

0 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16

کتاب تذکرة الائمه

۱۳۳۶

این نسخه شریفه بود در ماه شوال المکرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل النبيين لسان صدق في الآخرين
وصير الائمة المعصومين تذكرة للمتقين والصلوة والسلام
على محمد اشرف المرسلين وآله خيرة الوصيين ولعنة على
اعدائهم اجمعين وبعد چنين گويد بنده خاکسار گناهکار
محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که این رساله
در چگونگی احوالات کلمات الله التامات اعنی حضرات ائمه
معصومین الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم الی یوم
الدین که از کتب معتبره اهل اسلام و اهل ذمه و سایر ادیان
باطله استخراج شده از مدت حیات و سبب وفات و سنین عمر

وعدد

وعدد فرزندان و مواضع مشاهد ایشان و عدد اولاد و
ازواج و وقایع که بر ایشان روی داده بر سبیل ایجاز اختصار
مینماید و از این تذکرة الائمه موسوم ساخت و بمقدمه و چهارده
باب و خاتمه مرتب گردانید والله الموفق والمعین وبه
ونستعین و هو حسبی و نعم الوکیل **اما بعد** در ظهور نور
حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله است در
حدیث معتبر از لیث ابن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد
معویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما
چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه را در
کتابهای خود و فضیلتی از برای آنحضرت یافته اید پس کعب
ملتفت شد بسوی معاویه که ببیند او راضی است بگفتن یا نه
پس حق تعالی بر زبان معویه جاری ساخت که بگو ای ابو اسحق
آنچه دیده و شنیده و بیان کن کعب گفت من هفتاد و دو کتاب
خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را
نیز خوانده ام و در همه ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت
عترت او هست و بدرستی که نام آنحضرت معروفست در همه
کتابها و صحفها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل

نشده پیغمبر احمد و عیسی صلوات الله علیهما والهما وحجابهای
بهشت را نزدند برای زنی پیغمبر از مریم وامنه وموکل نشده
اند ملائکه بر زنی در وقت زاییدن وحامله بودن بپیغمبر از
مادر مسیح ومادر احمد علیهما السلام وعلامت حمل ان
حضرت ان بود که شبی که امنه با نحضرت حامله شد
منادی ندا کرد در اسمانهای هفت گانه که بشارت باد
شما را که در تشا هوار هدایت نطفهٔ خاتم انبیا در صدف
عصمت وجلالت قرار گرفت ودر جمیع زمینها ودریاها این
مژدهٔ مسرت ثمره را ندا کردند ودر زمین هیچ رونده و
پرنده وجنبندهٔ نماند که بر ولادت شریف انحضرت مطلع
نگردید ودر شب ولادت سعادت ایت انجناب هفتاد
هزار قصر از یاقوت سرخ وهفتاد هزار از مروارید ترتیبنا
کردند وانها را قصور ولادت نامیدند وجمیع بهشت را
زینت کردند وندا کردند که شاد شو وبر خود ببال که پیغمبر
دوستان تو متولد شد پس بهشت خندید وتا قیامت
خندانست وشنیده ام که یکی از ماهیان دریا که انرا طموسا
میگویند وسید وبزرگ ماهیانست وهفتصد هزار

دم دارد وبر پشت ان هفتصد هزار گاو وراه میرود که
هر گاوی از دنیا بزرگتر است وهر یک از انها هفتاد هزار
شاخ دارد از زمرد سبز وان ماهی از رفتار انها خبر ندارد
وان ماهی برای شادی ولادت انحضرت بحرکت امد و
اگر نه ان بود که حقتعالی ان ماهی را ساکن گردانید همه زمین را
بر میگردانید وشنیده ام که انروز هیچ کوه نماند که کوه دیگر
را بشارت نداد وهمه صدا بلا اله الا الله بلند کردند وجمیع
کوهها خاضع شدند پیش کوه ابو قبیس برای کرامت محمد صلی
الله علیه واله وجمیع درختها تقدیس حقتعالی کردند با
شاخهای ومیوها بشادی ولادت انحضرت وزدند در
میان اسمان وزمین هفتاد عمود از انواع نورها که هیچ یک
شبیه بدیگری نبود وبروح حضرت ادم علیه السلام بشارت
ولادت انحضرت را دادند پس هفتاد هزار برابر حسن او
مضاعف شد ودر انوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت
وحوض کوثر در بهشت باضطراب برامده هفتاد هزار قصر
از در ویاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت انحضرت
وشیطان لعین را در زنجیرها بستند وچهل روز در قلعهٔ

محبوس کردند وعرش اورا چهل روز در اب غرق کرد و بتها
همه سرنکون شدند وفریاد وا ویلا از ایشان بلند شد وصدائی
از کعبه شنیده شد که ای ال قریش امد بسوی شما بشارت
دهنده بثوابها وترساننده از عذابها وبا اوست عزت ابدی
وسود مند بزرک اواست واوست خاتم پیغمبران وما در کتابها
یافته ایم که عترت او بهترین مردم اند بعد او ومردم در امانند
از عذاب ما دامی که احدی از ایشان بروی زمین راه میروند
معویه کفت ای ابو اسحق عترت او کیستند کعب کفت فرزندان
فاطمه پس معاویه روی نحس خود را ترش کرد ولبهای خود را
بدندان کزید ودست بریش نجس خود میمالید پس کعب کفت ما
یافته ایم صفت ان دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد
بدترین خلق خدا ایشانرا خواهد کشت معاویه کفت که کی
خواهد کشت کفت مردی از قریش پس معویه لعین بیتاب شد
وکفت برخیزید پس ما برخواستیم واز حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام مرویست که حقتعالی بود وهیچ خلقی نبود وافرینش چیزی
نفرموده بود اول چیزی که خلق کرد نور مقدس محمد مصطفی
صلی الله علیه واله بود اورا پیش از انکه اب وعرش وکرسی

ولوح وقلم واسمان وزمین وبهشت ودوزخ وملائکه و
ادم وحوا را بیافریند بچهار صد وبیست وچهار هزار سال
پیشتر نور پیغمبر را خلق کرد وهزار سال نزد پروردکار خود
ایستاد واورا بپاکی یاد میکرد وحمد وثنا میکفت وحقتعالی
نظر رحمت بسوی او داشت ومیفرمود توئی مراد ومقصود
من از خلق عالم وتوئی برکزیده من از خلق من بعزت وجلال خودم
سوکند یاد میکنم که اکر تو نمیبودی افلاک را نمی افریدم و
هرکه ترا دوست میدارد من اورا دوست میدارم وهرکه
ترا دشمن دارد اورا دشمن میدارم پس نور انحضرت درخشان
شد وشعاع ان بلند کردید پس حقتعالی بقدرت خود از ان
نور مقدس دوازده هزار حجاب افرید حجاب قدرت حجاب
عظمت وحجاب عزت وحجاب هیبت وحجاب جبروت وحجاب
رحمت وحجاب نبوت وحجاب کبریا وحجاب منزلت وحجاب
رفعت وحجاب سعادت وحجاب شفاعت پس حقتعالی امر کرد
نور محمد را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و
دوازده هزار سال این تسبیح را میفرمود سُبحانَ العَلِیِّ الاَعلی
ودر حجاب عظمت یازده هزار سال میفرمود سُبحانَ عالِم

السر واخفی ودر حجاب عزت ده هزار سال میفرمود سبحان
الملک المنان ودر حجاب هیبت نه هزار سال میفرمود
سبحان من هو غنی لا یفتقر ودر حجاب جبروت هشت
هزار سال میفرمود سبحان الکریم الاکرم ودر حجاب رحمت
هفت هزار سال میفرمود سبحان رب العرش العظیم ودر
حجاب نبوت میفرمود شش هزار سال سبحان ربک رب
العزة عما یصفون ودر حجاب کبریا پنجهزار سال میفرمود
سبحان العلی الاعظم ودر حجاب منزلت چهار هزار سال
میفرمود سبحان العلی الکریم ودر حجاب رفعت سه هزار
سال میفرمود سبحان ذی الملک والملکوت ودر حجاب
سعادت دو هزار سال میفرمود سبحان من یزیل الاشیاء
ولا یزول ودر حجاب شفاعت هزار سال میفرمود سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظیم پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که حقتعالی از نور پاک محمد بیست دریا از نور افرید ودر هر دریا
علمی چند بعد که بغیر از خدا کسی نمید انست پس امر فرمود نور انحضرت را
که فرو رود در دریای عزت ودر دریای صبر ودر دریای خشوع ودر دریای
تواضع ودر دریای رضا ودر دریای وفا ودر دریای حلم ودر دریای

پرهیزکاری ودر دریای خشیت ودر دریای انابت ودر دریای عمل و
دریای مزید ودر دریای هدایت ودر دریای صیانت ودر دریای
حیا ودر دریای علم ودر دریای مکرمت ودر دریای مغفرت ودر دریای
رحمت ودر دریای سعادت تا انکه در جمیع این بیست دریا غوطه
خورد پس چون از دریاها بیرون امد حقتعالی وحی نمود بسوی
او که ای حبیب من وای بهترین پیغمبران من وای اول افریدهای
من وای اخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس ان نور بسجده
افتاد چون سر از سجده برداشت صد وبیست وچهار هزار قطره
نور از او ریخت پس حقتعالی از هر قطره پیغمبری افرید پس نورهای
پیغمبران بر دور نور محمد ص طواف میکردند ومیگفتند سبحان من
هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو
غنی لا یفتقر پس حقتعالی ندا کرد که ایا میشناسید مرا پس نور
محمد صلی الله علیه واله پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب وملک
الملوک پس حقتعالی او را ندا کرد که توئی برگزیده من ودوست من
وبهترین خلق من وامت تو بهترین امتها است پس از نور انحضرت
جوهری افرید واز ابد ونیم کرد ودر یک نیم بنظر هیبت نظر کرد

پس ان اب شیرین شد ودر نهم دیگر بنظر شفقت نظر کرد عرش
آفرید شد وعرش را بر روی ان اب کذاشت پس کرسی را از
نور عرش افرید واز نور کرسی لوح را افرید واز نور لوح قلمرا
افرید وبسوی قلم وحی فرمود که بنویس تمجید مرا پس قلم هزار سال
مدهوش کردید از شنیدن کلام الهی وچون بهوش باز امد کفت
پروردکارا چه بنویسم خطاب امد که بنویس لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد وکفت
سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ پس سر
برداشت وشهادتین را نوشت وکفت پروردکارا محمد کیست
که نام اورا بنام خود ویاد اورا بیاد خود مقرون کردانیدی
حق تعالی فرمود که ای قلم اکر نبود محمد ترا خلق نمیکردم ونمی
افریدم خلق خود را پس اوست بشارت دهنده وچراغ نور بخشنده
وشفاعت کننده ودوست من پس قلم از حلاوت نام مبارک ان
حضرت کفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ انحضرت جواب
فرمود وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ پس از ان
روز کردن سلام سنت وجواب ان واجب شد پس حق تعالی
قلم را امر فرمود که بنویس قضا وقدر را وانچه خواهم افرید تا روز

قیامت

قیامت پس حق تعالی ملکی چند افرید که صلوات فرستند بر محمد
وال محمد واستغفار نمایند شیعیان ودوستان ایشان را
تا روز قیامت پس حق تعالی از نور محمد بهشت را افرید وبچهار
صفت انرا زینت بخشید تعظیم وجلالت وسخاوت وامانت
وبهشت را برای دوستان ومحبان واهل طاعت خود مقرر
نمود پس دودی که از اب برخواست اسمانها را افرید واز کف
ان زمینها را خلق کرد وزمین مانند کشتی در حرکت واضطراب
بود پس کوهها را بر زمین استوار فرمود تا زمین قرار کرفت
پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت وسنک عظیمی افرید
که پای ملک بر روی ان قرار کیرد وکاوی عظیم افرید که ان
سنک بر روی ان قرار کرفت وماهی عظیم افرید که انکاو بر پشت
ان ایستاد ویاهای کاو بر پشت انماهی است وماهی بر روی
ابست واب بر روی هوا است وهوا بر روی ظلمات است
وانچه در زیر ظلمات است کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور
منور ساخت نور فضل ونور عدل واز فضل عقل وعلم و
حلم وسخاوت را افرید واز عقل خوف وبیم واز علم رضا و
خشنودی واز حلم مودت واز سخاوت محبت را افرید پس جمیع

این صفات را در طینت محمد ص واهل بیت انحضرت تخمیر کرد پس
بعد از ان ارواح مومنون را از امت محمد ص افرید پس افتاب
وماه وستارها وشب وروز وروشنائی وتاریکی وسایر
ملائکه را از نور محمد ص افرید پس نور مقدس انحضرت را
در زیر عرش هفتاد وسه هزار سال ساکن کردانید پس
هفتاد هزار سال دیگر در سدرة المنتهی ساکن کردانید پس
نور انحضرت را از اسمان باسمان دیگر منتقل فرمود تا
باسمان اول رسانید تا حق تعالی اراده نمود که حضرت ادم ع
را بیافرینید پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین
وقبضهٔ خاک برای بدن ادم فراگیر پس ابلیس العین سبقت
گرفت بر زمین وبا زمین گفت که خدا میخواهد از تو خلقی
بیافریند واو را باتش عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بگو
پناه میبرم بخدا از انکه از من چیزی بگیرید که اتش را در ان
بهره باشد پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل
برگشت وگفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس او را
رحم کردم وبعد از ان میکائیل واسرافیل هر یک امدند وبر
گشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد وچون زمین بخدا

پناه

پناه برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بخدا از انکه فرمان او نبرم
پس قبضه از بالا وپایین وتمام روی زمین از سفید وسیاه و
سرخ ونرم ودرشت برگرفت وباین سبب اخلاق ورنگهای
فرزندان ادم مختلف گردید پس حقتعالی بعزرائیل گفت که چرا تو
برخاک رحم نکردی چنانچه اینها رحم کردند گفت فرمان برداری
تو بهتر بود از رحم کردن بران پس وحی نمود که میخواهم از این خاک
خلقی بیافرینم که پیغمبران وشایستگان وصالحان واشقیا که
قبول هدایت نکنند وترا قابض ارواح همه گردانم پس حقتعالی
بجبرئیل امر فرمود که بیاور ان قبضهٔ سفید نورانی را که طینت
مقدس پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه واله بود وباعث همه
مخلوقات وایجاد تمامی مکونات است پس جبرئیل با ملائکه وکروبیان
وصافقان ومسبحان بیامدند بنزد موضع ضریح مقدس ان
حضرت وان قبضه را گرفتند وباب تسنیم واب تعظیم واب
تکریم واب تکوین واب رحمت واب خشنودی واب عفو
خمیر کردند پس سر انحضرت را از هدایت وسینهٔ بی کینه اش را
از شفقت ودستهایش از سخاوت ودل مبارکش از صبر و
یقین وفرجش از عفت وپاهایش را از شرف وانفاسش را

از بوی خوش افریده پس مخلوط گردانید طینت اورا بطینت
ادم چون جسد مطهر او تمام شد بملائکه وحی فرمود که
من بشری می افرینم از گل پس چون اورا درست کردم و روح در
او دمیدم پس همه بسجده درایید نزد او پس ملائکه جسد
ادم را بر گرفتند و در بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان
واجب الاذعان الهی بودند که هرگاه مامور گردند بسجود ادم
روند پس حقتعالی امر نمود روح را که داخل بدن او شود
روح مکانی تنگ دید و از داخل شدن استعفا نمود پس حق
تعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون ای
پس روح چون بدیدهای ادم رسید جسد خود را دید
و صدای تسبیح ملائکه را می شنید پس چون بدماغش رسید
عطسه کرد پس حقتعالی بقدرت خود او را بسخن دراورد و
گفت الحمد لله و ان اول کلمه بود که ادم بان تکلم نمود پس حقتعالی
وحی نمود که رحمک الله ای ادم برای رحمت ترا خلق کردم و
رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم هرگاه بگویند
مثل انچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای عطسه
کننده سنت شد و هیچ چیز بر ابلیس گرانتر نیست از دعا کردن

برای

برای عطسه کننده پس ادم نظر کرد بسوی بالا دید که بر ساق
عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله و اسمای
شریف اهل بیت انحضرت را دید که بر عرش نوشته اند پس
چون روح بساقش رسید پیش از انکه بقدمهایش رسد خواست
که برخیزد نتوانست و باین سبب خدای تعالی فرمود که خلق
الانسان من عجل یعنی افریده شد انسان از تعجیل تم الحدیث
پس نور محمد از صلب ادم بهبة الله شیث منتقل شد و از
شیث بانوش و از او بقینان و از او بمهلائیل و از او بالیارد
و از او باد ریس که حکما هرمس الهرامسه میگویند و علم حکمت و
ریاضی و هیات و هندسی و طلسمات و اعداد و طب متعلق بان
حضرتست که خداوند عالمیان باو فرستاد و صنعت خیاطی و
بافتن پشم و کرباس از مخترعات اوست پس ان نور از ادریس
باخنوخ منتقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند و از
اخنوخ بمتوشلخ و از او بملک و از او بنوح منتقل شد و از صلب
نوح بسام که عجمان او را ایرج میگویند و انبیا و اوصیا و صاحبان
و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان مومنان نیکو از نسل اویند
و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از او بشالخ و از او

بغابر وازاو بفالع وازاو بارعوی که بعضی هود میدانند
وازهود بشاروع وازاو بناخور وازاو بتارخ وازاو بابراهیم
که مجوس میگویند که زردشت همین است که صاحب کتاب
صحفست که عبارت از زند و پازند است واینکه اهل سنت
پدر انحضرترا آذر میدانند محض عناد وافتراست که بران
حضرت بسته اند و آذر عم انحضرت بود زیرا که انبیا واوصیا
وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از صلب کافر بهم نمیرسند واز
صلب مشرک ودرحم کافرهٔ پرورش نمی یابند واین قول اجماع
اهل شیعه است پس نور انحضرت از صلب ابراهیم منتقل
باسمعیل شد وازاو بقیدار وازاو بحمل وازاو بنبت واز
او بسلامان وازاو بهمیسع وازاو بالیسع وازاو باُدد وازاو
باُدوا وازاو بعدنان وازاو بمعد وازاو بنزار وازاو بمضر
وازاو بالیاس وازاو بمدرکه وازاو بخزیمه وازاو بکنانه واز
او بنضر که جد قریش است وازاو بمالک وازاو بفهر وازاو
بغالب وازاو بلوی وازاو بکعب وازاو بمرة وازاو بکلاب
وازاو بقصی که اسم او زید است وازقصی بعبد مناف که اسم
او مغیره است وازاو بهاشم که اسم او عمرو است وازاو بعبد

المطلب

المطلب که اسم او شیبه الحمد است وازاو بعبدالله و از صلب عبد
الله جناب حضرت خاتم الانبیا پدید امد وچگونگی تولد
وباقی احوالات انحضرت را در کتاب بحار الانوار وسایر کتب
بسط تمام داده الله الباقی وبه التوفیق **باب اول** در احوال
خیر مال حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه واله بدانکه
کنیت مبارک انحضرت ابو القاسم است ونام نامی انحضرت
محمد است واحمد واین دو نام شریف از اسماء مشهورهٔ آن حضرت
است ونامهای دیگر والقاب در قران واحادیث بسیار مذکور
است مثل عبدالله ویس ونون ومقفی وفاتح وکافی وخاتم
وحاشر ومزمل ومدثر وموقف وقثم یعنی جامع کلمات وداعی
وبشیر ونذیر وشاهد وشهید ومبشر ونبی وامی ونور و
نعمت ورؤف ورحیم ومنذر ومذکر وشمس ونجم وحم و
سما وتین وسراج ومنیر ورحمة للعالمین ومصطفی ورسول
الله وخاتم النبیین وقمر وانچه مشهور است پنج پیغمبر دیگر
دو نام دارند آدم وابو البشر وثمود وصالح وهود وعاد
یعقوب واسرائیل وعیسی ومسیح علیهم السلام وانحضرت
عرب بود وهود وصالح واسمعیل وایوب وخطیب الانبیا

شعیب علیهم السلام نیز عرب بودند وانحضرت هم پیغمبر بود وهم
پادشاه ودوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند آدم وشیث
وادریس ونوح وابراهیم ویوسف وموسی ویوشع وداود
وسلیمان وایوب وذی القرنین علیهم السلام وپدر انحضرت
از آفتاب مشهورتر است ومادرش آمنه خاتون بنت وهب ابن
عبد مناف ابن زهرة ابن کلابست ودایهٔ انحضرت حلیمهٔ سعدیه
است ومربیهٔ انحضرت ام ایمن وبرادر رضاعی انحضرت
ایمن ابن ام ایمن وعثمان ابن مظعونست که از اکابر صحابه است
وقبر او در خارج مدینه است که بعضی توهم کرده اند که عثمان
ابن عفان امام سنیان علیه وعلیهم اللعنة است ونام مبارک
انحضرت انچه از احادیث ظاهر میشود در توریة احید بوده
است ودر توریة بطریق موذ موذ وبروایت دیگر اوذ ماوذ
ودر توات لغت جبلی مذ مذ ودر انجیل اسمانی احمد ودر
انجیل محرف نصاری مهمید ودر انجیل متی مارکاره و
در انجیل مرقوس فارقلیط ودر انجیل لوقا محیطاریج ودر
انجیل فرنگان شنطیاب ودر انجیل یوحنا تاکاورود در
انجیل کتاب زند اپستاغ مجوس که صحف میدانند ودر کتاب

باشکل حمید ودر کتاب انکلیون عبدالله ودر کتاب اثبال
ایمان ودر کتاب قرقف پسندیده ودر کتاب ان کلیوان خامد
ودر کتاب براهمه کشن ودر کتاب شاکموتی هندوان تسلی
دهنده ودر صحف خاشر وبروایت دیگر مقیق ودر زبور
طاب طاب ودر لغت غلیطس ودر لغت یونان منحیا ودر
کتاب شعیای پیغمبر عزیز ودر کتاب حضرت سلیمان که
فرنگان پرتکالیه اورا اکلزیهشی میکویند ودر کتاب دتر نامی
تورت ودر کتاب فصل هم مسرقیت ودر کتاب همه فرنگان
بلکه همه عیسویان صاحب وخاتم میکویند زیرا که قائلند
که خاتم انبیا است وبعضی اسناد این را بحضرت عیسی میدهند
واین بطلان مذهب ایشان است زیرا که اسناد الوهیت بان
حضرت میدهند ولادت باسعادت انحضرت در روز جمعه
هفدهم شهر ربیع الاول عام الفیل واقع شد وان سالی بود که
نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با فیل ولشکر
بسیار بجرابی مکهٔ معظمه فرستاده بود وحقتعالی ایشان را
بعذاب سجیل هلاک کرد وابابیل را بر ایشان مسلط ساخت
وکلینی رضی الله عنه در کافی تصریح بدوازدهم شهر ربیع الاول

نموده وعامه ملاعین برآین قائلند وظاهرا که حدیث محمول بر
تقیه باشد وتولد آنجناب بعد از هفت سال از سلطنت
کسری نوشیروان عادل ابن قباد بود از ملوک ساسانیان
عجم وانوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت وملوک
شوم وروم وچین وهند وعرب اورا اطاعت ودار الملک
او کوفه ومداین سبعه عراق عرب بود وانحضرت فرموده است
اَنَا وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ واورا عادل یاد فرموده
اند وانوشیروان مجوس بود وعبد نار چون صیت عدالت
او از مشرق تا بمغرب رسیده بود وعادل واقعی بود حقتعالی
بسبب کفرش مؤاخذه نخواهد کرد وحاتم طائی را بسبب سخاوت
وایثار از اعراف خواهد کرد بعثت انحضرت در شب
دوشنبه بیست وهفتم شهر رجب در خانه حضرت ام المؤمنین
خدیجه کبری رضی الله عنها در مکه معظمه واقع شد بعد از آنکه
چهل سال از عمر شریف مبارکش گذشته بود ووالدین انحضرت
سلام الله علیهما هر دو فوت شده بودند ودر مهد عزت ابی
طالب سلام الله علیه پرورش یافت وانحضرت قبل از رسالت
نبی بود بر ذات مقدس خود وبدین هیچ پیغمبری خدا را عبادت

نکرد

نکرد الا بطریقه مرضیه خود واینکه بعضی میگویند که بشریعت
حضرت نوح عمل میکرده وبعضی میگویند بطریقه حضرت
ابراهیم بوده وبعضی میگویند بشریعت حضرت عیسی بوده
از اقوال کاذبه عامه ملاعین است واصلی ندارد وانحضرت
مبعوث بود بر کافه خلایق از شرق وغرب وعجم وترک و
دیلم وسیاه وسفید واهل هند وچین وخطا وروم وشوم
وفرنگ وتمام اقالیم سبعه وما وراء اقالیم ویاجوج وطوایف
خلایق وقاطبه انام از ذوی العقول وبعضی میگویند که آن
حضرت مبعوث بود بر ملائکه وهم روحانیان واین قول در
نزد فقیر قویست ودر ایام نبوت انحضرت سیزده سال در
مکه معظمه نزول اجلال داشتند وده سال در مدینه طیبه مشرفه
وخلایق را هدایت میفرمودند وجبرئیل بیست وچهار هزار
مرتبه بر انحضرت نازل شد ونصف این عدد را هم گفته اند ودو
مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود دید که ما بین آسمانها
وزمینها پر شده بود از عظم جثه وگاهی بصورت دحیه ابن خلیفه
کلبی بر انحضرت نازل میشد وروح ملکیست اعظم از تمام
ملائکه واکثر امراء ملائکه بر انحضرت نازل میشدند وهیچکس از

انبیای عظام بمعراج نرفتند مگر انحضرت که دو مرتبه یا
بیشتر و یکمرتبه هم نقل کرده اند و دو مرتبه مشهور است یکمرتبه
جسمانی و یکمرتبه روحانی و در مقام قاب قوسین مخاطب
بخطاب رب الارباب شدند ایات توریه که در شان انحضرت
نازل شده و حقیر استخراج نموده ام و متفق علیه علمای یهود است
که این ایات از توریات است و انکار ندارند و همگی قائل و معترفند
وَلُوقَامْ نَاوِیعُودْ بِیاِشْرَائِیلْ کَمُوشِی یِدَاعُوا اَذُونَای
وبرانگیخته است خدا پیغمبری در بنی اسرائیل مثل موسی میخواند خدای را
وَیَانیِم اِلْ پَانِیم نَاوِی مِقِرِبْخَا مِعْ خِیخَا کَامُانِی یَاقِیم لِخَا
روی بروی شما لکن پیغمبری از میان پس برادران تو برانگیزانم که بخواند
اَذُونَای اُلُوتِیخَا عُونْ اِلْ اِشْمُوئِیلَ قُولْ شِمَعِتِی خَاهِنَ
خدا برا و باید بشنوید و بدین او عمل کنید قسم بحق اسماعیل که عطیه
بِرِخْتِی اُتُوا هِرْبِطِی اِتُوا بِیسِم اُوذْ مَاوُذْ اِتُوا اشم اَشَادْ
ایست بر توای ابراهیم افزون و نسل بزرگ از او است کرامان خلق از او است که محمد است
یُولِدْ اِنُونَابِی اِقِیم لاهَمْ مِیقِرِبْ اَخِهِمْ کَامُوخَا وَنَاتِتِی وَبَادِی
وانا دو وانده امام که بهم میرسند از او پیغمبری برخیزانم با ایشان از میان برادران ایشان چون تو
بِفِیُو وَدِبِرْ لاهِمْ اِتْ کُلِ اِشِرْ هِذَدِتَمْ بَارَاصُوتْ وَهَایُو

ویکذارم سخنان خود را بدهن او و بگوید بایشان که ایمان بیاورید هر انچه بفرمایم بشما و
شَمَاوِرِشِینَا بِتُوخْ هَکُوِیَمْ اَتُوابِی اِشْمَاعِیل الانجیل
براکنده کنند شما را در و لایتها و باشید بزرگتر در میان قوم واو از فرزندان اسماعیلست در باب پیغمبر
ما صلی الله علیه واله از انجیل مرقوس و انجیل متی شماره
بیست و چهارم باصطلاح ترتیب ان کتابست و اگرچه اکثر نصاری
انجیل را اسمانی نمیدانند و میگویند بعد از حضرت عیسی چهار
نفر از حواریین لوقا و متی و مرقوس و یوحنا بفرموده انحضرت
احوالات ویرا از ابتدای تولد تا باسمان رفتن نوشتند و این است
انجیل که در میان نصاری است و جمیع فرق نصاری هر یک
انجیل را بلغات و خط یونانی خود نوشتند از روی این چهار
انجیل و این است ایاتی که در شان پیغمبر اخر الزمان صلعم نزول
یافته وَاَسْتَانِی تُورِیکَ دس سَاذَاکِمِ ارسِیسَ مَارکَارِهِ
از برای این خاطر باید از برای شما پیغمبری
اِسْ فَارِقْلِیطْ یُوامِمَاسَتُونِسِ یُوتِلبِیرَسْ یُواسُوتَاتِسْ یَاناکِ
محمد نام و باشد او را خلیفها و هلاک شوید از ان خلیفها و بردار کشیده
صِلِتْ یُوی خَاج هَایْنِصِلِتْ یُوهَا لاصِصِلِتْ کَاغَالِهْ
شوید و بگریزید بشهرها از دست انها بشهرها این است مطلب شما اگر بشناسید شما

ای کاغاك اس کام کیم زند زان ایت سمن اس کسن میان

البته تجاوز از حرف آن پیغمبر مکنید و اطاعت و انقیاد او را و خلفای او را لازم شمارید

جشمار بد اسواس یو ماهیان اذ کارسون دیو یوز کارا

خدا را وحدودان و پیغمبر بعد از من روزه کرفتم چهل روز و بعد از آن کرسنه شدم از

سون کشبر یو اکاخ صیا و یویدا وطا ور رکن طلبیادل

برای انتظار او و او کسی است ختنه کرده شده و ناف بریده چنانچه بعد از هشت روز

اذ نان بوکوچین ذانون نورا ایسوس ورکوچس سیانل

امد نخبر از آسمان و ناف بریده شد و کذاشته اسم مرا عیسی ابن مریم چنانچه

ای ارش تاکن کریستو تاکاور وکیس یوان ارا موث اِی

نازل شد ملائکه بر مسیح و بران پیغمبر که محمد است و پادشاه مغرب و مشرق و ملائکه

ارش از کتاب زند و پازند که زعم مجوس انست که همین کتاب

صحف است و جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس براو نازل میشود

است در کتاب فرهنگ الملوك باین تصریح کرده و اثبات

و اظهار نبوت انحضرت را کرده است هرچند که لغت زند و

ایستاغ مفهوم کسی نمیشود و از لغت سریانی مشکل تر است

اما قدری که ضرور بود از لغت زند به پهلوی و از پهلوی

بفارسی ترجمه نمود از برای حجت برایشان این است

پیام ایزد پیام نیو افریدون رکوتا رکوم جا تو اکنبا اسبم

سلام خدا و سلام بزرك نوح باو ای صاحب هوش بر مرد عظیم الشان

شنظر مجه رباکوا کما کذمن وخشور جا و نکی سروب زنرو

بزرك مثل افتاب و نور پیغمبری است دانا و سخن کو و خاتم و مردم را بخدا و راه نماینده

نتن رکوتا ابری مانا کبش مند شتان سنا شولمن مدسو

و هادی و پادشاه قهار است پس از ان سالها پیدا شود خبر کننده بهشت و دوزخ سخن

چیود سروب رکوتا منش بهانه سپنا جا متو نتن ملنکار

او حق است و وجود دل او با خدا است از دنیا پیدا شود بر حق است همه بر جاده امید

هن راس سو براذا با شور ما مند سپن شمسا شوملت دا

وارد و او برو بید بکر به و تضرع و او محمد است مثل نور است پیشانی پیش او بکذارید

بونتن ملکوتا کبجو یر کنبا شلس حکروز رتش ده ده وس سادم

اکر پادشاه باشد و صاحب خزانه و اکر بد و اکر خوب که از نسل ابراهیم است که جمله بزرك اوراست

و قران مجید در عرض بیست و سه سال ابتدا به و سوره بسوره

بر انحضرت نازل شد و بعضی کویند در عرض بیست سال

نجما بعد نجم فرود امد و ترتیب قران مجید و نزول ان بدین نحو

است که مذکور میشود و اکثر مفسرین بر اینند اول الحمد و بعد از ان

البقرة تا اخر که قل اعوذ برب الناس است جمع عثمان ملعون است

که بدین ترتیب ساخته روایت کند ابو الحمد مهدی ابن نزار الحسینی
القاینی که گفت خبر داد مارا ابو القاسم عبید الله الحکانی الحسکانی
که او گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مفسر و گفت حدیث کرد مرا عم
من حامد که حدیث کرد مرا فرازی ابو یوسف یعقوب پسر محمد
مقری که او گفت حدیث کرد مرا محمد ابن یزید سلمی و گفت حدیث
کرد مرا زید پسر ابو موسی و او گفت حدیث کرد مرا عمرو بن هرون
از عثمان ابن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت انچه نازل شد بمکه
اول اقرا بود پس نون والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا
الشمس پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر
پس والضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک
پس الهیکم التکاثر پس ارایت الذی پس کافرون پس الم ترکیف پس
قل اعوذ برب الفلق پس قل هو الله احد پس والنجم پس عبس پس انا
انزلناه پس والشمس پس بروج پس والتین پس لایلاف پس القارعة
پس قیمه پس همزة پس والمرسلات پس ق پس بلد پس طارق پس
ص پس اعراف پس قل اوحی پس یس پس فرقان پس ملائکه
پس کهیعص پس طه پس واقعه پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی
اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر پس انعام پس

صافات

صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس نوح پس حم مؤمن
پس حم سجده پس حمعسق پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف
پس والذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابراهیم پس انبیا
پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه پس ذوا
المعارج پس عم یتسائلون پس نازعات پس انفطرت پس انشقت
پس روم پس عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره است
که بمکه نازل شد و نام مکه معظمه در سر سورهای قران بنامهای
مختلف نوشته اند در مصاحف قدیم و اسامی مکه این است که اگر
در جائی بربینید نزول از ابتدا است مکه بلد الحرام و صلاح و عرش
و قادسه و مقدسه و ناسه والناسه والباسه والبیت العتیق
و ام رحم و ام القری و حاطمه و راس و بکه و کوثی اسم بقعه است
که منزل بنی عبد الدار بوده و انچه نازل شده بمدینه مشرفه این
است البقره پس انفال پس ال عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا
پس اذا زلزلت پس حدید پس محمد پس رعد پس الرحمن پس هل اتی
پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء نصر الله پس نور پس
حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس تغابن
پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه پس قل اعوذ برب الناس

واین بیست وهشت سوره است واسماء مدینه مطهره را
سید مرتضی علم الهدی بدین نحو تصریح نموده یثرب وطیبه
وظاهره ودار ومسکنه وجائزه ومحبوره ومحبة ومحبوبه وعذراو
مرحومه وقاسمه وبنده واز این قران که در میان است مشهور این
است که سه جزو از آنکه در فضیلت جناب امیر المؤمنین وذریه طاهرین
ایشان صلوات الله وسلامه علیهم ودر مذمت قریش وفضایح
وقبایح ایشان وبعضی در مذمت ثلثه لعنهم الله بوده از اعثمان
ملعون بیرون کرده است وقلیلی از علما میگویند قران همین است و
چیزی بیرون نرفته وبعضی از علما قرا از او باده از این میدانند و
میگویند آیات قران دو مثل این وبیشتر بوده از آنچه حال در میان
است ودر اکثر آیات اسم امیر المؤمنین واولاد ایشان صلوات الله
علیهم صریحا بوده که از اعثمان ملعون بیرون کرده وچند آیه
صریح مذمت خلفای ثلثه بوده مثل آیه یا لیتنی لم اتخذ ابا بکر
خلیلا که الحال فلانا خلیلا است ومشهور آنست که در این آیه
اسم ابا بکر لعنه الله بوده است وبعد از آنکه عثمان ملعون از همه
ولایات مصاحف را جمع کرد وغاملان خود را بمدینه فرستاد
قریب بچهل هزار قران بود همه را فرمود سوختند وهفت قران

وشت

نوشت بترتیبی که حال هست وسنیان آنها را امام میگویند پس
مردمان از روی آن قرانها نویسانیدند وازتفسیر کازرو ملا
فتح الله رحمة الله علیهما بعضی از آیات دزدیده عثمان ملعون
ودو سوره از سوره قرانی از مصحف عبد الله ابن مسعود نوشته
بودند این فقیر در این رساله بیان مینماید سورة النورین
تسع وثلثین آیة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
یا ایها الذین امنوا امنوا بالنورین الذین انزلناهما یتلوان
علیکم آیاتی ویحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران
بعضهما من بعض وانا السمیع العلیم ان الذین یوفون
بعهد الله ورسوله فی الدنیا لهم جنات النعیم والذین
یکفرون من بعد ما امنوا بنقضهم میثاقهم وما
عاهدهم الرسول یقذفون فی الجحیم ظلموا انفسهم و
عصوا الوصی اولئک یسقون من حمیم ان الله الذی
نور السموات والارض بما شاء واصطفی من الملائکة و
الرسل وجعل من المؤمنین اولئک فی خلقه یفعل الله
ما یشاء لا اله الا هو الرحمن الرحیم قد مکر الذین من
قبلهم برسلهم فاخذتهم بمکرهم ان اخذی شدید الیم

الله اهلك عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم لهم تذكرة
افلا تتقون وفرعون لما طغى على موسى واخيه
هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون لكم
اية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم في يوم
الحشر فلا يستطيعون الجواب حين يسالون ان الجحيم
ماويهم وان الله عليم حليم يا ايها الرسول بلغ انذاري
فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي
معرضين مثل الذين يوفون بعهدك اني اجزيهم
جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان
عليا لمن المتقين وانا لنوفيه حقه يوم الدين
وما نحن عن ظلمه بغافلين ونكرمه على اهلك
اجمعين فان ذريته لهم الصابرون وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا من بعد ما امنوا
طلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم
ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد
توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال من قبل لعلكم
تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك ايات

بينات

بينات فيها من يتوفه مؤمنا ومن يتوله من بعدك
يظهرون الظلم فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم
محضرون في يوم لا يغني عنهم شيئا ولا هم يرحمون
ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يعدلون فسبح بحمد ربك
وكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسى وهرون
فبغوا على هرون لما استخلف فصبر جميل فجعلنا
منهم القردة والخنازير ولعناهم الى يوم يبعثون
فاصبر فسوف يبتلون ولقد اتيناك الحكم والذين من
قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم
يرجعون ومن يتول عن امري فان مرجعه الى جهنم
فليتمتع بكفره قليلا فلا يسئل عن الناكثين يا ايها
الرسول جعلنا لك في اعناق الذين امنوا عهدا فخذه
وكن من الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا
يحذر الاخرة ويرجوا ثواب ربه قل هل يستوي
الذين ظلموا والذين ظلموا وهم بعذابي يعلمون سنجعل
الاغلال في اعناقهم وهم على اعمالهم يندمون انا
بشرناك بذريته الصالحين وانهم لامرهم لا يخلفون

فعليك مني صلوة ورحمة احياء وامواتا في يوم
يبعثون وعلى الذين يبغون عليهم من بعد ذلك
غضب الله عليهم انهم كانوا قوم سوء خاسرين
وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات
امنون وان الله لذو فضل على العالمين

سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم سبع ايات وهي مكية

يا ايها الذين امنوا امنوا بالنبي وبالولي الذين
بعثناهما يهديانكم الى صراط مستقيم نبي وولي
بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان الذين يوفون
بعهد الله لهم جنات النعيم فالذين اذا تليت عليهم
اياتنا وكانوا باياتنا مكذبين ان لهم في
جهنم مقام عظيم واذا نودي لهم يوم القيمة اين
الضالون المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون
الا بالحق وما كان الله لينظرهم الى اجل قريب
وسبح بحمد ربك وعلي من الشاهدين في سورة المائده
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في شان
علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من

الناس في الرعد انما انت منذر للعباد ولكل قوم هاد في سورة
الشعراء وسيعلم الذين ظلموا ال محمد اي منقلب ينقلبون
في النساء ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله فقد
اتينا ال ابراهيم وال محمد الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا
عظيما في الصافات وقفوهم انهم مسئولون في ولاية علي ابن ابي
طالب ما لكم لا تناصرون في الزخرف فاما نذهبن بك فانا
منهم منتقمون بعلي ابن ابي طالب في طه ولقد عهدنا الى ادم من
قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والتسعة
من ذرية الحسين فنسي ولم نجد له عزما في النجم فاوحى الى عبده
في علي ليلة المعراج ما اوحى اية الكرسي الله لا اله الا هو الحي
القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض
وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه الى اخر الاية في الاحزاب
وكفى الله المؤمنين القتال بعلي ابن ابي طالب وكان الله قويا
عزيزا في فم ابي بكر يا النبي لم اتخذ ابا بكر خليلا وچون ملعون فاجر
انحراف ايات قرانرا نمود مفسرين عامه وعلماى ايشان وناصبيان
واكثر فرق اسلام اين قراني كه درميان است بازايات ازراى خود

تفسیر کردند ومعنیها قرار دادند وهر یك بطریقی خواندند والفاظ
واعراب انرا تغییر بسیار دادند وبر عالم متدبر ظاهر است که چه با قران
کردند ومعلوم نمیشود که نزول قران بقراءت کدام قاری نازل شده
وبچه طریق ایات انرا در ابتدای اسلام خوانده اند وسوره حمد را از ان
جمله شنبوذی ومطوعی وحسن بصری که از علمای عامه وامام اهل
تصوف اند چنین خوانده اند وعلی هذا القیاس به بیند که چه کرده اند
قراءت شاذه نحمد الله ربّ العالمین الرحمن الرحیم ملاكِ یوم الدین
هیاكَ نعبدُ وویاكَ نستعانُ نرشدُ سبیلَ المستقیم سبیلَ الذین
انعمتَ علیهم سوی المغضوب علیهم ولا ضالین غزوات انحضرت
ارباب سیر وتواریخ وعلمای خاصه وعامه گفته اند که جمیع غزوات
وجهاد انحضرت با کفار بیست وشش غزوه میباشد اول غزوه
ابواوان دهی است در حوالی مدینه مشرفه است دوم غزوه بوات
سیم عشره چهارم غزوه بدر اولی وبدر نام چاهی است مابین
الحرمین پنجم غزوه بدر کبری واین جنك در هفدهم ماه مبارك
رمضان واقع شد وعسکر ظفر اثر انحضرت سیصد وسیزده نفر
بودند وشتر ویك اسب داشتند واکثر پیاده وبعضی پا برهنه
بودند وطعام ایشان بیشتر سبوس از جو وخرمای پوسیده بود

ودر

ودر این جنك هفتاد نفر از صنادید قریش وشیاطین ایشان کشته
شد مثل ابوجهل لعین وعتبه وشیبه وهفتاد نفر از علمای عظمای
انقوم اسیر شدند مثل عباس ابن عبد المطلب وعقیل ابن ابی طالب
در این جنك خدای تعالی جبرئیل را با جمعی از ملائکه عظام بمدد انحضرت
فرستاد همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشانرا میدیدند
ودست طلحه در این جنك شل شد وسعد معاذ نیز دست او مجروح
شد ششم غزوه بنی سلیم هفتم غزوه سویق بود بعد از ان غزوه
ذی امر هشتم غزوه احد وعسکر فیروزی اثر انحضرت در این جنك
هفتصد نفر بودند وسردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان ملعون
بود وهند زانیه زوجه او نیز همراه بود ودر این حرب رباعیات رسول
خدا بضرب سنك عتبة ابن ابی وقاص ملعون شکسته شد وجناب
اسد الله حمزه رضی الله عنه با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند
لشکر اسلام گریختند وبمدینه رفتند بنحوی که ابی بکر وعمر وعثمان لعنهم
الله بعد از سه روز از خوانه بیرون امدند وامیر المؤمنین علیه الصلوه
والسلام بر سر حضرت رسالت ایستاده بود وبا کفار جنك میکردند
ودر اخر ابوسفیان ملعون منهزم شد پس بعد از ان غزوه بحران واقع شد
پس غزوه اسد پس غزوه بنی نضیر بود پس غزوه ذات الرقاع پس غزوه

بدر اخیره پس غزوه دومة الجندل پس غزوهٔ خندق که احزاب
میکویند واقع شد وتخفیف اکل وشرب در روزه در این جنگ
نازل شد واز جمله زبردستان عمرو بن عبد ود کشته شد ولشکر
کفار ویهودان ده هزار نفر بودند وسردار لشکریان صخر ابن حرب
یعنی ابوسفیان ملعون بود وحسب المشورهٔ سلمان فارسی رضی
الله عنه خندق بدور مدینه کندند وماه مبارک رمضان بود حق
سبحانه وتعالی انجذول مردود را بالشکرش منهزم کردانید بعد از ان
غزوهٔ بنی قریظه واقع شد ودر این حرب لشکر فیروزی اثر انحضرة
قریب بسه هزار کس بودند وبسیاری از یهودان کشته شدند و
بقیة السیف از منازل خود جلای وطن نمودند پس بعد از ان غزوهٔ
بنی لحیان شد وبعد از ان غزوه بنی قرد پس غزوهٔ بنی مصطلق پس
غزوهٔ حدیبیه واقع شد وحضرت با سهیل ابن عمرو وسایر مشرکان
عرب صلح کردند وبعد از ان غزوهٔ خیبر واقع شد ودر این غزا عسکر ظفر
اثر انحضرت هفت هزار کس بودند وجعفر ابن ابی طالب سلام الله علیه
در روز فتح قلعه از حبشه امد با بزرکان انجا از جانب اصحمه ملقب
بنجاشی پادشاه انجا ونماز جعفر که مشهور است از جمله انعامی است
که حضرت رسالت باو عنایت فرمود وکذاردن ان نماز در میان

است سنت شد وبعد از ان غزوهٔ فتح مکهٔ معظمه واقع شد ودر
این جهاد عدد لشکر نصرت اثر انحضرت بدوازده هزار کس رسیدند
ودران سال بتان را از کعبه بر زیر انداختند وشکستند وهبل را انحضرت
فرمود که شکستند ودر باب السلام خاک کردند وبت پرستی در مکهٔ
معظمه برطرف شد بلکه درمیان عرب هم وکفار فوج فوج بدین اسلام
در امدند وابوسفیان ملعون وهند زانیه زوجهٔ او از ترس مسلمان
شدند وبعد از ان غزوهٔ صفین واقع شد پس غزوهٔ طایف پس غزوهٔ
تبوک ودر این حرب لشکر انحضرت سی هزار کس بودند وانحضرت
بنفس مبارک خود در نه غزوه حاضر بودند که لشکر جنگ میکردند
ودر بعضی از این نه غزوه بدست مبارک خود حرب میکردند واول
بدر کبری بود وان در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان
سال دوم هجرت بود دیکر جنگ احد بود وان در ماه شوال سیم
هجرت بود وحرب خندق وقریظه در شوال سال چهارم هجرت
واقع شد وجنگ بنی مصطلق وبنی لحیان در ماه شعبان سال
پنجم هجرت واقع شد وجنگ خیبر وفتح مکهٔ معظمه در ماه مبارک
رمضان سال هشتم هجرت واقع شد وجنگ اخر انحضرت جنگ
تبوک است واکثر این غزوات جناب مستطاب امیر المومنین ع سردار

بودند وعلم پرچم با انحضرت بوده وتمام این فتوحات با حضرت علی
بردست مبارک انحضرت ظاهر کردانید عدد ازواج بغیر از
ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها انحضرت نه زن
نکاحی بعقد دوام داشتند ومارية قبطیه که مادر ابراهیم فرزند
انحضرت بود کنیز انحضرت بود وعایشه بنت ابو بکر لعنت الله
علیهما وحضرت اورا حمیرا خطاب کرده بودند برای انکه نسبت
بسایر زنان وجیه تر بود وبحسب سال کمتر وملاعین اهل سنت
میکویند که حمیرا معشوقهٔ انحضرت بود وحضرت با او عشقبازی
میفرمود بنحوی که انحضرت اورا بدوش مبارک برمیداشت وان
ملعونه بردوش مبارک پا میکذاشت وبربلندی میرفت واورا ان
حضرت سیر میفرمودند ودیکر از زنان حفصه دختر عمر ابن خطاب
علیه اللعنة بود وام حبیبه دختر ابو سفیان خواهر معاویهٔ غاویه
بود ودیکر سوده بنت زمعه وام السلمه بنت ابی امیه رضی الله عنهما
این پنج زن از قریش اند واز غیر قریش صفیه بنت حیی ابن اخطب
خیبریه ومیمونه بنت حرث هلالیه وزینب بنت جحش اسدیه هلالیه
وجویره بنت الحرث المصطلقیة عدد اولاد امجاد انحضرت
قاسم از خدیجهٔ کبری بود وابراهیم از مارية قبطیه کنیز انحضرت

وکویند دو پسر دیکر بود طیب وطاهر نام وبعضی میکویند طیب
وطاهر لقب ابراهیم است وصبایای انحضرت فاطمهٔ زهرا صلوات
الله علیها بود ورقیه وزینب سلام الله علیهما مادر ایشان خدیجه
بوده وبعضی میکویند رقیه وزینب فرزندان خدیجه اند از شوهر
سابق واین قول متروک است وفرزند خواندهٔ انحضرت زید ابن
حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد واسامه ابن زید بود
عدد اسبان انحضرت اول سکب است که انحضرت از اعرابی
خریده بود واسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود ودیکری مرتجز که
این این نام را براو کذاشته بودند که شیهه را خوب میکشید ودیکر
لزاز است سهیلی از علمای اهل لغت کفته است که معنی لزاز انست که
هیچ اسبی بران سبقت نکرد مکر انکه وا می ماند از رفتار دیکر طرب
ولحیف بود ندکه زمین را در ردوندکی مثل لحاف درهم می پیچید
دیکر ورد است که تمیم داری بهدیه برای حضرت اورده بود
واین شش اسب متفق علیه خاصه وعامه است ودیکر اسب ابلق
است وذو العقال وذو اللمه ومرتجل وسرحان ویعسوب وبحر و
ادهم وذو الجناح نایب نص عدد خاصان انحضرت صلی الله علیه واله
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است وصی ووزیر وصاحب سر وداماد

ومعین ومحرم وباور وصاحب علم وسرّ مهاجر وانصار وامیر الامراء
غالب مقدار چند دکرّار غیر فرّار انحضرت بود وحضرت سید شهداء
حمزه وجعفر ابن ابی طالب وعباس ابن عبد المطّلب وفضل وعبد
الله پسران عباس وعقیل ابن ابی طالب وسلمان ومقداد واباذر و
عمار یاسر وعبد الله ابن مسعود وجابر ابن عبد الله انصاری وسعد
ابن معاذ وسعد ابن عباده وخزیمه ابن ثابت ذو الشهادتین وجبیر
ابن معظم وعثمان ابن مظعون وحنظله غسیل الملائکه وحذیفه
ابن الیمان وابو سعید خدری وابو ایوب انصاری وابو الهیثم ابن
التیهان وسهل ابن حنیف وزید ابن حارثه واسامه ابن زید سلام الله
علیهم ورضی الله عنهم ومنهم عدد منافقین ابو بکر وعمر وعثمان
وطلحه وزبیر وسعد ابن ابی وقاص وسعید وابی عبیده ابن الجراح وسالم
مولی ابی حذیفه ومغیره ابن شعبه وعمرو ابن عاص وخالد ابن ولید و
ابو هریره ومعاویه وابو سفیان وعبد الرحمن ابن عوف لعنة الله علیهم
اجمعین الی یوم الدین ولایات انحضرت در ایام نبوت مکه معظمه
ومدینه مشرفه فتح شد وولایت یمن ومخالیف تهامه ونجد وصحار عمان و
قطیف واحسا وحجاز وتمام بادیه ونجران وخیبر وقلاع انها با مضافات
وی وفدک وکل قبایل عرب وولایت بحرین وتوابع ان وبعضی از

مواضع شام وظایف وگویند جبل عامل وجزایر موصل نیز داخلست
والله یعلم ودر سال پنجم یا ششم از هجرت بقول بعضی انحضرت مامور
شد که نامه بملوک اطراف وسلاطین جهان نویسند وایشانرا باسلام
دعوت فرمایند اول نامه بهرقل قیصر روم نوشتند واو مسلمان شد
واسلام خود را مخفی میداشت پسر برادرش اورا زهر داد وکشت دیگر
نامه بپادشاه شام نوشتند او عذر آورد واسبی با چیزی چند بتحفه
بخدمت حضرت فرستاد وتوفیق اسلام نیافت ونامهٔ دیگر با صحیحه
پادشاه حبشه فرستادند که ملقب بنجاشی بود او مسلمان شد واستر
دلدل را با چیزی چند از تحف وهدایا فرستاد وعذر خواست ودر
اسلام وفات کرد وجبرئیل خبر فوت او را بانحضرت رسانید انحضرت
در مدینه مشرفه بودند وبر او نماز گذاردند وباعجاز انحضرت زمین
حبشه مرتفع بنحویکه جنازهٔ ان پادشاه را دیدند واز این است که
سنیان نماز جماعت را در کوچه وبازارها میکنند ودر پشت دیوارها
جایز میدانند وامام که در میان مسجد وعقب دیوار وحایل میان
خود وهر جا که امام باشد مبطل نمیدانند هر چند که مسافت بعید باشد
ونامه دیگر بخسرو ابن پرویز پادشاه عجم نوشتند باین مضمون بعد
الله ابن حذافه قد دادند وروانه کردند بسم الله الرحمن الرحیم من محمد

ابن عبدالله الی پرویز هرمز فانی احمد الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا ونذیرا الی قوم
علیهم السفه وسلبت عقولهم من یهدی الله فلا مضل له
ومن یضلل فلا هادی له وان الله بصیر بالعباد اما بعد
فان اسلم تسلم واذن بحرب من الله ورسوله ولم یعجزهما
وان بدبخت مسلمان نشد ونامهٔ انحضرت را درید ودر
اب انداخت وگویند که این رودی است در حوالی بلدهٔ
کرمانشاه میگذرد که معروفست برود قراسو ودر کنار
این اب جائی که کوه بیستون واقع شده وبا کوهی که معروف است
بطاق بستان در دامن این کوه شهرارمن حصار بوده وبعضی
گویند شهر سمنگان بوده که مقر سلطنت ان بیسعادت بوده
وحرفش این بوده که چرا حضرت نام خود را مقدم بر نام من نوشته
وجواب نامه مشتی خاک در کیسه کرده فرستاد وچون قاصد
برگشت وخاک را اورد حضرت فرمودند که تیمنا خوبست که
ولایت او بدست ما می اید واخر چنین شد که بعد از انحضرت
ولایت عجم وشام وروم وهند وایران وتوران بدست لشکر
اسلام مفتوح شد ونامهٔ دیگر بپادشاه یمن فرستادند واو نیز

مسلمان

مسلمان شد وولایت یمن را بملازمان انحضرت واگذاشت
ونامهٔ دیگر ببحرین وقطیف ولحسا وجبل عامل فرستادند وایشان
نیز مسلمان شدند وولایت بحرین وقطیف را بانحضرت واگذاشتند
که هر سال خراج بدهند کاتبان انحضرت جناب مقدس امیرالمؤمنین ع
بود وهم کاتب وحی بودند وضابط وخازن قران مجید با انجناب
وعلت این بود که حضرت رسالت خط وسواد نداشتند ومامور
بنوشتن وخواندن نبودند ووقتی از اوقات عثمان ملعون کاتب
بود وابی ابن کعب وعبدالله ابن ابی سرح در اخر اورا معزول ساخت
واورا لعنت کرد وطرید نمود زیرا که ان ملعون انحراف ایات قرانی
نمود وکم وزیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم می نوشت وایات
قرانی را تبدیل میکرد صبایای انحضرت سیدهٔ زنان عالمیان فاطمه
زهرا در حبالهٔ زوجیت امیرالمؤمنین علیه صلوات الله الملک
المبین بود ورقیه در خانهٔ عثمان ملعون بود وزینب در خانهٔ ابی
العاص ابن ربیع بود وعثمان بی ایمان رقیه را شهید کرد وابی
العاص فوت شد وزینب را عثمان ملعون خواستگاری وسنی
ازاین جهت است که عثمان را ذی النورین میگویند وسبب شهادت
رقیه ان بود که رسول خدا مغیره ابن ابی العاص را که عم عثمان بود

طرید فرمود وخون اورا هدر کرد واورا لعنت فرمود وفرمود که
هرکس مغیره را نگاه دارد ویا آنکه اب وتوشه وشتر بدهد خدای
تعالی اورا لعنت کند وعثمان ملعون اورا درخانه نگاه داشت
وچندمرتبه التماس اورا کرد حضرت قبول نفرمود وانملعون بی
ایمان اورا اب وتوشه وشتر داد وازمدینه بیرون کرد تا دو
راه که رفت شتر او مرد ودر میان راه افتاد ونعلین او پاره
شد وپایهای او مجروح شد وازرفتار عاجز شد بحکم الهی در زیر
درخت خاری افتاد جبرئیل علیه السلام انحضرت را خبر داد
پس انحضرت امیر المؤمنین را با عمار یاسر فرستاد ومغیره مرده
را کشتند عثمان ملعون چون اعتقاد بوحی نداشت بهانه کرد
ورقیه را بسیار زد وگفت تو پدر خود را خبر کردی که فرمود مغیره
را کشتند وباکنیز رقیه زنا کرد رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد
که عثمان مرا کشت انحضرت امیر المؤمنین را فرستاد که برود
دختر عمت را بیاور حضرت امیر شمشیر خود را برهنه کرد و
امدند ورقیه را بخانه حضرت رسالت اورد ورسول خدا هفت
مرتبه وبروایتی نه مرتبه عثمان را لعنت کرد وفرمود که عثمان ترا
کشت خدا اورا بکشد ولعنت کند وبعد از سه روز رقیه از ان

درد بجوار رحمت الهی رفت وزینب ورقیه هردو در مدینه
مشرفه وفات یافتند وحضرت فاطمه زهراء بعد از وفات
انحضرت از ظلم عمر ملعون وفات فرمود وقاسم در مکه معظمه
پیش از بعثت وفات یافت واز اینجهة حضرت مکنی بابی القاسم
بود وابراهیم در مدینه مشرفه وفات یافت سلام الله علیه
وعلیهم اعمام انحضرت جناب ابوطالب علیه السلام بشرف اسلام
که مشرف شد اسلام خود را پنهان میداشت وچون ابوطالب مؤمن
ال فرعون بود در این امت او نیز ایمان خود را از فرعون وقبطیان
وکفار قریش وبرادران برای مصلحتی چند پنهان میداشت وچون
بسفر حبشه رفته بود مهارت تمامی داشت بلغت حبش مکرر کلمه
طیبه لا اله الا الله را باین نحو که کسی نفهمد میفرمود نداسدن
لمصافات الاهایعنی اشهد مخلصا لا اله الا الله واکثر کفار این
کلام را نمیفهمیدند وروفاعر از اباء خود نقل میکند که نقش
نگین مهر ابوطالب این بود رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً وَبِابنِ اَخِی نَبِیّاً وَبِابنِی
عَلِیّاً وَلِیّاً وکوسالهٔ این امت در اسلام کهی چند میخوردند که وصف
ان باعث طول کلام بود واز ما نحن فیه مدعا بیرون میرفت بگفتار اینها
نیز در ختیم دیگر از اعمام انحضرت حمزه سید الشهدا است او نیز بشرف

اسلام در مکهٔ معظمه مشرف شد و در جنك احد بضرب وحشی
شهید شد وقاتل و بعد از او مسلمان شد و از اهل بهشت کردید
واول تسبیحی که در اسلام بهم رسید از خاك قبر او بود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها سی و سه دانه ساخت و نیز پخته بود و بند
او ریسمان کبود بود وقبر انحضرت در احد است واحد کوهی است
در حوالی مدینهٔ مشرفه وقبر ابی طالب در مکهٔ معظمه است و در
انسال که ابو طالب فوت شد ام المؤمنین خدیجهٔ کبری سلام الله
علیها نیز فوت شد وانسال را عام الحزن نام نهادند وحضرت
رسالت بعد از فوت ابی طالب از مکهٔ معظمه بمدینهٔ مشرفه هجرت
فرمودند وتاریخ هجری در اسلام ازان روز بهم رسید ودیکر از
اعمام انحضرت عباس رضی الله عنه بود واو از طلقای بدر است
وقبر شریف او در بقیع است وجد خلفای عباسیه است ودیکر از
اعمام انحضرت عبد العزی مکنی با بو لهب او ایمان نیاورد ونام زوجه
اش ام جمیل نام بنت حرث که خداوند عالمیان او را حمالة الحطب در
قران مجید یاد کرده وسورهٔ تبت در کفر این دو ملعون نزول یافت و این
چهار عم ایام نبوت انحضرترا دریافتند وعمهٔ انحضرت صفیه بنت
عبد المطلب بود مادر زبیر ابن العوام عاتکه بود غلامان انحضرت

سلمان فارسی رضی الله عنه است واسم او روزبه است واز مردم
شیراز است وبعضی کویند از ولایت حی اصفهانست وچون
اسلام اختیار نمود انحضرت کویند اورا عبد الله کنیت نمود ونام
او سلمان کذاشت واینکه قلندران میکویند که مجبوب بود والت
تناسل نداشت دروغ میکویند بلکه زن وفرزند داشت وپسری
عبد الله نام حضرت رسالت اورا ازاد ساخت واز کل مؤمنان
معززتر واز بزرك شیعیان است وبعد از امیر المؤمنین واولادش
صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی از سلمان فاضلتر نبود و
سنیان بی ایمان نیز بفضیلت وی اتفاق دارند وحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه واهل بیته الطاهرین در شان او فرموده
که السلمان منا اهل البیت ونیز حدیث السلمان منی فرموده و
از سخنان سلمان است که در روز سقیفه بمعاندین امیر المؤمنین
کفت قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین لما اجتمعت الصحابة
علی سلمان الفارسی یوم السقیفه فقالوا یا ابا عبد الله ان لك
سنك ودینك وعلمك وصحبتك من رسول الله فقل فی
هذا الامر قولا یخلد عنك فقال بالفارسیة کویم اکر شنوید ثم
غدوا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا عبد الله فقال بالفارسیة

کفتم اکر بکار برید ثم انشاء یقول ما کنت احسب ان الامر منصرف
عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتکم واعلم
القوم بالاحکام والسنن ما فیهم من صنوف الفضل یجمعها ولیس
فی القوم ما فیه من الحسن ودیکر از غلامان انحضرت شقران بود
وسالم ویسار ومدعم وموهبه وزید نیز از جمله عظمای مؤمنان
شد وابو صالح وکبیشه وهمه اهل مکه باعتبار فتح بلده شریفه
وسایر مواضع که مفتوح العنوه بودند همه از بندکان انحضرت
بودند خصایص وخوارق عادة انحضرت ان بود که هرکز محتلم
نشدند واب دهان وبلغم وکثافت نداشتند وخمیازه وکمان
کش نمیکردند وانچه از انحضرت دفع میشد از مشک خوشبوتر
بود ومتقاضای انحضرترا از دوست ودشمن کسی هرکز ندید وزمین
اثر امی بلعید وچنانچه از پیش رو چیزی را میدیدند از عقب نیز
می دیدند خواه در روز وخواه در شب خواه در روشنایی وخواه
در تاریکی وبهر طرف که توجه میفرمودند بکناهم راه رعب وهراس
ایشان در دلها می افتاد ودیکر انحضرت سایه نداشتند وهمیشه
ابری بر بالای سر مبارک انحضرت ایستاده بود وهر وقت حرکت
میفرمودند ابر نیز حرکت میکرد وچون بزمین صلب وسنک راه

میرفتند

میرفتند نقش قدم مبارک بر او میکرفت ودر زمین نرم وسست
که راه میرفتند اثر پای مبارک معلوم نمیشد ودیکر هیچکس از بنی
ادم در حرب با انحضرت مقاومت نمیتوانست کرد ودر قوة
کسی با ایشان برابری ومقاومت نداشت وچون بخواب میرفتند
دل مبارک انحضرت بیدار بود وهر کس سخن میکفت در خواب
انحضرت می شنید وهرکز خنده قهقهه نفرمود بلکه تبسم میفرمودند
ودر بازارها چیزی نمیخوردند وسر و پا برهنه راه نمیرفتند وتند
خوئی وغلظت ودرشتی نمیکردند وکج خلق وعبوس نمیفرمودند
وهمیشه متواضع وفروتنی را پیشه خود داشتند واغنیا
وفقرا در نزد انحضرت یکسان بود وهرچیز بدست انحضرت
می امد نصیبی بفقرا ومساکین میدادند واندکی از برای سد رمق
ومؤنت عیال بر میداشتند وحرام است بر امت که انحضرت را
باسم مبارک یا بکنیت تنها یاد کنند بلکه خطاب یا رسول الله و
یا نبی الله میکردند وانحضرت هرکز صدای بلند نزدند وبا کسی
صدا بلند نکردند واز برای دنیا ومال دنیا وجاه او مغموم نبودند
وطلب دنیا نمیکردند بلکه همیشه در غم واندوه امتان عاصی
محزون خواطر بودند واکثر روزها روزه بودند وبسیار بود که

دو روز و سه روز خود را گرسنه میداشتند و همیشه قائم
اللیل و در بلاها و شدّت و سختیها و محنتها و آزار از دشمنان و
منافقان و جفای امّت صبر مینمودند و عذاب امّت و قوم خود
را از خدا یتعالی نخواستند و دیگر قیام لیل و نماز وتر و اضحیه
روز عید بر او واجب بود و حرام بود بر انحضرت و بنی هاشم
صدقه یعنی زکوة واجب و خمس بر انحضرت و بنی هاشم حلال
بود و حلال بود بر ان حضرت روزه وصال و نه زن بعقد دوام
بر انحضرت حلال بود بخلاف امّت و زنان انحضرت بمنزله مادر
مؤمنانند و حرام بود بر امّت که زنان انحضرت را بعد از وی بحبالهٔ
نکاح خود در اورند و حجاب زنان از مردان در زمان انحضرت
واجب شد و ظاهرا در امم سابقه نبوده و جایز بود بر زنان بی
شوهر که خود را بانحضرت هبه نمایند بدون مهر مثل زینب بنت
جحش و حلال بود بر انحضرت که زنان خود را مخیر سازد میان انکه
در خدمت انحضرت باشند و آزار ندهند و یا از انحضرت جدا
شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر انحضرت عقد کنیزان و
استبدال نسا بر انحضرت روا بود و غنایم دار الحرب و وجوه
جزیه از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر انحضرت حلال بود دون

انبیای

انبیای سابق و دیگر انحضرت بضیافت میرفت هرچند راه
دور بود و بعیادت بیماران میرفتند بلکه هرگاه مؤمنان میمردند
بقبرهای انها داخل میشدند و صاحبان تعزیه را ضیافت میفرمودند
و بر دراز گوش بی پالان سوار میشدند و بر روی خاک با فقرا و غلامان
خود چیزی میخوردند و بدیدن درویشان میرفتند خصوص فقرائی
که در صفه بودند و باصحاب صفه مشهورند و بوی خوش و
عطر استعمال میفرمودند و رهبانیت و شال پوشی نمیکردند و
دشنام و حرف لغو هرگز بکسی نمیدادند و عصاة و متمردین امّت
را نفرین نکردند و انحضرت در سلام کردن سبقت میگرفتند
بنحوی که بر اطفال و زنان سلام میکردند و در ایام جاهلیت در
میان عرب سلام نبود بلکه صباح الخیر متعارف بود و بر هر راهی
که تشریف میبردند بعد از هفته که کسی از ان راه میرفت میدانست
که حضرت از ان راه رفته اند و هر تحفه و نوباوهٔ که برای انحضرت
می اوردند بصحابه بهره میدادند و هر امری عظیمی که واقع میشد
از برای شرف و فخر صحابه با ایشان مشورت میکردند و انحضرت
هرگز مربع ننشست و پا بر روی پا ننینداختند بروش جباران و
بچیزی خوردن بروش بندگان می نشستند و کافران را از برای خدا

دوست میداشتند وکافران از برای خدا دشمن وخدای تعالی
را بسیار مناجات میکردند واکثر شبها بقبرستان بقیع وسایر
مقابر میرفتند وامرزش از برای مومنین ومومنات میخواستند
وموضع مخصوص مناجات انحضرت درجبل فاران که قریب
بمکه است واشرف جبال دنیاست میرفتند بمناجات وهر پیغمبری
موضع مخصوصی از برای مناجات درکوهها داشتند چنانچه
حضرت موسی ع درجبل طورسینا وحضرت عیسی درجبل ساعیر
وانحضرت درایام نبوت با امیرالمؤمنین ع وقلیلی از مؤمنان
باچندین هزارهزار کس از سرکشان عرب وعظمای قریش مجادله و
مقاتله کردند وبنصرت ویاری حضرت رب العالمین برهمه کیشان
غالب امدند وسیصد وشصت بت قریش که خدایان خود می
دانستند همه را شکستند ودین ایشان را برطرف کردند اسامی بتان
قریش لات ومنات وهبل وعزی وسواع وود وبعل ویغوث
ویعوق ونسر وطایر وبیلت واساف ونائله وجبت وطاغوت
وصنم وودین ولات خدای بنی ثقیف بود وبعضی گفته اند که
از قریش بود وعزی از بنی غطفان بود ومناة از بنی هذیل و
خزاعه بود وسواع از بنی کلب واز بنی همدان ویغوث از بنی

مذحج ویعوق از بنی مراد ونسر از بنی حمیر وطایر بصورت بوزی
وبعضی گویند بصورت طاوس بود واورا اعراب یمن داشتند
واساف ونائله صورت زن ومردی بودند درصفا ومروه و
صنم را میگویند از عسل وروغن ساخته بودند وبنی حلیفه داشتند
وقتی که قحط درمیان ایشان بهم رسید اورا شکستند وخوردند
وقدری از کفر وزندقه ایشان را بیان مینماید مذهب قریش این بود
که سیصد وشصت بت را عبادت میکردند وبعضی از ایشان
عبادت کواکب میکردند مثل شعری وسهیل واین بتان را شفیع
وواسطه میان خالق ومخلوق میدانستند وبعضی از ایشان
شریک میدانستند بلکه همه ایشان را خدایان خود ودر طواف
حرم زن ومرد عریان طواف میکردند وزنان برهنه بروی در
افتاده بروش چهارپایان بچهار دست وپا مشوط میکردند و
خوردن حیوانات مرده را حلال میدانستند واعتقاد ایشان
این بود که ملائکه دختران خدا اند وقران اساطیر اولین است یعنی
از کتابهای پیش که سریانی وعبرانی بوده ورسول خدا عربی کرده
است ودر استخاره عمل بازلام میکردند وزن پدر ودختر برادر
را بنکاح حلال میدانستند ووطی با ایشان میکردند وبرادری

که فوت میشد زن او را بدون صیغه نکاح مال برادر دیگر
بود اگر چند برادر بودند هر کدام بزرگتر او تصرف میکرد و چند
کس را در قصاص عوض یک کس میکشتند و اگر پدری خون می
کرد پسر او را در عوض مقتول میکشتند و اگر آن پسر صغیر بود صبر می
کردند تا بزرک شود و دختر خواهر و جمع بین الاختین و شراب
و ربا و قمار را حلال میدانستند و اعتقاد بمعاد و حشر و قیامت
و بعضی از انبیا نداشتند و جمع بین الاختین مع الامهات را
جایز میدانستند و زن را هم بظهار حرام میدانستند و نکاح شغار
را هم جایز میدانستند و طلاق ایشان وطی در دبر زن بود انحضرت
بنا ری خدا یتعالی چنین دینی را بر طرف کرد دشمنان انحضرت
که در ایام نبوت اصرار بر عناد و تکذیب و قتل داشتند عتبه و
شیبه و صخر ابن حرب و ابو الحکم و ابو جهل و ولید بن مغیره و مغیرة
ابن ابی العاص و غاص ابن ابی الغاص و غاص ابن ابی العاص و وابل
سهمی و ولید بن عتبة ابن ربیع خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه
ابو سفیان و ابی لهب عم انحضرت و حمالة الحطب زوجه او و غاص
ابن سعید ابن ابی الغاص و طعیمة ابن عدی ابن نوفل اینجماعت از
رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل ابن خویلد

و زمعة ابن اسود و حرث ابن زمعه و نضر ابن حارث ابن کلدة ابن
عبد الدار و این ملعون آن بود که مکرر بولایت عجم میفرستاد و
حکایات ملوک کیان و پهلوانان کبار را مینوشت و برای آنها
میفرستاد و میکفت محمد قصه و حکایات یاران و ایام کذشته
را نقل میکند و من حدیث رستم و اسفندیار را میدانم و مردم را
متفرق میساخت و از این قسم جماعت بسیارند و از جمله معاندین
اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن انحضرت بودند و در برکشتن
حجة الوداع در تل هرشی دبه ها را پر از ریک کردند و انداختند
که شتر حضرت رسالت رم کند و این ملاعین نه نفر ایشان از
قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحة ابن عبید الله و عبد
الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابی عبیده ابن جراح و
معاویة ابن ابی سفیان و عمرو بن عاص و غیر قریش پنج نفر بودند
ابو موسی اشعری و مغیرة ابن شعبه و اوس ابن الحدثان و ابو هریره
و ابو طلحة انصاری لعنة الله علیهم من الاولین و دیکر از جمله معاندین
که در خرابی دین انحضرت میکوشیدند و در ایام انحضرت و بعده
دعوی نبوت کردند و از انجمله کذابست که عرب او را رحمان الیمامه
کفتند و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب

است از بسیاری محصولات وغلات ومسیلمه در زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه واله مدعی نبوت بود وخلق بسیاری باو
کرویدند وازاو معجزه طلبیدند شیشه سرتنکی اورد وتخم مرغی که
در سرکه جنبانیده بود دران شیشه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی
ایمان اوردند وان ملعون کتابتی بحضرت نوشت بدین مضمون
از مسیلمه رسول خدا بمحمد رسول خدا سلام علیك اما بعد من در
امر دنیا با تو شریکیم ونیمه پیغمبری من دنیا است وقریش را نیمه از تو اما
قریش بی حساب میکنند وخانها را غارت میکنند وخلق الله را میکشند
با وجود دو رسول بکو با یشان که بحال خود باشند پس حضرت در
جواب نوشتند که ملك از خدا است بهر که از عباد خود خواهد میدهد
وکویند مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند کفت چرا عذاب مخلوق خدا
کرده اید اکر خدا تعالی از پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی
بلکه من پریدن را بر شما حرام کرده ام بعضی کفتند از خدا تعالی در خواه
که تا پر او را در اورد کفت اکر خواهم میطلبم کفتند اکر پر بر اورد وپرواز
کند بمن ایمان می اورید کفتند بلی کفت همراه من باین خانه در اشید
تا من پر کبوتر را بیرون اورم وپرواز اید چون با کبوتر بخلوت رفت
پری چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید وبیرون اورده

کبوتر را سر داد وپرواز نمود وجمعی بوی ایمان اوردند کویند
شبی باد می امد وتیره بود کفت امشب فرشته نزد من می اید
وبر سر ان فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و
صاعقه او را میکیرد پس صورتی از کاغذ که با او دو بال ضم بود
جلاجل بران بست وسر داد باد انرا بهوا برد وصدای جلاجل عالم
را کرفت مردم انصورت را از دور میدیدند وصدای جلاجل
را میشنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای خود کریختند کویند چون
سورة والذاریات را شنید کفت بمن نیز مثل این نازل شده
والزارعات زرعا فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا فالخابزات
خبزا فالاکلات اکلا چون سوره فیل را شنید کفت بمن نیز
سوره نازل شده الفیل ما الفیل وما ادریك ما الفیل له ذنب
وبیل وخرطوم طویل وچون سوره کوثر را شنید که نازل شده
کفت بمن نیز مثل این نازل شد انا اعطیناك الجواهر فصل لربك
وجاهر ان شانئك هو الکافر خالد بن ولید در زمان خلافت
کوساله سامری این امت ابو بکر ملعون مسیلمه را بقتل او بنزد
معاویه فرستاد دیکر از مدعی نبوت سجاح نام زنی بود واسود
کذاب مدعی ان بود که از اسمان بمن نازل شده یا ضفدع

یا ضفدع بقی بقی بکم تبقین لا الشارب تمنعین ولا الماء تکدرین
اعلاک فی الماء واسفلک فی الطین چون بنی اسد پیغامبر را اغارت
کردند گفت خدای تعالی این سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد
درگذشته والذئب الاطحم واجزع الازلم فاهکفت اسد و در
عوض والذاریات گفت والمزرعات زرعا والذاریات قمحا و
الثاردات ثردا والاهالة وسمنا ولقد فضلتم اهل الحضر علی
کل قوم ما فضلکم اهل الدین واصفکم فاصفروا المعسر
فاردوه والباغی فنادوه وسوره قد افلح را گفت تمام اش اینست
که بر من نازل شده قد افلح من هسم فی صلوته واخرج الواجب من زکوته
من تکرم واطعم المسکین فی محلاته واجتنب الرجس فی فعاله یفوز
فی نفوره وشانه ودر عوض والسماء ذات البروج گفت و
السماء ذات البروج والارض ذات المروج والخیل ذات السروج
والنساء ذات الفروج نحن علیها نموج بین اللوی والفلوج ٥
معجزات آنحضرت بسیار است از انجمله قرانست که در میانست و
دیگر آنحضرت امی و بیسواد بودند و در نزد کسی چیزی نخوانده بودند
اما خطوط و کتب انبیای سابق را بدون انحراف همه در خاطر مبارک
داشتند و دیگر از معجزات برگردانیدن آفتابست و شق کردن ماه

است وسخن کردن بزغاله بریانست وبگفتار نمودن آیات نوح از
طوفان وآیات ابراهیم از آتش و زنده کردن طیور وآیات موسی از
ید بیضا و عصا و اژدها وآیات عیسی از مرده زنده کردن دیگر از
میان دو انگشت مبارک آب جاری شدن وسخن گفتن سنگریزه
است در دست آنحضرت وخم شدن درختان بسوی آنحضرت
بهر طرف که حرکت میفرمود وگفتن احوالات آینده وآنچه بر اهل بیت
او نازل میشد وشیعیان ایشان وارتداد صحابه وخروج بنی امیه
لعنهم الله وخلافت بنی عباس وخروج خوارج نهروان وجنگ
کردن معاویه وناکثین در بصره ولشکرکشی عایشه غداره وآنچه
اذیت وآزار بمؤمنان میرسد وبعد وایشان میرسد تا روز قیامت
علما ومفسرین قران مجید عبدالله ابن عباس بود وابوسعید خدری
وحذیفه ابن الیمان وسهل ساعدی وعبدالله ابن مسعود وابی
ابن کعب وابن زبیر وجابر انصاری وابوذر غفاری وزید بن ارقم
وبراء ابن عازب وجابر ابن سمره وسدی وشعبی ومجاهد وعطاء و
سعید ابن المسیب وابو ایوب انصاری وابوهریره وانس ابن مالک
وسعد ابن ابی وقاص وعمرو ابن عاص وعمار ابن یاسر وخذیمه ابن ثابت
وام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها وعایشه ملعونه وجماعتی دیگر نیز

بودند براین اکتفا نمود وجمعی ازاینها ازاهل ایمان ومؤمنند وجمعی
منافق که بیان شد **اسامی** نقبای انحضرت سلام الله علیه واله در
بیعت اول ازاهالی واشراف مدینهٔ مشرفه دوازده نفر با انحضرت
بیعت کردند سعد ابن عباده بود که حضرت اورا در بیعت اول بهدایت
اهل مدینه فرستاد دیگر اسعد ابن زراره بود وسعد ابن الربیع وسعد بن
خثیمه ومنذر بن عمرو وعبدالله ابن رواحه وبراء ابن معرور وموافق
انچه ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که در محلهٔ قبا بود واش کدو
خورده بود وشکم ان روان شده خود را نجس کرد وباب ازاله نجاست
نمود وایة ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین در شان او نازل شد
ودر مدینه وفات یافت وچون انحضرت در مکه تشریف داشتند
وصیت کرد که روی اورا بمکه معظمه کنند بجانب انحضرت واین معنی
در امت جاری شد که اول کسی که بثلث مال وصیت کرد او بود
خداوند عالم در امت نیز جاری کرداند وازاو رو لحد کندن در قبر
واجب شد وروی میت را بکعبه کردن ودیگر از نقبا ابو الهیثم ابن التیهان
است واسید بن حصین ورافع ابن مالک واسعد ابن زرارة کوچکتر
ایشان بود واول انصار بود که با رسول خدا بیعت کرد در شب عقبه
وپیش از واقعهٔ بدر ودر شوال سنه احد من الهجرة وفات یافت

وسعد ابن عباده با ابی بکر بیعت نکرد وبا اعوان وانصار خود در
خلافت عمر خطاب کذاب علیه اللعنة والعذاب فرار نموده بشام
رفت ومغیرة ابن شعبه بفرموده عمر سگ ملعون او بیچاره را کشت
وتهمت خون اورا بجن بستند واز زبان جن شعر ساختند وسعد ابن
معاذ در مدینه مطهره وفات یافت واو بود که حضرت رسالت صلعم
پای برهنه وبی ردا از عقب جنازهٔ او رفتند وابو الهیثم ان بود که
در روز سقیفهٔ بنی ساعده با یازده نفر دیگر از بزرگان صحابه متفق
شدند که ابو بکر را از منبر بزیر اورند که بکشند او نیز در مدینه طیبه
فوت شد چون فوت باقی دوستداران ضرور نبود بیان انها
را ننمود **اول** کسی که از زنان دنیا بوی ایمان اورد خدیجه کبری
بود علیها سلام الله واز مردان جهان کسی که اول با انحضرت
گروید وایمان اورد شاه ولایت پناه علی والا قدر صلوات الله
وسلام الله ورحمة الله علیه بود واز عمر شریف انحضرت در انوقت
ده سال گذشته بود ودوازده نیز گفته اند وبعد از ان حضرت ابی
طالب پدرش ایمان اورد وبعد از ان جعفر طیار رضی الله عنه و
جبرئیل در خانه خدیجه بر انحضرت نازل شد واولا جمعی در خفیه
با انحضرت ایمان اوردند وبعد از ان علانیه اظهار اسلام نمودند و

انا وامر ونواهی وحلال وحرام بود بدون وحی وامدن جبرئیل و
میکائیل بمردمان نمیرسانید واز تلقاء نفس خود چیزی نمیگفتند
فایده جبرئیل و میکائیل این هردو اسم عجمند وجبرئیل در لغت
سریانی بمعنی عبداست ومیکائیل میك بمعنی عبداست وایل
بمعنی الله پس معنی جبرئیل عبدالله است ومعنی میکائیل عبدالله
وهم چنین در اسم مبارك جبرئیل شش لغت کفته اند جبرائیل جبرائیل
جبرئیل جبریل جبرال ومیکائیل ومیکال ومیکائل خوانده اند و
در لغت نصاری جبرئیل را کبرئیل میکویند ودر لغت مجوس سروش
میکویند ومیکائیل را بشیر وعزرائیل را آسمان وفات انحضرت
در روز دوشنبه بیست وهشتم ماه صفر در سال یازدهم هجرت
بود وعمر شریف انحضرت شصت وسه سال بود وقبل از نبوت
بتجارت شام رفته بودند وبضاعت وبیشه وحرفتی مشغول نبودند
وموضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی ساکنها الف الف
الثناء والتحیة واقع شد ومدینه بلادیست معروف ونام او سابق
برین یثرب بوده وجای محقری بود وبانی ابادی ان اسعد بن ابوب
حمیری شد که از تبابعهٔ یمنست واز اجداد ذو المنادحمیریست که از
اعاظم ملوك یمن است وکویند تبع الاکبر اسعد است جامه سبا

ابریشم

ابریشم از برای کعبه از مخترعات اواست وسابق بران از لیف خرما
بوده وسعیدهٔ همشیرهٔ خود را بمعد ابن عدنان جد حضرت رسالت
داد وهفتصد سال قبل از نبوت وظهور انحضرت اسعد بوی ایمان
اورد واو پادشاه شجاع عادل مؤمنی بود وبر طریقهٔ حضرت موسی
بود وحضرت رسالت پناه اورا ستوده وبروایت دیکر انکه اسعد
درخواب دید انحضرت را وبوی ایمان اورد بطریق دیکر دانایان و
بزرکان با وکفتند که این زمین هجرت کاه حضرت رسالت خواهد بود
بدین تقریب ایمان بانحضرت اورد وبتعمیر مدینه قیام نمود وبنای
اورا بزرك کذارد وبروایت دیکر اسعد بجزائی کعبه امد وچشمهایش
بیرون امد وبعد از ان توبه کرد وخدایتعالی اورا شفا داد وکعبه
را جامه پوشانید وبمدینه امد وکاغذی نوشت ودر انجا اقرار
بنبوت انحضرت وایمان اورد وبیره زنی را طلبید وانکاغذ را
بوی داد ووصیت نمود که دست بدست این کاغذ را بحضرت
رسالت ص رسانند تا اخر انکاغذ را بحضرت رسانیدند وحضرت
اورا دعای خیر فرمودند وبرادر کفتند ودر این اقوال که کفتیم
اندك تاملی دارد بضعف سند وراوی بعد از وفات انحضرت
وچون انحضرت بیکروایت از زهر زن یهودیه که در بزغاله بریان

کرده بود وحضرت تناول فرموده بودند بروضهٔ رضوان ودار
جنان ارتحال فرمودند قوم وی تمام مرتد شدند وچهار صد
هزار صحابه انحضرت از دین برگردیدند الا قلیلی وچون هر امتی
بعد از هر پیغمبری اکثرشان از دین برمیگشتند وکافر میشدند این
امت نیز متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری بکفر اصلی بر
گشتند وگوساله پرستی اختیار نمودند هم چنانکه ششصد هزار
کس از بنی اسرائیل درتیه که بیابان سینا باشد در بریهٔ فاران گوساله
میخا که سامری باشد پرستیدند وبطریق یهود گویند هفتصد تنور
که هر تنوری صد هزار کس باشند وبعضی گویند که سامری از
اهل کرمان بود نه از بنی اسرائیل مکر دوازده هزار کس از سبط لاوی
که گوساله پرستیدند وعزازیل ملعون قوم حضرت موسی را
بهفتاد ویک فرقه کرد یکی ناجی وباقی هالک وقوم عیسی بهفتاد
ودو گروه کرد یکی از ایشان ناجی وباقی هالک شدند وهر مذهبی از
این مذاهب چند شعبه شدند وعلت خرابی این ادیان این بود که
عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب فرزند صهاک حبشیهٔ زانیه مصدر
خلاف وغصب خلافت امیر المؤمنین ع را نمود وعرب باغوای او
گوساله این امت که ابو بکر زندیق بود بیعت نمودند وفرقه ناجیه از

این لقب طایفهٔ جلیله اثنی عشریه اند کثر الله امثالهم وایشانرا
شیعه وامامی میکویند واعادی دین ایشانرا رافضی نامیده اند
وشیعه یازده فرقه شدند وهمه هالکند کیسانی وزیدی وجارودی و
ناووسی واسمعیلی ودیصانی وبطرسی وواقفی وافطحی و
سبائیه وغلاة ودیگر در اصول دو مذهب شدند اهل سنة اشاعره و
معتزله واشاعره نیز دوازده فرقه اند واسامی فرق ایشان واصلیه
وهذلیه وجاحظیه وحناطیه وبشریه ومعمریه ومرداریه وثمامیه
وهشامیه وخیاطیه وجبائیه که بهشمیه نیز میکویند وازمشاهیر
فضلای ایشان که مروج این مذهب شدند جاحظ است وابو
الهذیل علاف وابراهیم نظام وواصل ابن عطا واحمد ابن حابط و
بشر بن المعتمر ومعمر بن عباد السلمی وابو موسی عیسی ملقب بمردار
که او را زاهد معتزله میکویند وثمامة ابن اشرس وهشام ابن عمر
القرظی وابو الحسن ابن عمر والخیاط استاد الکعبی وابو علی جبائی
استاد ابو الحسن اشعری وپسر خود ابو هاشم عبد السلام وابو الحسین
بصری وقاضی عبد الجبار ورمانی نحوی وابو علی فارسی واقضی القضاة
دماوندی شافعی ومذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و
فروع با امامیه موافقت دارند واشاعره را ملعون میدانند وب

عکس اشاعره نیز ایشانرا ملعون دانسته اند وغالب معتزله در
فروع حنفی مذهب شده اند واشاعره شافعی اند وبیشتر قدریه اند
وبیشتر حنابله حشویه اند وازشیاطین بزرك معتزله صاحب ابن
عباداست وزمخشری صاحب کشاف وفراء نحوی وسیرافی و
اشاعره نیزدر اصول دوازده مذهب شدند مشبهه ومجسمه وقدریه
وجبریه وحشویه وعبدیه وتناسخیه وناصبیه ومعطله وعوفیه
وکرامیه ومرجیه وائمه ضلالت ایشان فخررازیست وابو اسحق
ثعلبی وبیضاوی وعلی قوشچی وابن حجر ناصبی وسعدالدین تفتازانی
وواحدی ورافعی ودر فروع اشاعره وزیدیه وجارودیه و
ناصبیه چهار مذهب شدند اول حنفی که منسوبند بابوحنیفه
نعمان ابن ثابت کوفی که از غلامزادکان کابلیست وسنیان آن
ملعون را امام اعظم میدانند وقبر آنملعون در بغداد است و دیکر
شافعی که منسوبند بمحمد ابن ادریس شافعی که از قریش است وسنیان
میکویند که چهار سال درشکم مادر ماند تا حضرت صادق ع از
دنیا رفت واو متولد شد که در مصر مدفونست لعنه الله ومالکیه
منسوبند بمالک ابن انس ابن مالک وحنابله منسوبند بعبدالله ابن
احمد حنبل شیبانی وطایفه از اهل سنت در فروع تابع داود ابن

عجلی اصفهانی شدند واین مذهب رواجی بهم نرسانید واز
مذاهب باطله طایفه ناکثین اند اصحاب طلحه وزبیر وقاسطین
اصحاب معویه علیه اللعنة والهاویه اند ومارقین که خوارج میباشند
وایشان هیفده فرقه شدند حروریه وازارقه واباضیه ونجدات
وعمیریه وغشانیه ویونسیه وثامنیه ومرثیه وغیلانیه وعجارده
وزعفرانیه وبرغوثیه وصفریه وضحاکیه وبنی شهلیه وابتریه و
باقی مذاهب مبتدعه متفرقه زبیریه اند ومفوضه وجهمیه وخماریه
وسبائیه وکاملیه وسانیه ومغیریه ومنصوریه وخطابیه وشریعتیه
وهشامیه وابومسلمیه وحفصیه واخنیه وشمراخیه ومعتدیه و خارضه
ومیمونه واسبان واسمعیلیه از شعبه شش فرقه شدند صباحیه
وباطنیه وناصریه وقرامطه وبابکیه ومقنعیه ورشدیه را بعضی
هفتم کرفته اند وپنج فرقه شدند واز فرق ضلالت نجاریه اند وعباسیه
ومحکمه وحلاجیه وصوفیه نیز سه فرقه شده اند ومشهور آنچه هستند
واصلیه وحلالیه واتحادیه وعشاقیه ونظریه ونوریه وزراقیه و
شمراخیه وملامتیه وسلیمانیه ووحدت وجودیه ویزیدیه ودیکر
از ملاحده این امت اسمعیلیه اند وابن ابی العوجائیه وابن ابی العمیا
غرض مذاهب بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود

هر کس خواهد که باقوال صاحبان این مذاهب وحرفهای ایشان
برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی یا
کتاب ملل ونحل محمد ابن عبد الکریم الاشعری الشهرستانی که تمام
مقالات ایشان مفصلا در انجا ثبت است تتمة چون بیان مذاهب
متفرقه این امت را نمود قدری که از امم سابقه مانده است ودر میانست
وامم سابقه بازاء امت دعوت حضرت رسالت شد بیان از ایشان اند که
اگر فرعون وسامری این امت غصب خلافت نمیکردند این مذاهب
نمیبایست باشد صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند وایشان
اقرار بصانع اشیا وبعضی از انبیا دارند وبعضی گویند دین ایشان
میانه یهود ومجوس است ودینی ندارند وبعضی گفته اند که دین ایشان
شبیه بدین نصاری است وقبلهٔ ایشان مهب جنوبست که آن
کوهیست که در نصف النهار بان طرف می ایستد وبعضی گویند
که بر دین نوح اند وبعضی گفته اند که از اهل ذمی اند ودر جزیرهٔ از
جزایر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند وایمان برسول خدا
ندارند وبعضی گفته اند که طایفه از اهل کتاب اند وفقها اجازه
داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت ونزد فقیر مطلق کوکب پرستان
از آفتاب وماه وشعری وسهیل صابئین اند والله یعلم زنادقه

مشهور

مشهور است که این طایفه متمسک بشریعتی نشده اند وبقدم ودوام
عالم قائلند ودر کتاب مجمع گفته اند که زندیق قومی از مجوسند وذو
الهین اند وبعضی گفته اند که زندیق ماخوذ از زند است وزند کتاب
پهلویست از زردشت وبعضی گفته اند زنادقه قومی اند که در اسلام
بهم رسیدند واز اصحاب عبد الله ابن سبا اند وابن عبد الله خلق را
بطلب خون عثمان ملعون برانگیخت وجهال شیعیان را اکراه کرد که
بخدائی علی قائل شدند ودر صفایح مفاتیح العلوم گویند که زنادقه
طایفه اند از مانویه مجوس واصمعی در قاموس گفته است که زندیق
معربست از زن دین والله یعلم یهودان از امت حضرت موسی اند
وچند فرقه مشهور در میان ایشان هست قبطی وسامری ویهودی
واسرائیلی وبلعمی وعزیری وداودی وجالوتی واکثر این ملاعین بکفر
بعضی از انبیا علیهم السلام قایلند وعزیر ابن شرخیا را پسر خدا میدانند
وحضرت شعیب را کافر میدانند وگویند استغفر الله حضرت
لوط با دختر خود چه کرد ویهودا ابن یعقوب با عروس خود جماع کرد
وحضرت یوسف بت را سجده کرد وزلیخا در خانه او بت میپرستید
واو میدانست وهیچ نمیگفت وهرون باتفاق سامری بنی اسرائیل
را گوساله پرست کرد وگویند چون عزرائیل بقبض روح حضرت

موسیٰ آمد آنحضرت توریه مینوشت و قلم فولاد در دست داشت
زد و یکچشم عزرائیل را کور کرد و هنوز کور است و یکچشم دارد و حضرت
مسیح و مادرش را بزنا متهم میدارند و خدا تعالی را جسم میدانند
و گویند خدا تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم شیناد
بود یعنی شنبه بود و در آسمان به پشت خوابید و پا بر روی پا گذاشت
که از کوفت برآید اینست که در شنبه کار حرام است و عدد انبیا را
صد و بیست و چهار هزار نمیدانند و بعضی از انبیائی که قائلند
پیغمبر نمیدانند و بنبوت پیغمبر ما قائل نیستند و نسبت پیغمبر موعود
را بحضرت صاحب الامر میدهند و کفر و زندقه ایشان بسیار
است بدین چند کلمه اختصار نمود نصاری منسوبند بناصریه و
ناصریه دهیست در حوالی بیت المقدس و مراد عیسوی اند جمله
نصاری گویند که معبود جوهریست از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب
هر چیزیست و عبارت از ظهور ذات باری تعالی است که وجود
کل اوست و اب و ابن و روح القدس اشاره باوست و اقنوم اب مراد
وجود است و اقنوم ابن علمست و اقنوم روح حیاتست و اقنوم آنرا
قدیم دانند و گویند ابن کلمه ایست و اقنوم سیم روح القدس است و گویند
معلومات جوهر بود یا عرض و نشاید که خدا تعالی عرض بود لابد

باید که جوهر باشد و گویند نشاید که مرکب باشد و لازم نبود که جوهر
بسیط باشد چون حکمش درست نبود الا حی و ناطق پس واجب باشد
که خدا تعالی حی و ناطق بود و عمده طوایف ایشان سه فرقه اند ملکائیه
از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی به سه خدا قائلند بیک ذات که باری
تعالی است و دو نفس مستقل است در خارج که عیسی و مریم باشند
و باتحاد و حلول چنین میدانند و اکثر فرنگان وارمناد و ماجار و کا
ملتیان و مصردان و لوتران و لمسه و اسپانیل و هرومی و اکلیس و
البیان و الامان و دنکال و بنیاسه باینطریق رفته اند و طایفه
دیگر نسطوریه اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بعضی از ایشان رای
ملکائیه دارند و بعضی گویند روح او خداست و تن او بشر است
و بعضی گویند معنی پسر خدا بودن آنست که خلق بوجود او راه بیابند
و روح القدس آنست که دنیا بدو زنده شود اگر بپرسند از ایشان
که چرا عبادت واجبست گویند از برای آنکه عیسی واسطه است و ترا و
بشر است بیک ذات و یک تشخص است مثل عکس شخص است در
آینه و این مذهب را از امنه اصفهان و تمامت نصاری ایران و
گرجستان و طایفه زنگیان از حبش و سودان و اورس و بلغار و هشت
درخان و مسکان و اهل ولایت اروسکان سواحل رود غادل

وجواد وشوت وقاطنان معمورهٔ جنوب وسکنهٔ کوه بلور والقان
که قریب بظلمات میباشند وبعضی از اهل داغستان وطایفهٔ
چرکس واز ناوُر تاور تا دسسی اعتنای ویعقوبیه ایشان گویند اتحاد
بذات بود ناسوت لاهوت شد واین قول باطلست زیرا که نزد ایشان
لاهوت جوهر بسیطست وناسوت جسم مرکبست پس اتحاد صورت
نه بندد که یک ذات دو تخصص داشته باشد واگر صورت داشتی
لازم بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط واین هردو
بی اصلست وبعضی ایشان نسطوریه گویند میان ایشان ممازجت
نبود الا آنکه کلمهٔ ناسوت مسیح را هیکل گردانیده پس عیسی دو جوهر
است ودو اقنوم وبعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند وبعضی
گویند اتحاد آن بود که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانچه صورت در آینه
تاثیر کند بی آنکه نقل کند واین طریقهٔ مختار عیسویان ولایت روم
وایروان وارزان الروم وساکنان دریای عمان وپرتگالیه والمانی
که در کنار بحر بیطس واقسابوس ساکنند وبعضی از انکلیس وولندیس
وفرنکیس واهل کروه ودیووذمه وسواحل سیلان وبعضی از
اهل حبش وزنکیان والمانی که در زیر خط استوا ودر معمورهٔ شام
وبلک وماهیه از هند ساکنند ومقالات همهٔ نصاری انست

ک

که گویند کلمه بردست عیسی بود وتدبیر چیزها میکرد واین کلمه ایجاد
است مثل از گل خفاش ساختن وزنده کردن واحیای اموات
نمودن وگویند که ایمان داریم بواحدی که پدر راست ومالک همهٔ
چیزها است وبرب واحد مسیح که پسر خدا است واز خدا پدید آمد
وچون ابتدا در کاری کنند گویند بسم الاب والابن والروح القدس
الاله الواحد وگویند کتاب انجیل آسمانی نیست بلکه چهار نفر از حواریین
لوقا ومتی ومرقوس ویوحنا بفرمودهٔ عیسی هر یک انجیلی نوشتند
وبعد از آن از لغت عبری بلغت لاتین برده اند ودر این انجیلها هیچ
از امر ونهی وفرض وسنت وحلال وحرام نیست بلکه همین احوالات
آنحضرت از ابتدای تولد وشهر بشهر رفتن ویکجا نشستن وچیزی
خوردن تا وقتی که باسمان رفت واصلا در آنجا شریعتی نیست بلکه
بشریعت حضرت موسی واحکام توراة در مسائل عمل میکنند
وگویند عیسی نیامد که دین موسی وطریقهٔ یهود بنی اسرائیل را ناسخ
باشد وبرطرف کند بلکه آمد تا تمام کند ونو کند دین موسی را وهم
چنین در اقانیم خلافست وبعضی گویند اعیان ذاتند وبعضی
گویند اعراض اند وملازم ذات ویند وبعضی گویند خواص اند یا صفات
وگویند از جوهر چیزی شریک وی باشد در صفت ذاتی چون عیسی

ازجوهر لاهوت بود لازم باشد که شریک وی باشد وانقضای
عیسیٰ از لاهوت انست که انکه پدر و پسر اولی تراست ازوی تعالی
الله عن ذلک واینکه کفتیم مذهب نصارای ترکستان وفرنکان
قبرس وسیلان واج کند وختکال وداذیان ومسکاب وناش
انجوق وقیتاق وقلماق وسکنه روداق وقرادنکز وپرتکال واهل
مغرب واسکندریه وبیت المرزبان واجداد چنکیز خان وبعضی از
سلاطین ایشان است وبعضی کویند بت تنکری نام ترکی بود که
واضع اینمذهبست واو درایام سلطنت چنکیز خان بعد از اسلام
اوردن اورا کشت واعتقاد جمیع فرق نصاری انست که همه انبیا
علیهم السلام ازبرای کفاره پدر خود ابو البشر که کندم خورده بود
ودر جهنم بودند عیسی امد ولکد زد وجهنم راخراب کرد وایشانرا
نجات داد وهنوز جهنم خرابست واغسال واجبه ومطهرات ونجاسات
واستنجا کردن وعبادات مفروضه ازصوم وصلوة واعمال سنتی در مذهب
ایشان نیست ونماز را واجب کفائی میدانند وهرکس در کلیسا
نماز کرد از دیکران ساقط است وعمل باحکام تورات میکند الاطلاق
زنان که درمذهب ایشان نیست وپادریان وکشیشان ایشان بهشت
رابکزو پیمان میفروشند هرکه زرمید هد وهرکس اززن ومرد کناهی

میکند

میکند ونزد علمای خود میروند واظهار کناه وبعد ازان میکنند می
بخشند وکویند درعوض کناه پرهیز کن وچند روز حیوانی مخور واکثر
محرمات را حلال میدانند مثل شراب وقمار وغیره وهمچنین کویند عیسی
شراب خورد وامر بخوردن شراب کرد وکفت استغفر الله هرکس شرابرا
میخورد خون خدارا میخورد وبااو متحد میشود تعالی عن ذلک وکفر
وزندقه ایشان بسیاراست بدین قدر اکتفا نمود **دهریه** ازملاحده اند
وهرچند که بعلانیه اظهار دین خود نمیکنند اما کویند که صانع عالم
دهراست وکویند وما یهلکنا الا الدهر واسمان ستونی دارد که ما
نمی بینیم هرکس بران میخورد میمیرد وجمله کویند هود وشعیب وصالح
وموسی وعیسی ومحمد انبیا بودند ولکن هرمس وهرابوس وافلاطون
وسقراط وبقراط وارسطاطالیس پیغمبرند واین قوم نیز عبادت کواکب
کنند وکویند دنیا قدیمست بدلیل انکه کویند ما تخم می بینیم وجوجه و
مرغ وادم می بینیم که ازمنی بهم میرسد ومسبب را نمی بینیم زیرا که
بعقل ما درنیاید لهذا حکم بوجودش نمیکنیم وغسل جنابت وسایر
اغسال واجبه نزد ایشان واجبست اما خمر را حلال میدانند وحشر
ومعاد وقیامت نزد ایشان نیست واعتقادی ندارند **براهمه** فرق
ایشان بسیارند وبعضی از ایشان بنبوت حضرت ابراهیم وخضر علیهم

السلام قائلند وقلیلی از ایشان به بعضی انبیا عجم قائلند وبرهمن
هندی واتباع او گویند صانع عالم نور خدا است نه چون نورهای دیگر
وقادر وسمیع وبصیر وهمه بتجسم باری تعالی قائلند وهمه بتناسخ اعتقاد
دارند وگویند اول انبیا آدم بود وآخر شیث وبعضی گویند عیسی نیز
نبی بود واکثر گویند بعثت انبیا قبیحست از برای آنکه اگر انبیا چیزی
فرمایند که موافق عقل باشد عقل خود کافیست واگر خلاف عقل بود
آنهم قبیحست نزد عقل پس حسن وقبح اشیا نزد ایشان عقلیست وی
گویند زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمانست وچون ابراهیم را
در آتش انداختند زعفران ونرکس را خداوند عالمیان افزید وگاوی
شیرده هند نیز فرستاد تا آنحضرت شیر او را میخورد اینست که کشتن
گاو نزد ایشان گناه عظیمست وعبادة کواکب وعناصر اربعه وجمادات
میکنند ومردهٔ خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند وچون آتش
را نور خدا میدانند بنور خدا او را داخل میکنند وقائل بمعاد جسمانی
وروحانی نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قائلند وگویند ارواح
معذب میشوند از برای آنکه ببدن حیوانات دیگر داخل میشوند وهم
نفسی که بد وسرکش است اگر در زیر قطب شمالی ماند بالم سرما گرفتار
شود واگر در زیر قطب جنوبی ماند متالم بگرما می شود وکشتن هیچ

حیوانی از حیوانات را حلال نمیدانند تا حتی شپش وقاطبه ایشان
بدور وتناسخ قائلند تناسخی جمله فلاسفی وبیشتر نصاری اند وکل
فرق براهمه وگوار ودعنا وسوا ویطان وراجپوت وصابئین و
طبیعیون از حکما اند وبعضی از سنیان وبعضی از جهال اهل تصوف
وحکمای سوفسطائیه وبعضی از اهل قبلهٔ مسلمانان بتناسخ قائلند و
گویند نسخ چهار نوعست نسخ ومسخ ورسخ وفسخ پس نسخ در اجسام آدمیان
بود ومسخ در بهایم وطیور وسباع وانواع موذیات وحیوانات
وفسخ در انواع دواب وحشرات الارض ورسخ در انواع اشجارات و
نباتات وگویند انسان را در اصناف چهارگونه مسخ کنند بقدر مراتب
ایشان وهمیشه میگردند از جسد بجسدی وگویند عالم دوار است وجز
این عالم سرای نیست وحشر ونشر وقیامت ومعاد وحساب همه محال است
وگویند قیامت عبارت از بیرون آمدن روح است از بدن ورفتن
ببدن دیگر وایشان را در اجسام دیگر راحت وهم مشقت بسبب عمل خیر
وشر وهر روح که در اجساد ایشان باشد راحت ولذت برا ورسد
وهر روح که در اجساد کلاب وخنازیر بود معذب بود وهر که در
روز اول مرد بود حال زنست وهر که در آن دور کسی را کشت در این
روز کشته میشود وهر که در آن روز زنا کرد در این دور با او زنا می کنند

ومقالات ایشان بسیار است بدین قدر اکتفا نمود مجوس که مراد
گبران باشند اگرچه خود را نسبت با مت حضرت ابراهیم علی نبینا وآله و
علیهم السلام میدانند وگویند کتابی که داریم صحف است ایشان را
اعتقاد انست که عالم را دو صانع هست یزدان واهرمن یزدان خدا را
میگویند واهرمن شیطان است وگویند چون باریتعالی عالم را افرید
اندیشه کرد وگفت مباد اضدی باشد که عدو من باشد شیطان از ان
اندیشه پدید امد وبعضی گویند یزدان تنها بود واورا وحشتی پدید
امد اهرمن پیدا گردید واهرمن در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد
یزدان را دید امد وبرجاه ومنزلت او حسد برد وشر وفساد از او
پدید امد یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی باشند وخود با لشکر
اهرمن که شیاطین باشند جنگ کرد وجنگ درمیان ایشان دراز
کشید چون یزدان نتوانست دفع اهرمن کند بایکدیگر صلح کردند و شمشیر
را در پیش قمر گذاشتند وبعضی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط انکه
مدت معین در عالم باشد وچون مدت باخر رسید اهرمن از
عالم بیرون رود وچون اهرمن از عالم بیرون رود خیر محض باشد و عالم
هم بر طرف شود وگویند یزدان واهرمن هر دو جسم اند وبعضی گویند
یزدان جسم است واهرمن نه ویزدان مطبوع است بر خیر وشر واهرمن

مطبوع نیست وافریدن موذیات وحشرات وشر را از اهرمن دانند
ودلیل گویند که چون در عالم خیر وشر هست لازم است که عالم را دو
خالق باشد ومانویه نیز برین اعتقادند وگویند خیر ونور را یزدان
افریده وظلمت وشر از اهرمن است وبعضی گویند مبدا نور وظلمت است
وبعضی گویند هر دو قادرند مگر انکه یزدان ابتدا بخیر نماید وقومی از
ایشان گویند جسم را دو خالق است وقومی گویند جسم را هیچ خالق نیست
الا انکه در خارج دو خالق هستند خالق خیر وخالق شر وخالق جسم
خیر خیر خلق میکند وخالق شر شر خلق مینماید وگویند پدر خلایق
کیومرث است با جمشید وکشتن گرگ را از اجر میدانند وکشتن
حشرات الارض را ثواب ووجود اینها را عبث میدانند وزردشت
را پیغمبر میدانند وچون عقد زنان میکنند زن ومرد را عریان میکنند
ونزد قاضیان خود که عبارت از ملایان ایشان باشد وقاضی دهن
خود را می بندد وهفت سنگ حاضر میکند واول عروس می اید و
بروی سنگ می ایستد وشاش کاو براو میپاشد تا هفت سنگ
را پا میگذارد وپیش می اید وبعد از ان قاضی شاش براو میپاشد و
بعد از ان پشت میکند وبروی هفت سنگ میرود باز قاضی شاش
میپاشد وداماد هم بدین دستور میکند عقد ایشان این است و

زنان حایض را از خود دور می کنند در ایام حیض و نمیگذارند که
دست بر کاسه و کوزه بگذارند و در خارج اخورها ساخته اند که
زنان در ایام حیض دهن خود را بسته و در ان اخورها می نشینند
تا پاک شوند و بعد از ان باب سرد غسل میکنند و موتای خود را در
دخمه میگذارند با رخت و مرتبع میخوابانند بدین چند بیان حال انها
نمود خطائی دین ایشان شبیه بمجوس است و اعتقاد بطوفان نوح
ندارند و بعضی از هندوان و اهل زیرباد ات برین رفته اند و دنیا
را قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق براهمه اند لکن رستم پرستند و
در بتخانها صورت رستم را کشیده اند و بطبیعت قائلند و بتان هم
دارند که عبادت میکنند و متمسک بشریعتی نشده اند و حکما در میان
ایشان بسیار است و احکام نجوم و ضابطه از ا خوب دارند و بتناسخ
قائلند مانویه این طایفه نیز از مجوس اند که در زمان شاپور بن اردشیر
مانی نقاش بهم رسید و دینی احداث کرده میان مذهب گبران
و ترسایان نزان بود و نزاین و پیغمبری حضرت مسیح قائل بود و می
گفت موسی پیغمبر نیست و اعتقاد ان این بود که عالم مرکبست از دو اصل
قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر
شر و بدی را نسبت بظلمت میداد و موذیات و حشرات را افریده

ظلمت

ظلمت میدانست برای انکه حکمت در خلق انها را نمیدانست و گمان
میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم
نباید اینها را خلق کند و عیب کرده بود موی پشت زنها و موی زیر
بغل را اگر چرا میروید و گویند که اختلاف الوان و اشکال صور در پر
و بال مرغان از جهة امتزاج اخلاط بدنست بدون تقدیر مقدر و انواع
حوادث و بیماریها و بلاها و افتها وسیلهٔ نابکاری خلق کرده اند
و گویند اگر شکم ادمی بهیئت قبا بود بهتر بود که هر وقت خواهند
بگشایند و دست در اندرون او کنند و وطی محارم را حلال میدانستند
و گویند هر فرزندی که از دختر خود بزاید نجیب تر است از عم و خاله
و نکاح را فایده نیست الا انکه بداند که از کدام خانه بر می اید و کی
تربیت او را میکند و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین قدر
اکتفا شد طبیعیون بطبیعت بی شعور قائلند و گویند اشیا
بر مجازات خود متکون میشود اولا در مادهٔ انسان میگویند که چون
نطفه در رحم مادر می افتد مدور میشود از جهة انکه اب بطبع
مدور است اما بواسطهٔ حرارتی که در رحم است نضج می یابد و بدین
سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط نا محدود است
یعنی انچه غلیظ است روی بمحیط می اورد و در سطح اعلی نطفه

مقر میسازد وانچه در زیر سطح اعلی است متصل بسطح اعلی می
شود وانچه لطیفی ان کمتر است بالای مرکز است بدین سبب چهار
طبقه میشود ومرکز درمیان نطفه است اورا سودا میکویند و سودا
خشک است وطبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد وطبقهٔ
سیم راکه محیط است خون میکردد ومیکویند طبیعت هوا دارد و هوا
کرم وتر است لاجرم بجای هوا افتاد وچهارم محیط را صفرا میکویند
واو کرم وخشک است وطبیعت اتش دارد لاجرم بجای اتش افتاد
وجوهر نطفه چهار عنصر وچهار طبیعت بهم میرساند واین جمله در
یکماه بود وبعد ازان موالید سه کانه که معادن ونباتات وحیوانات
باشد بدید اید وتمامت اعضای اندرونی وبیرونی پیدا شود و اول
نطفه مدتی علقه است وبعد ازان مضغه میشود ودرمیان مضغه
عظام وعروق واعصاب پیدا میشود ودر اول چهار ماه که نوبت
افتابست اغاز صورت میشود وبتدریج حس وحرکت درروی پدید
اید وروح درروی شود ودرماه نهم که نوبت بمشتری رسد بدین
عالم اید واینها بطبیعت شود بدون تاثیر خالق کبیر وهمچنین کویند
ابر دراسمان دود است وشهاب بخار دهنی است که بکرهٔ نار میرسد که
میسوزد وباران حرارت افتابست که منعکس میشود ودر ابر بسته می

شود وباران میکردد وچون بکرهٔ زمهریر رسد درحین نزول
برف میشود وزلزله از بخار زمین است که انرا مضطرب ومتحرک
میسازد که بجانبش درمی اید واب عرق زمین است که منفجر میکرداند
زمین را وبیرون می اید وقوس وقزح عکس افتابست ومقالات
ایشان بسیار است بدین قدر اکتفا نمود فلاسفه عالم را قدیم
میدانند ونفی صانع مختار کنند وصانع را بعضی علت اولی خوانند
وکویند عالم معلول علت اولی است وهردو باهم بودند چنانچه
قرص افتاب و نورش وکویند اول چیزیکه از علت اولی پدید امد
عقل بود واو بمنزلهٔ دوم است در علت اولی درعدد نه در قدم
وانرا عقل کلی وفعال خوانند وکویند که این عقل است که در قران
مجید است وتاثیر این درنفس هم چون تاثیر قلم است درلوح و کویند
نفس ان لوح است که در قران یاد کرده شد ونفس را سیم خوانند
درعدد وکویند عقل جزویست وبان نیک از بد ونفع از ضرر
بداند وقوتیست از قوتهای نفس کل وکویند که عقل ساکنست و حرکت
نکند ونفس درعقل بالا است وهمیشه متحرک است وچون عقل خواهد
که علم علت اولی را بداند متحرک شود وکویند درعالم عقل چون مشتاق
علت اولی شود بواسطهٔ علت عقل بعلت اولی رسد وکویند

علت اولی داند که عقل معلول اواست وجز این هیچ نداند وگویند
جاهلست انچه بربالای اواست زیراکه بکمال نشناسد وهم چنین
جاهلست انچه در زیر ویست از بهر انکه نفس خود را برازان شناسد
وگویند انچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع است وطبایع
معلول نفس ونفس معلول عقل وعقل معلول علة اولی است و
بعضی از ایشان گویند زمان محیط چیزهای زمانی باشد ونفس
محیط عقل وعلت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع
خوانند در جملهٔ موجودات درامده وبعضی گویند که مبدا عقول
عالم اسفل عقل عاشر است یعنی عقل فلک قمر وعقل فعال وواهب
الصور نام اواست اما بیشتر برانند که عقل عالم علوی هر دو فعالند
وهر دو مبادی عقول ونفوس عالم سفلی اند وازین جهت است که
عقلی که از فلک قمر فایض شود هرگز برابر نباشد با عقلی که از فلک شمس
فایض شود وعقول ونفوس عالم علوی وتمامی کواکب وثوابت و
سیارات کارکنان عالم سفلی اند وتفاوت میان ادمیان از جهة
خاصیت ازمنه میدانند از سعادت وشقاوت وبلاهت وزیرکی و
همت وسخاوت وخست ودرویشی وتوانگری وعزت وخواری
ودرازی عمر وکوتاهی ومانند این ها را از عقول ونفوس عالم علوی

واثر کواکب وثابتات وسیارات میدانند وگویند دانش باری تعالی
شانه بذات نبود وبنفس ویست وگویند عالم ومعلوم وعلم هر سه
یک ذاتند وعلت اولی را جز وازصانعی هیچ صنعت نیست وگویند
از عقل مجرد عقل دویم وفلک نهم پدید امد واز عقل دوم عقل
سیم وفلک ثوابت پدید امد واز عقل سیم عقل چهارم وفلک
زحل پدید امد واز عقل چهارم عقل پنجم وفلک مشتری پدید امد
واز عقل پنجم وعقل ششم وفلک مریخ پدید امد واز عقل ششم
عقل هفتم وفلک شمس پدید امد واز عقل هفتم عقل هشتم و
فلک زهره پدید امد واز عقل هشتم عقل نهم وفلک عطارد
پدید امد واز عقل نهم عقل دهم وفلک قمر پدید امد پس عقول
ده باشند وافلاک نه وگویند اینها بجودی خود بهم رسیدند
نه انکه علت اولی پدید اورد **اهل** تحقیق از حکما گویند افعال
خدای تعالی بر دو قسم است ملک وملکوت ملک عالم محسوسات
است وملکوت عالم معقولات وعالم محسوسات را عالم شهادت
میگویند وعالم اجسام را عالم خلق وعالم اسفل گویند وعالم
معقولات را عالم غیب وارواح علوی وامر گویند وموجودات
ملکوتی بر دو قسم است قسمی انست که با عالم اجسام بهیچوجه تعلق

و تصرف و تدبیری ندارند و ایشان را کروبیان خوانند و کروبیان بر دو
قسمت قسمی آنست که از عالم و عالمیان اصلا خبری ندارند و ایشان را
ملائکهٔ مهیمنه خوانند و قسمی دیگر آنند که ایشان حجاب بارگاه الوهیت
اند و مهبط فیض ربوبیت میباشند و این طایفه را باصطلاح حکما اهل
جبروت گویند و روح القدس در صف اول این طایفه است در ملاء
اعلا و روحی از این عظیم ترنیست و بیک اعتبار عقل اول گویند و
همین عقلست که اقبال و ادبار فرماید و این عقل در صف اول این
طایفه است و بعضی گویند و روح القدس که او را جبرئیل خوانند در
صف اخر این طایفه است و قسمی دیگر از موجودات ملکوتیست و
ملکوتی آنست که تصرف و تدبیر میکنند و ایشان را روحانیان گویند
و ایشان نیز بر دو قسم است قسمی آنست که در سموات تصرف میکنند
و ایشان اهل ملکوت اعلا اند و قسمی دیگر هم تصرف میکنند و ایشان
اهل ملکوت اسفلند و چندین هزار ملک از آن ایشان بر معادن و حیوانات
و نباتات موکلند و بر هر جوهر ملکی موکل باشد و گویند تا هفت ملک
نباشد خدای تعالی برگ نیافریند در درخت و زبدهٔ ملکوت اسفل
مرکبست از دو عالم جسمانی و روحانی و او کلی موجودات است و مقصود هم
افرینش اوست و گویند که ارواح ناری که ایشان را جن نام نهاده اند و

شیطان خوانند منقسم اند همه بهمه اهل ملکوت اسفل بعضی
از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات
و ماهیات ایشان اختلاف بسیار است و عالم اجسام بر دو قسم
اند سماویات و ارضیات اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت
و سیاره و کواکب سبعه و اما ارضیات چون بسایط عنصری
و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون معادن
و نباتات و حیوانات بر و بحر را که نهایت نیست و گویند چیزی که
باری تعالی آفرید جوهری بود که آن را جوهر عالم کبیر میگویند و بمیانه
و بواسطه بجودی خود آفرید و جوهر اول را روح اضافی و عقل
او و روح اعظم و روح محمد گفته اند و بزرگواری جوهر اول را کسی نداند
بجز الله تعالی شانه العزیز از جهت آنکه بغایت شریفست و لطیف و
دانا و زیاده مقربست و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در اشتیاق
خدای تعالی میباشد و هرگز یک طرفة العین از آن حضرت غایب
و بواسطه جوهر اول فیض را از مبدا قبول میکند و هیچ چیز این تقرب
ندارد که چون جوهر اول دارد و خدای تعالی را خطاب و کلام با
اوست و او را خطاب با تمامی موجودانست و خطاب با این جوهر
اند که مفردات عالم را بنویس و مفردات عالم عقول و نفوس

وافلاک وانجم وعناصر وطبایع بسند چون جوهر اول مفردات
بنوشت خطاب امد که مرکبات رابنویس ومرکبات عالم حیوانات
ونباتات ومعادن اند تمام شد اولین مقالات ایشان و
چون طول بسیار در کلام بود مختصر نمود ودر مبدا وانکا د
معاد ازاین اقوال ظاهر میشود اهل نجوم بقدم عالم قائلند مکر
قلیلی وکویند قسمت تعلق ببروج دارد تا چهار طبایع بروج
بر او نکرد حیوان پدید نیاید اول ابتدا بحمل کند وکویند دوازده
هزار سال شمسی قسم حمل بود وبروی هیچ حاصل نبود زیرا که
حمل برج اتشی است وبیک عنصر حیوان حاصل نشود وده هزار
سال نیز قسم ثور بود وثور ارضی است وبدان عنصر هیچ حاصل
نشود زیرا که یکی کرم وخشک ویکی سرد وخشک است وهشت
هزار سال قسم جوزا بود وجوزا کرم وتر است وچون سه قسم
طبیعت پیدا شد سرد وخشک وکرم تر است نباتات پدید اید
وچون دور بسرطان تمام شد سرد وتر است چهار طبیعت تمام
شود حیوان پدید اید پس قسمت سرطان هفت هزار سال بود
وهفت ستاره در این دور باوی شریکند هزار سال اول زحل
شریکست باوی وهم چنین تا تمام شود دور بقمر رسد هزار سال

باوی

باوی بود وکویند چون این دور تمام شود اسمان منطبق شود وعالم
خراب شود وزمین با اسمان باب فرو رود ودر دور اسد وسنبله
ومیزان هیچ حیوان نباشد وچون دور بعقرب رسد حیوان پدید
اید پس بقول ایشان هر سی هزار سال عالم خراب شود وهفت هزار سال
اباد کردد وهمیشه باین ترتیب باشد تا انکاه باز خراب شود وربع
مسکون را اب بکیرد وطوفان شود وچون خواهد که اباد ان شود در
ان ربع که اب نقل کرده عمارت پدید اید ومزخرفات بسیار کفته اند بدین
قدر اکتفا نمودیم **باب دوم** در احوال خیر مال حضرت سیدة النساء
فاطمة زهرا صلوات الله وسلامه علیها انحضرت صبیه زکیه
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه واله است ومادر انمعصومه
حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد ابن نوفل ابن عبد العزی
است والقاب انحضرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی معصومه است
ومبارکه وطاهره وزکیه وراضیه ومحدثه وزهرا وبتول عذرا ونام
شریف او در اسمان منصوره است ودر توراة عادله ودر کتاب زند
خورشید جهان ودر انجیل مخدومه ودر حدیث تزویج حق تعالی او را
در اسمان نور نام نهاده ودر زمین فاطمه نامیده است یعنی بریده
شده ازبدیها وبرنده شیعیان ودوستداران خود از اتش دوزخ و

احادیث بسیار از طرق عامه متواتر است بر فضیلت و جلالت
و عصمت و طهارت انحضرت و اینکه سیدهٔ زنان عالمیانست و اشرف
زنان دنیا است و اهل بهشت است از ادمیان و حوریان و جنیان
و شرف و بزرگواری او زیاده است از زنان حضرت رسالت و زنان
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و دختران ایشان و اشرف
برام البشر حوا علیها السلام و اقلیما و عناقه بنتان ادم ع و هاجر و
ساره زنان حضرت خلیل الرحمن ع و راحیل و لیا و زلیا و بلیا زنان
حضرت یعقوب علیه السلام و صفورای بنت شعیب و یوخاوید مادر
موسی ع و ام کلثوم خواهر هرون و زلیخا زوجهٔ یوسف ع و دینای خواهر
او و اسیه بنت مزاحم زوجهٔ فرعون و حنه زوجهٔ عمران ابن ماثان و دختران
لوط ع و ستاره دختر حاشر ابن یعقوب و بلقیس بنت شرحیل ابن هدهاد
زوجهٔ سلیمان ع و مریم مادر عیسی ع و ناهید مادر ذی القرنین ع و
انحضرت را زهرا میگویند و باین لقب شریف ملقبست بجهة اینست که
چون در محراب عبادت می ایستاد در نماز صبح از نور روی او تمام
خانهای مدینه سفید میشد و در نماز ظهر تمام مدینه و خانهای ان
زرد میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول عذرا بجهة این میگویند
که انچه زنان از حیض و کثافت میدیدند انحضرت نمیدید و همیشه

برصفت

برصفت دختران باکره بودند و انحضرت انسیه حورا طینت بودند
ولادت باسعادت او حضرت در سال پنجم بعثت حضرت رسالت ص
پناه واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا از بهشت عنبر
سرشت رطبی تناول فرمود و با حضرت خدیجه مقاربت نمود حق تعالی
فاطمه را از ان بیافرید و بعد از حضرت رسالت ملائکه با او سخن میگفتند
و حدیث میکردند و باسانید معتبره مرویست که بعد از وفات حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و اله چون انحضرت مهموم و غمناک و حزین
میشدند حق سبحانه و تعالی جبرئیل را میفرستاد و قصص و اخبار اینده
را تا روز قیامت و انچه این امت میکنند و خواهند کرد و انچه واقع میشود
تا اخر شدن دنیا و انچه منافقین این امت و خلفای جور از بنی امیه
و عباسیه و غیره سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهند کرد
بانحضرت میگفت و حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله و سلامه
مینوشتند و ان طوماریست که مصحف فاطمه میگویند و ان طومار
در نزد حضرت صاحب الامر و مشهور انست که حروفات ان مصحف نورانیه
است و مفتتح ان طومار سورهٔ قرانیست و صاحب کشاف و ثعلبی
و فخر رازی و غیره عامه ملاعین در فضایل انحضرت سخنان گفته اند
و مجموع ان چهارده حرف است صِراطُ عَلِیٍّ حَقٌّ نُمْسِکُهُ یعنی راه

علی حقیقت و بان تمسک جسته ایم این کتاب مثل جفر جامع است و
حروفات مفتتح سور قرانی اینست ص والقران الر الم طه عم لم یکن
یس حم ق والقران ن والقلم سبحان الذی اسری بعبده کهیعص و
مرویست از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت رسول
بده روز فاصله از خانه بیرون امدم و در راه حضرت امیر المومنین ع
را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه که تحفهٔ از بهشت برای او
امده میخواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت انحضرت شتافتم
فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم و در خانه را بسته
بودم و فکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه
بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه دختر ماند رون امدند
که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوی ایشان هرگز ندیده
بودم چون ایشانرا دیدم برخواستم و سوال کردم که شما از اهل مکه
اید یا از اهل مدینه گفتند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم
ما را پروردگار عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار
مشتاق بوده ایم ترا پس یکی از انها پرسیدم که چه نام داری گفت مقدوده
گفتم بچه سبب ترا این نام کرده اند گفت بجهة انکه از برای مقداد بن
اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره

نام دارم از سبب نام پرسیدم گفت از برای ابوذر غفاری خلق
شده ام از سیمی پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم
گفت از برای سلمان فارسی ازاد کردهٔ پدر تو خلق شده ام حضرت
فاطمه فرمود که از برای من رطبی چند اوردند مانند گردهای نون بزرگ
از برف سفید تر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت
فاطمه یکی ازان رطبها را بمن داد و فرمود که امشب باین افطار کن
و فردا هسته اورا برای من بیاور پس ان رطب را گرفتم و بر هر جمعی که از
اصحاب حضرت رسول میگذشتم میپرسیدند که ای سلمان مگر مشک
همراه داری میگفتم بلی پس چون افطار کردم هیچ هسته نداشت روز
دیگر بخدمت حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که هسته نداشت فرمود
که چون هسته داشته باشد و حال انکه این رطب از درختی بهم رسیده
که حقتعالی از برای در بهشت غرس فرموده سلوک و تعیش معصومه در
دنیا ان بود که اکثر روزها بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود و با روزه
میرفت و شبها بتهجد برمیخواستند و اکثر ایام ایشان پشم از یهودی می
گرفتند و اجرت ان مشت جوی بود و قناعت میفرمود بران و دست
مبارک اقدس بقه از بسیاری گردانیدن دستاس مجروح شده بود
و زخم بود و ابله و پینه داشت و تسبیح زهرا که در میان امت مشهور

مشهور است متعلق بانحضرتست که حضرت رسالت شفقت
باو فرموده که بخواند بعد از سلام نماز چون انحضرت بسیار محنت
وتعب میکشیدند از خدمات خانه وبطریق شیعه سی وچهار
مرتبه الله اکبر است وسی وسه مرتبه الحمد لله است وسی وسه
مرتبه سبحان الله وعامه ملاعین برعکس میکویند در اول سبحان
الله واخر الله اکبر میکویند ولباس انحضرت از پشم بود وچادر شان
از پشم وپینه بر چادر میزدند وانچه بدست انحضرت می امد بفقرا
وهمسایکان وایتام وبیوه زنان میدادند وهرکز چیزی نکاه نمی
داشتند ودر روی پوست یا لیف خرما می نشستند ومیخوابیدند
ونماز میکذاردند وبالش وفرش ایشان این بود وبا حضرت امیر
المؤمنین در روز بر یک عبا میخوابیدند وباندك قوتی سد رمق میکردند
ودر ظروف سفال برنك وکدو وچوب طعام میخوردند ودر شداید
ومحن دنیا وفقر واحتیاج انصبر میفرمودند واصلا مایل بدنیا و
لذت دنیا وزینت او نبودند روزی قلادهٔ از نقره در کردن
داشتند از برد خوانرا وبختند وقاعدهٔ حضرت رسالت پناه آن
بود که هروقت بسفری میرفتند انحضرترا دیدن میکردند وچون
از سفر مراجعت میفرمودند اول بخانهٔ فاطمه تشریف می اوردند

وایشانرا

وایشانرا میدیدند وبعد از ان بدولتخانه خود میرفتند در وقتی
از سفری برکشتند شنیدند یا انکه دیدند که انحضرت پردهٔ
اویخته اند بدیدن ایشان نرفتند پس انحضرت صلوات الله علیها
سبب را یافتند فی الفور قلاده وپرده را در راه خدا تعالی تصدق
کردند وحضرت رسالت پناه ص از انحضرت خشنود شدند و مدت
العمر بیرضای الهی کاری نکردند وحضرت امیر المؤمنین علیه السلم
را از خود دلکیر وازرده خواطر نکردند وانحضرت از ایشان در
خشم وغضب نشدند ومربیهٔ انحضرت ام ایمن بود واسماء
بنت عمیس ویك کنیز داشت فضه نام وخداوند عالمیان سورهٔ
هل اتی را در شان انحضرت وشوهرشان ودو فرزند دلبند
سعادتمند ایشان نازل فرموده ومخالف ومؤالف در شرف
وجلالت وعصمت انحضرت خلاف نکرده اند وملاعین عامه
نزول این سوره را در شان او وفرزندان وشوهرش میدانند صلوات
الله علیهم اجمعین **عدد** اولاد امجاد انحضرت از ذکور حسنین
علیهما السلام بودند ومحسن نام ششماهه که سقط بضرب پسر صحاک
حبشیه فاروق سنیان بی ایمان علیه اللعنة والنیران وفرزند اناث
زینب الکبری وام کلثوم کبری بود وعمر شریف انحضرت هجده سال

وهفتاد وپنج روز بود وبعد از فوت حضرت رسالت پناه هفتاد
وپنج روز وبقولی صد وبیست روز وبطریق مخالفان شش ماه در
حیات بودند قاتل انحضرت عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
بود که در ب خانه بر شکم او زد واز سوراخ در کارد بر شکم مبارک
انحضرت حواله نمود وقنفذ ولد الزنا غلام انحرامزاده نیز تازیانه بر
دست مبارک انحضرت زد ودست انحضرت را شکست واینها
بسبب غصب خلافت از امیر المؤمنین بود وانمعصومه بدین جهات
بجوار رحمت الهی ارتحال نمود مرقد مطهرش چون انحضرت امت
که ابو بکر وعمر وابو عبیدهٔ جراح وسالم مولای ابی حذیفه وسایر فاجران
وفسقهٔ قریش اهانت وازار بسیار وخفت بیشمار کشیده لعنهم الله
وحق انحضرت وشوهر او را غصب کردند وفدک را از انحضرت
بید عدوان کرفتند وعمر ملعون در حضور مهاجر وانصار اب دهن
نجس خبیث پلید خود را بر نامهٔ بخشش فدک انداخت وانرا دریده
دشمنان نسبتهای بد باو دادند ومخالفین همهٔ این حکایات را
در صحاح ستهٔ خود بطرق متعدده روایت کرده اند وانحضرت
ایشانرا حلال نکرده ووصیت فرمود که بر جنازهٔ او نماز نکنند وتمام
این ماجرا را عامه مفصلا ضبط ودر کتب خود ثبت کرده بودند و

نیز بطرق متعدده روایت کرده اند از جناب رسول صلی الله علیه
واله که فرمودند فاطمه پارهٔ از منست هر که او را برنجاند وازار کند مرا
رنجانیده وهر که مرا ازار کند خدا را ازار کرده وخلفای ثلثه واتباع
ایشان لعنهم الله معترف وقائل باین حدیث بودند که هر که فاطمه
را ازار رساند خدا را ازار کرده وفضیلت وبزرکواری انحضرترا
میدانستند عاقبت از برای حب جاه وخلافت ناحق انحضرترا
زدند وکشتند ودشنام وناسزا کفتند وحق او را غصب کردند
وعمر وابو بکر در مرض موت هر چند خواستند که حضرت ایشانرا عفو
فرماید واز جرایم ایشان درکذرد انحضرت قبول نفرمود واز ایشان
ازرده بود تا از دنیا رفت وحضرت امیر المؤمنین انحضرترا شب
دفن کرد وتابوت در این امت نبود انحضرت فرمود تا انکه تابوت
ساختند بتعلیم اسماء بنت عمیس که چون در حبشه دیده بود ودر سه
موضع علامت قبر بر انحضرت کذاردند اول مابین قبر ومنبر ویک
علامت دیکر روبروی حضرت رسالت صلی الله علیه واله ویکی در
بقیع ونزد فقیر مابین قبر ومنبر اعتبار بیشتر دارد از برای اینکه احادیث
بسیار دلالت براین میکند که در انجا انحضرت مدفونست واکر هر
سه موضع را برای زیادتی ثواب زیارت کند بهتر خواهد بود والله



یعلم **باب سیم** در احوال خجسته مآل شاه ولایت پناه امیر المؤمنین
علیه صلوات الله وسلامه کنیت انحضرت ابو الحسن است و ابی
الحسنین و ابو الریحانتین و ابو تراب و نام مبارک او علیست که
خداوند عالم اورا باین نام موسوم فرموده و در قرآن مجید آیات
بسیار بوده که در انجا علی صریح بوده است که عثمان ملعون بیرون
کرده که در اول این کتاب مفصلا یاد کرده شد اما ولی و صالح المؤمنین
که در قرآن مذکور است اسم مبارک انحضرت است والقاب انحضرت
بسیار است مثل حیدر و قسور و غضنفر و اسد و ضیغم و سیف الله
و باب الله و مرتضی و حق و عدل و ید الله و قدرة الله و امیر المؤمنین
و امیر النحل و شحنة النجف و هزبر و در تورات اسم انحضرت ایلیا
است و در انجیل ازامنه الی و در انجیل فرنگان ارما و شنطیا
و در انجیل روس و فرنگان پرتکالیه بلغت لاتین یرسا و در
کتاب انکلیون نصاری ابو العلا و در کتاب زبور هند راست
و کتاب هندوان بشن و در کتاب زند مجوسان یلیلا و در جاماسب
نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم اسلام و در اکثر کتب زردشت
بت شکن و در کتب مه آبادیان عجم دین خدیو و در کتاب شعیای
پیغمبر حق و در کتاب تنکلوش لوقا یعنی جهاندار و در کتاب ارمیای

پیغمبر

پیغمبر صاحب و در کتاب زکریای پیغمبر فریادرس و در کتب براهمه
خدادوست و توانا و در کتاب تنکل سر الله و در کتاب ذکریا زیتون
داشاره بآیه یکاد زیتها است و یاد دان فرنک تفسیر زیتون را
با نحضرت کرده اند و در کتاب قرقف فتاح الله و در بعضی کتاب
فارسیان فیروز و در بعضی از کتب زردشت حکمة الله و حق شناس
نیز گفته اند و پدر انحضرت عبد مناف است مکنی بابی طالب و مادر
انحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم ابن عبد مناف است که جده حضرت
رسالت و انجناب باشد **ولادت** باسعادت انحضرت در روز جمعه
سیزدهم ماه رجب از سی سال و بقولی بیست و هشت سال از
زمان ولادت حضرت رسالت گذشته در اندرون حرم کعبه زاده
الله شرفا واقع شد در روی رخامه حمرا و بروایت دیگر در روز
هفتم ماه مبارک شعبان که یکشنبه بود تولد انحضرت واقع شد
و انحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان
از فرزندان هاشم بعد از ان که هشت سال از زمان سلطنت پرویز
گذشته بود که انجناب بوجود و در ده سالگی بشرف اسلام مشرف
شد و سی سال در حجره تربیت و ملازمت سید ابرار بود و بعضی
سی و سه گفته اند و در هیجدهم شهر ذیحجة الحرام سنه خمس و ثلاثین

هجری که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود بخلافت نشستند
برادران انحضرت طالب بود و در حدیث معراج ازجا بر
مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نور دید بر زبر
عرش گفت الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی عبدالمطلب است و
دیگر طالب و دیگر از برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما
بودند و عقیل از طلقاء بدر است که در انجا مسلمان شد و خواهر
طفولیت
انحضرت ام هانی است و حضرت رسالت صلی الله علیه واله از
انجناب را تربیت کردند و بشرف مصاهرت خود اختصاص فرمودند
و در خدمت انحضرت کسب اداب حسنه مینمودند و انچه از اسمان
نازل میشد از علوم و احکام الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم انحضرت
میفرمودند از انجمله جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قائلند که
با انحضرت است و انچه خال درمیان است بیست و هشت جزوست
و هر جزوی بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه در
طول و بیست و هشت خانه در عرض و هر خانه چهار حرف است از
حروف هجی و این را کسی بغیر از اولیاء الله نمی داند که انکس را ائمه معصومین
صلوات الله علیهم تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علیست که از
املاء پیغمبر بود و علی علیه السلام نوشته بودند و زراره و محمد مسلم و جمعی

دیگر

دیگر از معتمدین از ادر نزد صادقین علیهما السلام دیده بودند که بصفحات
ران شتر نبشت و این کتاب مسمی است بجامعه و دران مسطور است
هر حلال و حرامی و هر حکمی تا حق خراشیدن بدن و دیات و دیگر
جزو
جفر ابیض است و ان چهار ده است و هر جزو چهار ده خانه در طول
و عرض و هر خانه چهار حرفست برموز و عامه این علم را نسبت بشیخ
بایزید بسطامی و سلطان ابراهیم ادهم و حسن بصری و معروف کرخی
میدهند و دیگر کتاب ناموس که اسمائیست که حضرت رسالت
با انجناب شفقت فرموده اند و در صحاح بخاری و غیران مسطورست
که حضرت امیرالمؤمنین در روزی که کسوف شمس واقع شد بعد از
نماز فرمود که الیوم منکشف شد همه چیز بر من حتی اهل بهشت و اهل
دوزخ و در همه عالم شدم بعلم حضوری و جمع کثیر از انکتاب اسم
خود را یافتند و در انجا اسامی شیعیان و موالیان خود را مفصلا
الی یوم القیمه نوشته اند و مسطور است و یکی دیگر از معجزات امیر
المؤمنین ترکیبات حروفات با یکدیگر است که در امم سابقه کتاب
ایشان حروفاتش مفرده بوده و حضرت مرکب گردانید مثل انکه
ال ح م د
الحمد را چنین مینوشتند الحمد و در احادیث وارد شده است که حق
نمود
تعالی اسم اعظم خود را در بیست و پنج عدد تعلیم حضرت ادم

ونوح هشت عدد میدانست وابراهیم شش اسم میدانست
وعیسی دو واصف ابن برخیا یك ورسول خدا هفتاد ودو اسم
میدانست این اسامی رانیز تعلیم انحضرت نمود ومرتبه وجلالت
او بجائی رسید در نزد حضرت رسالت که بغیر از نبوت در همه
چیز مساوی بود تا آنکه خطاب لحمك لحمی ودمك دمی وانا و
علی من نور واحد را بگوش هوش انحضرت رسانیدند وفرمود
که انا مدینة العلم وعلی بابها وزهد وقناعت وسخاوت و
مروت وفتوت وعفت وتقوی وپرهیزکاری وعلم وکمال وهنر
واستعداد وخداشناشی وبزرگواری وقابلیت ملازم رکاب
هدایت انتساب انجناب را کردند ومخالف ومؤالف ومومن وکافر
ودوست ودشمن وموافق ومنافق همگی اقرار بفضیلت وبزرگواری
انحضرت نموده اند ودشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان
کتابها نوشته اند وقدمای منافقین وگوساله پرستان این امت
ودشمنان خدا ورسول چون ابوبکر وعمر وعثمان واتباع واعوان
ایشان وال ابوسفیان ومروانیان ومتابعان این گمراهان و
محدثین ومرتدان صحابه وتابعان وجوشان اهل بادیه واعراب
وکرکان ودزدان قریش وحزمریان پرخطاب وعلمای اهل فرق

مسلمانان از اشنایان وبیگانگان وجمهور ملوك امویان و
عباسیان وشیعیان ابن بی دینان وفضلای ناصبیان و
پیشوایان ال سفیان چون ابوحنیفه ملعون وشاگردان او وابراهیم
نظام وشافعیان وحنابله ومالکیان واشاعره ومعتزله و
مجسمه وحشویان وسلاطین روم وعظمای ال عثمان وپاشایان
ولوندان ایشان وحکام وولات عربستان ورای اعظم براهمه و
هندوان واطالقیان وخواقین ترکستان وطرای وقبل خانی تقودانیان
ودریشان دهاقین واقایان الوس احشامات وقبچاچیان و فرمان
فرمایان مصر وشام ومغربیان وپادشاهان ایران وخراسان
وکرمان ومکران وملکان نیمروز وزابلستان وخدیوان کابل و
فراه وسیستان وتبابعه یمن وجمریان ونجاشی وحبشه وزنگیان
وحکام اطراف جهان از چنگیزیان ومغولان واتابکان وخواقین
خطا وچین وخاجی ترخان وشاهان غرغر وبدخشان وتورانیان
وترکان ولران وکردان وداغستان وامیران غزنین وسلغریان
واعیان واشراف ال بویه وسربداران وبزرگان گیلان ومازندران
وکردنکشان سلجوقیه وصفاریان وفاطمه ملوك ترکمانان و
تیموریان وسکنه البرزکوه ودشت هامان ودان واهالی سد

ذو القرنین و سبع طبستان ازکیخیان واعزه خوارزم شاهان
وخسروان زیرباد وسراندیب وهندوستان ووجوه صنادید
واشراف تاتاریان وعقلا وبزرگان عجم و عرب و ترک ودیلم وخواتین
بلخ وبخارا وسمرقند وسغدیان وقاطنین ولایت جزیرهٔ عرب و
موصل و بغدادیان وسکان ولایات قسطنطنیه وروم وتاتاریان
بلکه فرنگان ارمناد وتاچار والامان ونصارای پرتکال ومصریان
وعوام الناس وجمهور انام ازصالحان ومفسدان وجاهلان و
عاقلان وهر زمان از قدیم الایام من الان وائمه عامه مثل ملاعین
محمد ابن اسمعیل بخاری ومسلم ابن حجاج قشیری ومحمد بن عیسی ترمذی
وابی داود سلیمان ابن اشعث سیستانی واحمد ابن شعیب النسائی و
محمد ابن ادریس شافعی ومحمد ابن حنبل ومالک ابن انس وحنیفه کوفی
ومتابعان ضال مضل این ملاعین ومفتیان وقاضیان اهل سنت و
خارجیان وپیروان این گمراهان چون شیخ خوارزمی وبیهقی وخرکوشی
وسمعانی وحسکانی ونطنزی واصفهانی وابن عساکر وابن مردویه
وزعفرانی وخطیب صدر الائمه وبلادری وثعلبی وواحدی وواقدی
ورافعی وابو المظفر سبط جوزی ورافعی قزوینی ومحب الدین حنبلی
وابن شاهین وسیوطی واقضی القضاة ماوردی وزمخشری وناصر

الدین

الدین بیضاوی واحمد کبیر شهرستانی وابن ابی الحدید وغزالی وابن
حجر ناصبی وابی عمرو زاهد عثمانی مروزی وعلی قوشچی که از متعصبین
عامه است واصرار بسیار در اثبات امامت شیخین با رفیقش سعد
الدین تفتازانی دارد وابن حاجب وابن مقله وابو نعیم محدث اصفهانی
ودیلمی وابن اثیر وابن مغازلی وطبری وطبرانی وحمونی وابن مسلم
وابن صباغ مالکی وابوبکر خطیب که این جماعت از عظمای اهل سنه
اند وهمه سنیان وائمه زیدیه واسمعیلیه وغلاة وخوارج تصدیق فضیلت
وعدالت آنحضرت را نموده اند وکل مفسرین وقرای سبعه ومحدثین
واهل رواة واهل سیر وتواریخ ومعاندین صحابه وتابعین چون عمرو
ابن عاص وبراء ابن عازب وانس ابن مالک ومعاذ جبل وعایشه وابی
ابن کعب وسعد ابن وقاص وابوهریره وسمرة ابن جندب وزید ابن ارقم
وپسر هند زانیه قائل بکمالات واستعداد آنجناب بوده اند ودیگر
از مشایخ اهل تصوف وبزرگان ایشان چون جلال الدین محمد رومی
وشمس تبریزی وشیخ عطار نیشابوری وجنید بغدادی وبایزید
بسطامی وغیرهم وطالبان علوم صرف ونحو وفضلای اهل نجوم
وحکمت واستدلالات عقلیه ووهمیه وسالکان ودرویشان هر طریق
از نعمت الله وحیدری وجلالیان وموالیان وبکتاشیان وقادریان

وشال پوشان وسیفی خوانان وصاحبان ذکر واوراد وهمهٔ
صوفیان وعباد وزهاد وخطیبان وشب خیزان ودیگر از اهل حیرت
وضلالت مثل ملحدان ودهریان وطبیعیون وعلماء اهل هیئت وزیج
ورصد بندان وستاره شناسان ورمالان وکاهنان وساحران واعدادیان
وعزیمت خوانان وافسون دمان وچله نشینان همگی وتمامی اقرار
بعلو شان وسمو مکان وجاه ومنزلت وقدر وجلال انمخدوم جهان
ومطاع زمین واسمان نموده اند بلکه اکثر شاهان کفر وکفرهٔ ربع مسکون
در بتخانها ومعبدها صورت مبارک انحضرت را کشیده اند واساطین
ایوان سلطنت وقبضه های شمشیر خودرا بنام نامی واسم گرامی ان
حضرت نقش کرده اند وهر طایفه از فرزندان ادم از سیاه وسفید و
بنده وازاد وخواص وعام اسم انحضرت را میدانند ودر شدت وبلا
وسختی وعنا باو پناه میبرند وعلمای هر ملت باو حضرت ملتجی میشوند
وفضلای هر مذهب در مشکلات خود رجوع باو مینمایند وشجاعان
وزبردستان وزیردستان ودلاوران وسرهنگان روزکار باو
جناب مقدس مینازند وزایران مرقد مطهر او باو تقرب میجویند
وصالحان وصدیقان باو پناه میبرند وعلیلان وبیماران وازارمندان
از انحضرت شفای علل وازار خود را میخواهند وبیچارکان ودردمنده

کان از برای کشاد امور خود از او چاره میجویند وجبریان وقلندران
در وصف وثنای او ابو الله میدانند وغالیان او را خدا میدانند
وشیعیان او را عبد الله ویدالله وسرالله وقدرة الله واسدالله
وولی الله میکویند وتمام خلایق در دنیا واخرت باو مینازند واز
مومن وکافر همه کس او را میشناسند وانچه مخالفان در فضیلت
انجناب جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند ومرسل متجاوز است
وانچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستانست وانچه بیگانکان
مثبت کرده اند زیاده از اشنایانست بیت کتاب فضل ترا اب بحر کافی
نیست که تر کنی سر انکشت وصفحه بشماری وانچه از کتب که معتمد علیه
اهل سنه وجماعت است وهر یک را بمنزلهٔ قران میدانند بنظر رسیده
که در انجا از احادیث احمد مختار در فضیلت حیدر کرار صلوات الله
علیهما ذکر نموده اند بعضی از اسامی انکتب را بیان می نماید کتاب
تفسیر فخر رازی کتاب تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب
تفسیر کشاف کتاب تفسیر طیبی کتاب تفسیر در منثور سیوطی
کتاب تفسیر بیضاوی کتاب مدارک نسفی حنفی کتاب انوار
التفاسیر زین الائمه زیدی کتاب مجمع البحرین عبد الله ابن زید
الدمشقی الاسمعیلی کتاب معراج السالکین حسن ابن یوسف المروانی

کتاب عسان ابن ناصر بن مرشد الملعون النجمانی المسکدی
الخارجی کتاب زاد المسافرین حنظب ابن اسد الظاطری الاسمعیلی
کتاب انساب الصحابه طاهر بن عبد الرحمن الاسکندری الغالی کتاب
زینة المؤمنین سعد بن وهب الغالی الهزاره کتاب حلیة الاولیاء
حافظ ابو نعیم المحدث اصفهانی کتاب سکینه فخر رازی احمد بن شعیب
الکندزانی الکرمانی کتاب اسباب النزول واحدی کتاب استیعاب
عبد البر ابو عمرو یوسف ابن عبد الله ابن محمد ابن عبد البر کتاب
خصایص نطری کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف
النبی خرکوشی کتاب در النظیم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابو بکر
احمد ابن موسی ابن مردویه کتاب غنیه عبد القادر جیلانی کتاب فضایل
الصحابه ابو المظفر سمعانی کتاب تحفة الغرایب ابو العباس فضل ابن
یزید الباقلانی کتاب صحاح بخاری کتاب سنن ابی داود کتاب
صحیح ترمدی کتاب صحیح مسلم کتاب سنن نسائی کتاب موطای
مالک کتاب جواهر القران محمد ابن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم
غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری کتاب
شرح نهج البلاغه احمد ابن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد ابن عبد الکریم
الاشعری الشهرستانی کتاب وسیله ابراهیم ابن ماجد العد الزبیدی

کتاب فردوس

کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب جامع الاصول ابن
اثیر کتاب صحاح الانوار ابو یوسف اردبیلی الشافعی کتاب صواعق
محرقه ابن حجر ناصبی کتاب ما نزل من القران فی علی حافظ ابو نعیم
کتاب غرایب القران سجستانی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب
مقتل امام اسماعیل بخاری کتاب شواهد التنزیل ابو القاسم حسکانی
کتاب رجال ابو بکر لحساوی کتاب اربعین فخر رازی کتاب تفسیر
کبیر فخر رازی کتاب مناقب ابی الحسن علی ابن مغازلی الشافعی الفقیه
الواسطی کتاب حدایق الحقایق کتاب صفین نصر ابن مزاحم کتاب
مقالید السموات ابن ابی الشوراب القاضی البغدادی العباسی کتاب
مناقب موسی ابن سعید الشاطبی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن
علوان الجارودی البصری کتاب مار الملتقط صنعانی کتاب احکام
القران ابو بکر رازی کتاب کشف الغمه فی احادیث اهل السنة علی ابن
عیسی الاربلی الوزیر الشیعی کتاب کشف الاسرار نجم الائمة الزبیدی الجیبی
کتاب رؤس الاشهاد عبد الله ابن کمال الدین ابن طلحة الشافعی کتاب
مقالات یحیی ابن البطریق کتاب سر العالمین غزالی کتاب اربعین
موفق ابن احمد ابن مالکی معروف عندهم بصدر الائمة اخطب خطباء خوارزم
کتاب کاشف الحقایق غسان ابن مرشد بن شعیر الخارجی الحرمی کتاب

ذرّیة الطاهرة محمد ابن احمد ابن حماد الانصاری المعروف بالدولابی
کتاب کفایة الطالب محمد ابن یوسف الشافعی الکنجی کتاب التدوین
یافعی قزوینی کتاب عین الیقین حمد الله المستوفی القزوینی کتاب
انساب الصحابة بلادری کتاب شرح السنة ابو محمد الحسین ابن
مسعود البغوی کتاب مناقب ابو حنیفه دینوری کتاب صراط المستقیم
ابو حفص عمرو بن یزید البغدادی کتاب فضایل الاصحاب ابو الفضل
جعفر بن حمدان ابن حمود المشعشعی الاحرازی کتاب یواقیت ابی عمرو
الزاهد العثمانی المروانی کتاب الال ابن خالویه کتاب المسترشد
کتاب بشایر المصطفی کتاب روضة الصفا کتاب تاریخ محمد ابن جریر
الطبری کتاب مشکوة الاحادیث کتاب مصباح العمی محمود بن جابر
الجنابذی الطوسی کتاب مقباس مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب
غریبین هروی کتاب مستدرک یحیی ابن حسن ابن بطریق
کتاب عمده یحیی ابن حسن مذکور کتاب نهایة ابن اثیر کتاب
مغازی محمد ابن اسحق کتاب احمد ابن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل ابن
عقیل المالکی المازندرانی کتاب منقبة المطهرین ابو نعیم
کتاب درایه مسعود ابن ناصر سیستانی در باب احادیث غدیر
از صد و بیست نفر روایت کرده و ان کتاب هفتده جزو است

کتب

کتاب ولایت ابن عقده حافظ احادیث غدیر بصد و پنج طریق
روایت کرده کتاب الرد علی الحرقوصیة محمد ابن جریر الطبری این
احادیث غدیر بهفتاد و پنج طریق روایت کرده کتاب القشر و الطی
کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب المنقذ من الضلالة
غزالی در لعن و رد شیعه کتاب کنز الغرایب خوارزمی کتاب مطالع
الانوار سعد الدین تفتازانی کتاب معرفة ابراهیم ابن مسعود الثقفی
مقبول الطرفین است کتاب مسند ابو یعلی موصلی کتاب مسند احمد بن
حنبل شیبانی کتاب فضایل الصحابة زعفرانی کتاب تذکرة الائمة
بلادری کتاب ایضاح فضل ابن سعدان کتاب بلاغات النساء
احمد ابن ابی طاهر کتاب اساس البلاغة زمخشری کتاب رجال نجم
الدین زکریا ابن علی چلبی مروج مذهب سعودی کتاب انساب
الصحابة نطنزی کتاب منهاج الصلاح کتاب فضایل ابن احمد حنبل
کتاب مصابیح ابو الفتح جند ابن زیاد الشامی الاسمعیلی الصباحی
کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجاة
السالکین زید ابن سعد الشافعی کوبانی کتاب تاریخ علی ابن عبد الکریم
المعروف بابن اثیر کتاب ابن حجر عسقلانی کتاب خصایص علویة کتاب
معالم العترة النبویة عبد العزیز الاخضر الجنابذی الحنبلی کتاب

معجم البلدان یاقوت ابن عبدالله احمری کتاب موالید اهل البیت
ابن خشاب کتاب صفات الائمة الرافضة ابن مردویه کتاب نصوص
منهم فی اوصاف الائمة وجال عامه کتاب دلائل ابو العباس عبدالله ابن
جعفر الحمیری کتاب انساب الائمة کمال الدین طلحة کتاب حیوة الحیوان
دمیری وکتب سیر وتواریخ از عربی و فارسی و ترکی وکتب مشایخ
اهل تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند ومنظومات شعراء
مخالفین از عرب و عجم بسیار است که نوشتن ان باعث طول کلام
میگردد از انها اغماض نمودیم تمثیل عجب دارم از علی قوشچی وان دم دار
رفیقش ملا سعد الدین که میگویند ما امیر المؤمنین را افضل و ازهد و
اسخی و اعلم و اشجع و افقه و اورع و اصلح و اشرف و اقضی کل خلایق می
میدانیم بعد از رسول خدا و ایضا سعد الدین ذکر کرده است لعن بر یزید
و اصحاب اورا و لعن هر کس که با اهل بیت حضرت رسول بد کرده اند
و بعد از ان گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان
و غاصبان اهل بیت تا تعدی نکند با علا و مراد او اولا ابو بکر و
عمر است و اظهار کرده که ایشان اولی اند بلعن چرا که بنای ظلم را اول
ابو بکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک و میراث و رد
شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه علیهم السلام و از این

مقالات و حرفهای او دلالت بر تشیع دارد اما در اخر میگوید
که چون علما و پیشوایان ما براهی رفته اند ما را لازمست که پیروی
ایشان نموده از عقب ایشان بردیم بلی راست میگویند سگان بی ایمان
که صدیق ایشان باشند حیف است که ایشان جلیس و انیس ایشان
نباشند و در ان مکان که فاروق ایشان ملا و قوشچی را ضرور در اند
و جائی که گوساله میباشد چرا اخر الاغ نباشد البته باید باشد
شجاعت انحضرت از افتاب روشن تر است در جهاد با کفار که ملائکه
عظام در روز جنگ میگفتند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا
علی یعنی نیست شمشیری بغیر از ذو الفقار و نیست مردی در جهان
الا علی و دلاوری انحضرت در روز خندق با عمرو بن عبدود مشهور
است که چون اورا بر خاک مذلت انداخت و سر اورا بر پای جناب پیغمبر
واجب الاحترام علیه و اله الصلوة والسلام فرمود که ضربة علی
یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی ضرب شمشیری که علی
بر عمرو زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت
جن و پریان و ادمیان و بروایت دیگر الی یوم القیمة دارد تا روز
قیامت عمرو ابن عبدود را در حرب و مصاف با هزار سوار مصاف بلکه
بیشتر برابر میکردند خر مریدان پسر خطاب از ان کیدی احمق نقلی می

کنند که گفت من در راه شام با عمرو بن عبد ود رفیق بودم که بتجارت میرفتیم در بعضی از منازل هزار نفر از قاطعان طریق و دزدان بادیه بر قافله ما ریختند و شروع بتاخت و تاراج نمودند و ما جمعی کثیر بودیم همه گریختیم راست گفته است اغرامزاده همیشه میگریخت گوید که چون گریختیم دست از جان و مال خود برداشتیم ناگاه عمرو دید و شتر بچه را گرفت او را و بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر انجماعت تاخت کرد و جمعی را کشت و باقی رو بگریز نهادند و قافله را بسلامت از ان منازل گذرانید و گویند وقتی عمرو ابن عبد ود شتری خوابیده بود چنان شمشیری بر کوهان او شتر زد که چهار دست و پای او قلم گردید و بر خاک نشست

تمثیل حکایت جنگ خندق و کشته شدن عمرو و زبردستی او حضرت متفق علیه امت است و هیچیک از فرق مسلمانان خصوصا اهل سنه که انکار ندارند که ثواب ان ضربت زیادتر است از عبادات جن و انس تا روز قیامت ای علی قوشچی و اخوند سعد ابر شما و ریش امام اعظم قسم که از این قرار فضیلت شیخین شما بگوزی بسته بود و چنین است و منکر این نمیتواند شد و از جمله جانفشانیهای انحضرت انست که لیلة الغار در فراش رسول خدا صلی الله علیه و اله خوابید

دانشی بود که جمیع صنادید عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل حضرت رسالت پناه شده بودند و خداوند عالمیان شر ایشان را کفایت کرد و با جبرئیل و میکائیل علیهم السلام مباهات نمود که ببینید علی را که چگونه جان خود را فدای رسول من گردانید و جبرئیل بر بالای سر امیر المؤمنین ایستاده بود و میکائیل در پایین پا و دیگر چنان ضربتی بر جبلهٔ شامی زد که از تنگ مرکب او بدر رفت و بر زمین رسید جبرئیل بفرمان رب العالمین شهپر خود را بر دم تیغ ان حضرت داد که مبادا ضربت تیغ زمین را بشکافد و بگاو و ماهی رسد از ان ضربت جبرئیل بزانو در امد و از تعجب انضربت سر بالا کرد و گفت سبحان الله و میکائیل زیر بغل انحضرت را داشت که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذو الفقار بکجا میرفت و عالم سرنگون می گردید و انچه در جنگ خیبر کرده است عقول اولوا الالباب از ان و از تصور ان قاصر است دری که چهل کس از شجاعان ان را وا می بستند و میگشودند و باصح اقوال سی و سه هزار من بود بدو انگشت مبارک الخلقه در را گرفت و کند و ان در را چهل ذرع از پشت سر بیکطرف انداخت و هفتاد نفر از زبردستان مثل خالد و ولید و غیرهم امدند که ان در را حرکت دهند نتوانستند داد و در ان جنگ هر

شیخ سردار شدند و علم را بدست گرفتند و همچو روباه از
معرکه گریختند وانچه در کارزار بد رو داد کرد عبرت عالمیان است
که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام و عشیره جود
چه قدر کشت قیلای بد رمتفق علیه خاص و عام است که از زبر
دستان و شجاعان عرب در بدر انجماعتی که کشته شدند هر یک
رستم وقت خود بودند از قبیل ولید بن عتبه و ربیعه خالوی
معویه ولد الزنا و عاص ابن سعد ابن عاص ابن امیه و طعیمه ابن عدی
ابن نوفل سردفتر اهل ضلالت و نوفل ابن خویلد ابن اسد که از شیاطین
قریش بود او را با طلحه ابن عبید الله گرفت و بر هم بست و با بی بکر سپرد
و زمعه ابن الاسود و حرث ابن زمعه و نضر بن حارث ابن کلده ابن عبد
الدار و عمیر بن عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحه و مسعود
ابن امیه ابن مغیره و قیس ابن فاکهه ابن مغیره و حذیفه ابن ابی حذیفه
و ابو قیس ابن ولید ابن مغیره و حنظله ابن ابی سفیان برادر معاویه
غاویه و عمرو بن مخزوم و ابی المنذر ابن ابی رفاعه و منبه ابن الحجاج
السهمی و عاص ابن امیه و علقمه ابن کلده و ابو العباس ابن قیس ابن عدی
و معاویه ابن مغیره و ابی ابن العاص و لوذان ابن مغیره و عبد الله ابن
ابی المنذر بن مغیره و حاجب ابن سائب ابن عویم و اوس ابن مغیره ابن

لوذان

لوذان و زید ابن ملیص و عاصم ابن ابی عوف و سعید ابن وهب و
حلیف ابن عامر و معویه ابن عامر ابن عبد القیس و عبد الله ابن جمیل و سائب
ابن مالک و ابو الحکم ابن الاخنس که ابو جهل است و هشام ابن امیه و اوس
ابن المجحی قیلای احد طلحه ابن ابی طلحه ابن عبد العزی و عبد الله ابن جمیل
و ابو الحکم ابن اخنس و ابو سباع ابن عبد العزی و ابو امیه ابن مغیره و ابا
سعد طلحه و صواب حبشی غلام بنی عبد الدار و غیره و انچه در حرب جمل
و صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین و مارقین کرده پوشیده
نیست و در بئر العلم از سلاطین جن و زبردستان عفاریت و شجاعان
اهرمن خلق بسیار را کشت چون رعد ابن مرزبان و کعب ابن میمون و
قرطاس و شمراخ و ملیهور و امیر جوهتکر و طیفور و عفریت سپه سالار
و طوایف بسیار از جن چون مسعودی و بنی ملیح و بنی راشد و بنی
هیکل را مسلمان فرمود و شادروز و عبد الرحمن را پادشاه ایشان
کرد و هام ابن قیس ابن لاقیس را پسرزاده ابلیس را با مامت و هدایت مؤمنین
جن مقرر کردند و این مسلمست نزد مخالف و مؤالف و دوست و دشمن
که بنای اسلام و ارتفاع لوای ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از
ضربت ذو الفقار حیدر کرار غیر فرار علی المقدار علیه صلوات الله
و سلامه بعدد قطرات الامطار و بوزن البحار بود و یکی دیگر انکه

سابق ترین خلق بودند در اسلام از همهٔ مهاجر و انصار و هفت سال
پیش از اسلام نماز میکردند و در این مراتب نیز خلافی نیست میان امت
وحلم انحضرت بمرتبهٔ بود که بر غایتهٔ ملعونه چون دست یافت و
مروان ابن حکم و عبد الملک ابن مروان که انحضرت را ابو الاکبش الاربعه گفته
بودند و عبد الله زبیر و سایر منافقین که اسیر بسیار کرده بودند ایشانرا
زجر و عذابی ندادند و با ایشان مخاطبه بتبسم و قهر نفرمودند و چون بر سریر
خلافت متمکن گردیدند بر جماعتی که بر ایشان غلبه کرده بودند و حق خلافت
و برا گرفته بودند جزای عمل ایشانرا ندادند و فدک را متصرف نشدند
و دیگر زهد انحضرت بمرتبهٔ بود که سه نوبت دنیا را طلاق دادند و
اکثر روزها کتابت قران میفرمودند و از اجرت ان قریب بهزار بنده
ازاد ساختند وانچه بدست مبارکشان می امد بمستحقین و ایتام و بیوه
زنان میدادند و اکثر ایام نفس مبارک خود را بصبر میکردند و اب می
کشیدند از دلوهای بزرگ و اجرت از ان نان و خرما میگرفتند و بفقران
میدادند و دست مبارک انحضرت از بسیار و کار بیل و اب کشیدن
پینه کرده بود و مجروح بود و هرگز از طعام سیر نخوردند و منقولست
که روزی در ایام خلافت طبق حلوای خرمائی مردی برای انحضرت
هدیه اورد انحضرت از خوردن ان حلوا ابا فرمود و فرمودند که من

امیر المؤمنین ام دهن خود را باین حلوا الوده نمیکنم و حال انکه میدانم
جمعی درهم سایگی من از اهل حجاز بی شام میخوابند این از مروت دور است
و حلوا را با ایشان فرستاد و همیشه کفش پینه دار میپوشیدند عبد الله ابن
عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت انحضرت و ایشان کفش خود را
پینه میزدند و بمن گفتند که ای پسر عباس چند می ارزد در جواب عرض کردم
که فدای تو گردم از بس پینه بروی زده اید من شرمندگی میکشم که شما این کفش
را در پا میفرمائید فرمودند والله ای پسر عباس که این کفش از برای من بسیار
خوبست و باین راضیم و باین خورسندم که در این شغلی که هستم بخوبی
کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلومی از ظالمی بگیرم و این عمارتی که
دارم در عمر خود خشتی بر بالای خشتی و اجری بر روی اجری نگذاشته
ام و عقیل برادر انحضرت تاب و طاقت سلوک و زهد و قناعت ان
حضرت را نداشتند از برای انکه حضرت روزی دو نون از برای او
که مقرر ساخته بودند بان قناعت نکرد و خشم کرد و رفت نزد معاویه
و مدتی در شام نزد ان ملعون بود و عاقبت پشیمان شده برگردید
و نزد انحضرت امد و جمیع مفاصل او را حضرت فصد کرد و خونهائی
که از طعام معاویه در رگهای او جمع شده بود کشید و هرگز انحضرت
ذخیره از برای خود و عیال خود نگذاشتند و خزاین و بیت المال را تصرف

نکردند ومال کسی را وخراج زیاده از رعایا نکرفتند وکیالی وزاهداری
وتمغاچی وعشاری وغیره از بدعتهائی که عمر علیه اللعنه احداث کرده
بود تمام را برطرف کرد ورسم وطریقهٔ ملوک واهل جور وسلاطین را
موقوف فرمودند وبدعتی در دین وملت احداث نکردند ومال کسی را
بظلم مثل شیخین وسایر منافقین که میکرفتند نکرفتند وخانه ومال
کسی را تاخت وتاراج نکردند وعمال خود را مثل عمر ودیکران جریمه نفرمودند
وکسی را بناحق نکشتند مثل خلفای ثلثه وحاجب ودربان مثل معاویه
وعثمان وتشبیه باکاسره وجباران نداشتند وهرکس در هر وقت که
رجوعی بانحضرت داشتند بیمانعی بخدمت انجناب می امدند حتی اطفال
وبیوه زنان وبیچارکان وهمیشه لباسهای پشم خشن ودرشت میپوشیدند
ولباس ملوک وفراعنه نپوشیدند **تمثیل** عجب دارم ازکومنا لبرستان
کرمیکویند را فضیان مدعی اند که ذوالفقار از اسمان امده ودر اسمان که
اهن نمیباشد ومیکویند که روزی که ابو بکر پالان پشم در پشت کرفت
وشال پوشید ملائکه در اسمانها ازشادی شال پوشیدند بلی جائی که
پشم میباشد اهن نیز میباشد وطعام انحضرت نان جو بودی نان خورش
وکاه وقتی نان خورش ایشان نمک یا سرکه یا سبزی یا خرما تناول میفرمود
وکاه کاهی کوشت وشیر هم میخوردند واین مستمر نبود وبلاء ومحنت ان

حضرت

حضرت از همه اوصیای پیغمبران بیشتر بود وانچه عرب ومنافقان
بانحضرت واولاد انحضرت کردند معلوم همه کس از بنی ادم هست که
بهیچکس نکردند **بیت** جن وانس همه ملک هم اهل قاف جمله دارند بر
کمالش اعتراف **در علم** انحضرت نزد خاصه وعامه وهمه فرق مسلمانان و
جمهور این امت ثابت است بلکه نزد اهل کتاب وکفار قریش ومشایخ
ثلاثه وجمع صحابه وتابعین ثابت است که انحضرت بعد از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه واله اشرف وافضل واعلم واتقا بود از همه خلایق واعتقاد
فرقهٔ ناجیه امامیه واکثری از مسلمانان انست که انحضرت اعلم وافضل
بود از ادم وشیث وادریس ونوح وهود وصالح وابراهیم ولوط واسمعیل
واسحق ویعقوب ویوسف وشعیب وموسی وهرون ویوشع ابن نون
وکالوب ابن یوفنا وحزقیل وذی الکفل والیسع وارمیا ودانیال وعزیر
وایوب ویونس وشعیا واشموئیل واسمعیل صادق الوعد وخضر و
الیاس وداود وسلیمان وزکریا ویحیی وعیسی وشمعون ولقمان وحیقوق
وخالد وحنظله وجرجیس وذی القرنین وسایر انبیای عظام علیهم
السلام ودر ابراهیم وادم توقف کرده اند باعتبار مرتبهٔ ابوت وهم
چنین اعلم بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام وجوماسب صاحب کتاب مسبکو
ومه اباد صاحب کتاب دساتیر وارداء ابن دیرف وازرو هوشنك

وشانی کلیو ویاسان وسولان واثری وزکیال وسفنا که نصاری
ایشان را نبی میدانند وشاوول وشموئیل وخرقیل ویرمیا وسینیا و
میخاویول ودخریا وخرقوق که یهود ایشان را نبی میدانند وا علم بود از
همه اوصیای پیغمبران ونقبای بنی اسرائیل وحواریین واز جمیع متکلمین
وعلمای وحکمای یونان ودانایان جهان از قبطی ورومی وحلوانی
مقدونی وعربی وعجمی وشامی وهندی خواه برحق وخواه برباطل و
از اصف ابن برخیا وارسطاطالیس وفیلقوس ومانقدونی وخیثاقورث
وبلعم ابن باعورا وبلیناس وافلادوس وبقراط وسقراط وبقراطیس و
سیمرغ حکیم مربی دستان ابن سام وافلاطون الهی وارمناطس وجاماسب
وجالینوس وبنادق وبطلیموس وابوذجمهر وداهر هندی وهرمس و
سقلیوس وپیر سینا ابوعلی وفارابی وعلم آینده وانچه تا روز قیامت روی دهد
در علم انحضرت بود وعلم قضایا وقدر وبلایا ونوایا واجال وارزاق و
اعمار کل خلایق عالمیان واحکام دین وشریعت هر ملت از امم ما مضیه وعلم
ملکوت اسمانها وزمینها وما تحت الثری وعلم حیات وممات وعلم خداشناسی
ومبداء ومعاد واحوالات عالم برزخ وعدد بهشتیان ودوزخیان وعلم
حکمت وهندسه وریاضی وهیئات وطب وطول وعرض دنیا ومسافت
اسمانها وزمین وعدد ریگ بیابان وقطرات باران وکیل ووزن

ابهای دریا وجمیع روی زمین وکوهها ومعادن وبیستانها
وخرابها واابادیها وعدد اقطاب وبلادها از معموره وغیر معموره
وعرض وطول دنیا وعلم اصول دین وفروع ومعانی بیان وکلام
وترجمه وتفسیر وبطون ایات قران وعلم صحف وتوریة وزبور و
انجیل وکتب اسمانی واحکام انها وعلم فصاحت وبلاغت وکیمیا
ونجوم وعلوم غریبه وصنعت وطی الارض وطی اللسان وطی النظر
وعلم اعداد وعلم مستقبل وجفر جامعه کبیر وابیض واحمر وخافیه
ومصحف فاطمه علیها السلام واحکام وشرایع کتابهای اسمانی
وموافق نزول انها همه در نزد انحضرت بود وعلم قرائت قران و
معانی ان کما هو حقه از لغات وغوامض مشکلات از معقول و
منقول وامر ونهی ومحکم ومتشابه وترغیب وترهیب وبشارت و
انذار وناسخ ومنسوخ ومجمل ومفصل ورجا وخوف ومطلق ومقید
تمام را میدانستند وعلم شناختن مؤمن وکافر ومنافق وفاسق و
اهل اعراف بااو وحضرت بود وعلم حرکت کواکب وسیارات وحضوض
وهبوط وحروق واستقامت ومنازل انها وسعد ونحس ومناظرات
واجتماعات در بروجات وپنهانی واشکاری وعلم تهذیب اخلاق
وهمه این علومها با انحضرت بود وانها تمام از تفضلات نامتناهی

الهی بود که بمجوای آیه کریمه ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم تفضل و کرامت بآنحضرت فرموده و هیچکس
از بنی آدم را بعد از حضرت رسالت این همه بزرگواری و جاه و جلال
نیست و در آنچه گفتیم هیچکس از امت را خلافی و سخنی نبوده و نخواهد
بود و جناب حضرت مهارت تمام در احکام قضایا و سوانح و
حوادث و مسائل بدیهه و غیره داشتند از جمله دو مسئله را بیان
مینماید اول مسئله دیناریه و رکابیه است میگویند شرح این مسئله
اینست که زنی بخدمت امیر المؤمنین آمد در وقتی که پای مبارک در
رکاب میگذاشتند گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که برادر من فوت
شده است و ششصد اشرفی از او مانده و از مال او بمن یک اشرفی
رسیده و بمن داده اند پس سؤال میکنم از تو که داد مرا بستانی حضرت
در جواب فورا فرمودند که از برادر تو دو دختر مانده است ای زن گفت
بلی آنحضرت فرمود رسد این دو دختر دو ثلث مال است که چهارصد
اشرفی باشد پس فرمود که مادر برادرت مانده است ای زن گفت بلی
حضرت فرمود که سدس مال که صد اشرفی است رسد مادر است
پس حضرت فرمود که از برادرت زوجه مانده گفت بلی حضرت فرمود
که رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفی باشد پس حضرت فرمود

که دوازده برادر با تو هست ای زن گفت بلی حضرت فرمود که رسد هر
برادر دو اشرفی است و رسد تو یک اشرفی است تو حق خود را گرفته
برو آن زن رفت و حضرت سوار شدند دوم مسئله منبریه میگویند
و شرح آن این است که آنحضرت در منبر مسجد کوفه بودند مردی بر پا
ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین بدرستی که شوهر دختر من مرده است
و رسد او از متروکات شوهر ثمن است و تسع باو داده اند پس سؤال
میکنم از تو انصاف را حکم فرما حضرت فرمودند که دو دختر ان داماد
تو مانده است گفت بلی حضرت فرمود که پدر و مادر داماد تو زنده است
گفت بلی فرمود که ثمن نصیب او تسع است پس طلب ارث سوای این
مکن مؤلف گوید که اگرچه این دو مسئله بدیهه اعجاز فرمودند لیکن محمول
بر تقیه است و تقسیم این دو میراث بطریق سنیانست که شریح قاضی کوفه
حکم کرده بود و آنحضرت او را معزول فرمود از قضا بعد از هفتاد و بیروز
از عزل او اهل کوفه باجتماع هجوم عام آمدند و گفتند و اعمراه ما شریح
را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که عمر تعیین کرده و عول و تعصیب قرار
داده و ما سنت او را بر هم نمیزنیم آنحضرت دید که فتنه میشود او را
باز منصوب نمود و دیگر آنکه آنحضرت لغات همه بنی آدم را از هند و شام
و روم و فرنگ و عرب و عجم و حبشی و ترک و دیلم و روستائی و

غیرهم را مید انستند وخط کوفی را انحضرت تغییر داد وبخط نسخ
وثلث کہ الحال درمیان مسلمانان ثابت درخواب تعلیم ابن مقلہ
استاد یاقوت مستعصمی نمود واو نوشت ومرویست کہ درروزی
کہ شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار را با اسرای عجم بمدینه اوردند در
خلافت عمر ملعون بود انحرامزاده شهربانو را بمجلس طلبید ویک یک
صحابه را بروی کرسی میکرد وبر شهربانو عرض میکرد کہ هر کس کہ خواهد
او را برسد غنیمتا انصحابه باشد شهربانو این را منافی عصمت خود دانستہ
کہ او را در مجلس مردان طلبیده اند ومردم را براو عرض میکنند بلغت
مجوسی خسرو پرویز جد خود را نفرین کرد کہ چرا نامہ پیغمبر را پاره کردی و
مسلمان نشدی کہ تا مسلمانی تو سبب بندکی باشد وما بذلت وخوارکی
افتادیم مضمون کلام شهربانو این است دیم پرویز نہ کہ غاغذش پاره
کرد ومن بندکی افتی یعنی روی پرویز سیاه باد کہ کاغذش را پاره کرد و
من به بندکی افتادم وروی خسرو سیاه شود کہ نامہ پیغمبر را پاره کرد
کہ من بر بندکی افتم انملعون حرامزاده قیاس کرد کہ شهربانو باو دشنام
میدهد کفت کہ او را بزنند حضرت در انجا تشریف داشتند فرمودند
کہ ترا دشنام نداد بلکہ نفرین کرد جد خود را پرویز غضب انحرامزاده فرو
نشست انحضرت بلغت پهلوی از شهربانو پرسید کہ چه نام داری

کفت شاه زنان حضرت فرمود بل شهربانو پس حضرت
او را کرفت وعقد کرد با امام حسین ع ودیکر شیخ بزرکوار هبة الله
قطب الدین راوندی در کتاب خرایج وجرایح نقل نموده اند از عبد
الله ابن مسعود کہ مردی از اهل اصفهان امد بخدمت امیر المومنین ع
وبعد از مکالمات ومقالات چند جناب حضرت فرمودند کہ اهل
اصفهان از پنج خصلت نمی باشد سخاوت وشجاعت وامانت ودیانت
ودوستی ما اهل بیت ان مرد کفت یا امیر المومنین زیاده از این بیان فرمایید
انحضرت بزبان اصفهانی فرمود کہ ازوت این وس یعنی امروز این بس است
ترا وطایفه ترا کہ هندوان باشند هفتاد نفر در بصره امدند و
بزبان هندوی کفتند تیری ست کو پرساهی یعنی تو خدای عالمیانی
حضرت بزبان هندوی فرمود انبی کیشنا یعنی نہ چنین است کہ شما
میکویید واحادیث کہ بلغات متفرقه تکلم نموده اند بسیار است و
خلفای ثلثه مکرر در مهالک وورطها پناه با انحضرت میبردند و
مشکلات مسایل ایشان را انحضرت حل میفرمودند تا انکہ عمر ملعون
هفتاد مرتبه کفت لولا علی لهلک عمر چون بیان هذا اقوال طول دارد
بیک سوال اکتفا مینماید روزی سه نفر امدند بنزد عمر وکفتند یا امیر
کبیر ما سه نفر شریکیم وهفده شتر خریده ایم بشراکت یکی نصف شتر

رامیبرد و دیگری ثلث و دیگری تسع و حال آنکه حصه میخواهیم
بکنیم شترها را میباید پاره کرد حکم کن در میانهٔ ما براستی عمر
چون این سخن شنید مانند خر بگل فرو رفت بلکه تا گوشهاش و در
جواب درماند نگاه بحضار مجلس کرد همه در حماقت چون او بودند
سرها بزیر انداختند و دم نزدند چون عمر ملعون درماند برخواست
و بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت یا ابا الحسن بفریاد
رس و حل این مسئله را بکن پس نقل آنجماعت را کرد حضرت فرمود
این سهلست فی الحال شتری از بیت المال طلبید و داخل آن شتران
کرد و تسع آن شتر دو نفر بود بیک شریک داد و ثلث آن شش نفر
بود بشریک دیگر و نصف آن هیجده نفر بود بیک شریک دادند
یکی ماند آنرا به بیت المال فرستادند همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا
ابا الحسن مباد روزی که در میان ما نباشی و مباد روزی که من
بی تو باشم و زنده کنم عبادت آنحضرت بر همهٔ اسلامیان ظاهر است
که آنحضرت سابق الاسلام بودند در اسلام و خدا را بکمال خضوع
و خشوع عبادت میفرمودند و هرگز برای طمع بهشت و خوف از
دوزخ عبادت خدا نکردند بلکه خالصاً لوجه الله بود و هیچ واجبی
از واجبات خدا تارک نشدند و اکثر روزها روزه بودند و

شبها

شبها متهجد و هر وقت که پای مبارک بر رکاب میگذاشتند یکختم قرآن
میکردند و چون متوجه نماز میشدند دیگر ایشانرا از خود خبر نبود منقول
است که در حرب خندق تیری بر پای مبارک آنحضرت آمد که پیکان
در استخوان نشست جراح نتوانست آنرا بیرون آرد بحضرت رسالت (ص)
عرض کردند فرمودند که چون بایستد بنماز بیرون آرید چون آنحضرت
بنماز ایستاد بیرون آوردند و هرگز نماز تهجد از آنجناب فوت نشد
حارث همدانی گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بغلهٔ شهبا (شهاب) بود و زره
پوشیده و من در عقب سر آنحضرت سوار بودم و میشمردم پانصد و
هشتاد و پنج تکبیر گفتند و بهر تکبیری ذو الفقار بکار میفرمودند و
دو سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز مقرری خود را میکردند و شبی
و روزی داخل نشد که حق الله و حق الناس و خمس و زکوة و سایر حقوق در
ذمت ایشان باشد که نابت ادا فرمایند خصایص و خوارق عادت
و کشف و کرامات و معجزات آنحضرت از حد و حصر بیرونست و فضایل
و مناقب ایشان از عدد و حساب افزون و هر صنعتی و خارق عادتی
که با جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود با آنحضرت نیز بود
و اسباب و میراث رسول خدا از عمامه و ردا و انگشتر و زره و تازیانه
و کلاه و طیلسان و ناقهٔ غضبا و اسب ذو الجناح و بغلهٔ شهاب و حمار

انحضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قران و صحیفهای
اسمانی و هفتاد و دو اسم اعظم و همهٔ علوم اسمانی که با انحضرت بود
واضافه بر اینها نیز بانحضرت عطا فرمود و عصای ادم و ترکهٔ شعیب
و مجموعه هود و ید و بیضا و عصی موسی و الواح توریة و انکشتر و تاج
سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شهادة و زره داود و پیراهن
ابراهیم و صحف و توریة و زبور و انجیل و لحن داود و میراث جمیع انبیا
حتی صاع حضرت یوسف و ترازو و کیل شعیب صلوات الله علیهم
اجمعین تمامی در نزد انحضرت مضبوط و دست بدست بحضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه رسیده صفات حمیده انحضرت آن
است که هرگز بت پرستی نکردند و عامهٔ ملاعین بر این معنی اتفاق دارند
بلکه همهٔ فرق مسلمانان و از این جهة سنیان بی ایمان در تعریف انحضرت کرم
الله وجهه میکویند هرگاه که نام انحضرت مذکور میشود و قائلند
که آن ثلثه سجده بربت کرده اند و انحضرت عبادت کواکب و ملائکه
نکردند و انچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبر کرده بودند انحضرت
نکرد و متصف بودند بسخاوت و کرم و بذل و جود و احسان و عطا
و بخشش و انعام و رحمت و مروت و فتوت و عطوفت و انصاف
و عدالت و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و تقوی و ورع

وزهد

و زهد و صلاح و سداد و حیا و امانت و دیانت و وفا بعهد و
وعده و میثاق و وقار و سکینه و نصفت و شان و بزرگی و همواری
و نرمی و خوشخوئی و دادرسی و شفقت و رعیت پروری و حسن
خلق و ایثار کردن و مواساة با فقرای روح کاتب بعد از ان و از
خوبیهای انحضرت ان بود که در جنگ صفین دوازده هزار کس
از لشکر انحضرت برکشتند و از دین بدر رفتند و انجناب را باواز بلند [illegible]
ناسزا گفتند لعنهم الله الی یوم القیمة که چرا با معویه ولد الحرام بیعت
راضی نشدی و بحکم راضی شدی و انحضرت با انها بلطف و مهربانی
جواب دادند که من بشما گفتم که عبدالله ابن عباس بحکم برود شما نگفتید
باید ابوموسی برود و اصلا از سخن ایشان رو ترش نکردند و خشونت
و غلظت نفرمودند و همچنین اهل کوفه و شامیان را لعن کردند
و معویه را دشنام میدادند منع فرمود ایشان را از لعنت کردن و
دشنام دادن اخلاق ذمیمه خاصه و عامه و دوست و دشمن نظر
نکرده اند که او حضرتش متصف بصفات ذمیمه باشند و از اول
عمر شریف تا اخر از حقد و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن
و خنده قهقهه و نعره زدن و برجستن و عداوت و شیطنت و شرارت
و قساوت قلب و کذب و دروغ کفتن و بهتان زدن و غیبت کردن

وبد دلی واز دشمن گریختن ودزدی وخیانت وسوگند دروغ
وحرص وطمع وزنا کردن وربا وگوشت خوک وغل وغش وفریب
دادن مردمان وشرکت باخدا ولواطه وقمار وساز وطنبور نواختن
وخوانندگی وخوردن شراب ودست بازی وبخل واسراف وتبذیر
وعجب وریا وشک ونفاق وریب وشقاق وکفر والحاد ومردم آزاری
وعیب جوئی وتندخوئی وجنگ جوئی ومفسده جو وفتنه انگیزی
وسفاک وبیرحم ومفسد وخاین وخاسر وظالم وغدار وشریر و
بدچشم وکج خلق وبدطبیعت وکره رو ورعیت آزار نبوده اند علیه
صلوات الله ورحمة الله وعلی اولاده الطاهرین ودیگر از کمالات
آنحضرت آنست که استاد جبرئیل است واکثر ملائکه عظام بفرمان
او بودند وعزرائیل بفرمان آنحضرت قبض ارواح میکند وتا آنحضرت
حاضر نشود فرزند متولد نمیشود ونمیمیرد وساقی حوض کوثر وقسیم
بهشت ودوزخ است ومعرف ومؤذن اعراف است ولوای حمد
در روز قیامت در دست مبارک اوست ومؤمن وکافر را او
مامور بر بهشت ودوزخ میفرماید وخدای تعالی اورا امیر المؤمنین
نام نهاده واز پیشینیان وپسینیان کسی موسوم باین اسم نبوده واز
مقربان بارگاه احدیت است بخلاف عامهٔ ملاعین که هر فاسقی را

امیر

امیر المؤمنین میخوانند بیت هست همت یا علی چون بر بتان نام
خدا برکسی غیر تو اطلاق امیر المؤمنین معجزات حضرت از حد وحساب
بیرون است ازانجمله مقتول یحیی زنده کرد ودر خدمت آنحضرت بود
تا در صفین شهید شد ودیگر برگردانیدن آفتاب است دو مرتبه وسنگ
حضرت موسی در حین رفتن بصفین از زمین براوردن وعطش
لشکریان وآب از او سنگ بیرون آوردن وچندین هزار لشکر سیراب
شدن وازین قسم معجزات بسیار است ومخالفین بر همه آنچه گفتیم اتفاق
دارند فضیلت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است که خداوند عالم
در شان آنحضرت نازل فرموده که عامه اتفاق دارند قریب بسیصد آیه
است چند آیه ازجمله اکتفا مینماید اول آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ ۲ یَا اَیُّهَا
الرَّسُوْلُ بَلِّغْ ۲ مُبَاهِلَة ۳ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ ۴ وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ
مَسْئُوْلُوْنَ ۵ قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی
۶ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ ۷ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَشْرِیْ نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ ۸ وَكَفَی اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ ۹ فَالْيَوْمَ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ ۱۰ اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ
اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ ۱۱ وَالسَّابِقُوْنَ السَّابِقُوْنَ ۱۲ يَا اَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ ۱۳ وَاِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

١٤ أفمن كان على بينة ١٥ إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات
١٦ سيجعل لهم الرحمن ودا ١٧ من المؤمنين رجال صدقوا ١٨
اهدنا الصراط المستقيم ١٩ واركعوا مع الراكعين ٢٠ الذين
ينفقون اموالهم بالليل والنهار ٢١ واسئل من ارسلنا ٢٢
يا ايها الذين ينفقون اموالهم بالليل ٢٣ يا ايها النبي حسبك
الله ٢٤ كفى بالله شهيدا ٢٥ هذان خصمان ٢٦ ان الذين
لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون ٢٧ افمن كان على
بينة ٢٨ افمن كان مؤمنا ٢٩ والذين آمنوا بالله ورسله
اولئك هم الصديقون ٣٠ فان الله هو موليه وجبرئيل ٣١
يوم لا يخزي الله النبي ٣٢ اولئك هم خير البرية ٣٣ وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر ٣٤ فاستوى على سوقه ٣٥ الم احسب
الناس ٣٦ وشاقوا الرسول بعد ما تبين ٣٧ ويؤت كل
ذي فضل فضله ٣٨ افمن يعلم انما انزل اليك ٣٩ في بيوت اذن
الله ٤٠ لا تحرموا طيبات ما احل الله ٤١ واجعل لي لسان
صدق ٤٢ والعصر ان الانسان ٤٣ ان الذين سبقت لهم منا
الحسنى ٤٤ ولتعرفنهم في لحن القول ٤٥ من جاء بالحسنة
٤٦ فاذن مؤذن ٤٧ في مقعد صدق ٤٨ ولما ضرب ابن مريم

٤٩ وممن خلقنا امة ٥٠ وتعيها اذن واعية ٥١ والذين
يؤذون المؤمنين والمؤمنات ٥٢ يقولون آمنا بالله وبالرسول
٥٣ هو الذي خلق من الماء بشرا ٥٤ واولوا الارحام بعضهم
اولى ببعض ٥٥ اليوم اكملت لكم دينكم ٥٦ واذان من الله ٥٧
طوبى لهم وحسن مآب ٥٨ فاما نذهبن بك ٥٩ بينهما
برزخ لا يبغيان ٦٠ ونادى اصحاب الاعراف ٦١ ونزعنا ما في
صدورهم من غل ٦٢ اجعلتم سقاية الحاج ٦٣ انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس ٦٤ سوره هل اتى ٦٥ واقام الصلوة وآتى الزكوة
والموفون بعهدهم ٦٦ ومن يطع الله والرسول ٦٧ ليس البر بان
تاتوا البيوت ٦٨ جزاؤهم عند ربهم جنات عدن ٦٩ ءاشفقتم
ان تقدموا ٧٠ قل هذه سبيلي ادعوا ٧١ هو الذي ايدك بنصره
٧٢ واذكروا نعمة الله عليكم ٧٣ قل ما يكون لي ان ابدله ٧٤ سوره
سال سائل في اعدائه ٧٥ بئس الذين كفروا ٧٦ ولقد صدق عليهم
٧٧ وسيعلم الذين ظلموا ٧٨ ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله
من فضله ٧٩ ولقد عهدنا الى آدم ٨٠ فاوحى الى عبده ما اوحى
٨١ والنجم اذا هوى احاديثى كه متفق عليه عامه وجميع مسلمانان از
همه فرق تا غلاة وتمام خوارج بنام حديث اكتفا مينمايد براى سهولت

تاحجت بر کوساله پرستان باشد ١ حدیث غدیر ٢ خیبر ٣ موده ۴
منزلت ٥ طایر جناحه ٦ سد الابواب ٧ النجوة ٨ البراءة
٩ الافتخار ١٠ القضاة ١١ البیعة ١٢ المواخات ١٣ حب الاربعة
١۴ فضایل ١٥ الولایة ١٦ رسوخ الایمان فی قلبه ١٧ خاصف
النعل ١٨ لحمک لحمی ١٩ انا و علی من نور واحد ٢٠ انا مدینة العلم
٢١ انه اقرب الناس الی رسول الله ٢٢ استفسار العمر فی امر الخلافة
الاغاثة ٢٣ الراس ٢۴ الاثاره ٢٥ المولی ٢٦ الاخرة ٢٧ النور ٢٨
السلم ٢٩ الشجرة ٣٠ اللواء ٣١ المناقب ٣٢ مخاطبه بامیر المؤمنین
فی عهد رسول الله ٣٣ بیعة الرضوان ٣۴ المارقین ٣٥ المباهلة
٣٦ القاسطین والناکثین ٣٧ اشتیاق الجنة ٣٨ المعراج ٣٩
خطاب الله فی لغة علی ۴٠ الاحزاب ۴١ ضربة عمرو ابن عبد ود
۴٢ بدر ۴٣ احد ۴۴ مکتوب علی العرش ۴٥ التزویج ۴٦ علم ۴٧ رد
الشمس ۴٨ الکساء ۴٩ انه مع الحق ٥٠ قتل عمار ٥١ اکمال الدین و تمام
النعمة ٥٢ وصف شیعه ٥٣ قضیب ٥۴ العمود ٥٥ قسیم الجنة
٥٦ سقایة الکوثر ٥٧ دردنوک ٥٨ مواخاة الملائکة ٥٩ اعلم الناس
٦٠ التمنی ٦١ نوم انس ٦٢ بیان حب علی ٦٣ بیان اول من امن
٦۴ انه افضل الاوصیاء ٦٧ بیان بغض علی ٦٨ اول من صلی بالقبلة

سبقة

٦٩ سبقة اسلامه ٧٠ قصه یاقوت ٧١ مولوده ٧٢ انه من افضل
الانبیاء ٧٣ خلافة الائمة علیهم السلام ٧۴ المهدی من عترته ٧٥ التراب
٧٦ الاغاثة ٧٧ ایمانه ٧٨ نقض کوکب ٧٩ رسوخ الایمان فی قلب الشیعة
٨٠ سید المسلمین ٨١ انه القران مع علی ٨٢ انه افضل الاصحاب ٨٣
انه خیر البریة ٨۴ علی خیر البشر ٨٥ الزبیر فی المعرکة ٨٦ یوم وفات النبی
صلی الله علیه و آله ٨٧ مخاطبه بالخلیل ٨٨ حججه فی یوم الشوری و هر یک
ازین احادیث را بچند طریق روایت کرده اند که خداوند عالمیان حق را
بزبان ایشان جاری ساخته و مناقب آنحضرت آنچه بنظر رسیده از کتب
اهل سنت شاید هفتاد هزار حدیث باشد مشهور است که بشافعی گفتند
که امیر المؤمنین را هجو کن آن ملعون این رباعی را انشا کرد ؛ علی حبه جنة
قسیم النار والجنة ؛ وصی المصطفی حقا ؛ امام الانس والجنة ؛ و کفت
این دو رجب فضیلت و بزرگواری او همو است اسامی کمل شیعیان که
امراء آنحضرت بودند و صاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بندگان
ایشان ولایت نشان که باصطلاح قلندران هفده کمر بسته میگویند
واما ایشان نه آنکسانی اند که قلندران میگویند ١ سلمان فارسی ٢
ابوذر غفاری ٣ مقداد ابن اسود الکندی ۴ عمار ابن یاسر جابر ابن عبد
الله ٥ حذیفة ابن الیمان ٦ ابو ایوب الانصاری ٧ قیس ابن اسد ٨ مالک

اشتر میثم تمار نوف بکالی کمیل ابن زیاد النخعی وعمرو خزاعی
حارث همدانی خزیمه ثابت قیس هلالی محمد ابن ابی بکر رضوان
الله علیهم اجمعین وبروایت دیگر رشید هجری وسهل ابن حنیف
وحجر بن عدی وطرماح ابن عدی داخلند وبروایت دیگر سلمان فارسی
اباذر غفاری مقداد ابن اسود الکندی جابر ابن عبد الله الانصاری
مالک اشتر النخعی اویس القرنی محمد ابن ابی بکر التمیمی حجر ابن عدی
الکندی عدی ابن حاتم الطائی عمرو بن الحمق الخزاعی عروة المرادی
عمار ابن یاسر العنسی صعصعة ابن صوحان العبدی عامر ابن واثلة الکنانی
احنف ابن قیس تمیمی حارث ابن قدامه سعدی خالد ابن معمر السدوسی
وخلق دنیا در بارهٔ مراتب انحضرت چهار طایفه شدند طایفهٔ اول
افراط کردند در باب محبت وغلو نمودند واورا خدا دانستند وطایفهٔ
دوم تفریط وتقصیر در حق او نمودند واورا ناسزا گفتند وطایفهٔ سیم
از راه عناد اورا اخفت دادند واورا در مرتبهٔ چهارم امام دانستند و
کوساله سامری را براو تقدیم دادند وطایفهٔ جلیله اثنی عشریه اورا
بلا فاصله بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله امام دانستند واناانکه خدا
میدانند چند فرقه شدند اول مفوضه اند میکویند که الله تعالی واکذاشت
اکثر کارها را بعلی علیه السلم مثل قسمت کردن ارزاق خلایق وتعیین

اجال

اجال ومیرانیدن بندکان وحاضر شدن نزد احتضار وتولد وغیر
امور انچه میخواهد وایجاد میکند وخدارا در انها دخلی نیست سبائیه
اصحاب عبد الله ابن سبا که از نصیریانست روزی عبد الله بانحضرت
کفت انت انت یعنی انت اله انحضرت خواست که اورا بکیرد او کریخت
وبسا باط مداین رفت حضرت لشکری فرستاد وبرخی از اصحاب عبد الله
را کرفتند واوردند انحضرت فرمود تا کودها کندند وخاشاک اوردند
وانهارا دران کودها کردند واتش زدند وسوختند درانحالت ایشان
کفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی که مارا باتش سوزانیدی وچون
انحضرت را شهید کردند کفتند که او نمرده است بلکه زنده است ودر
بالای ابراست ورعد اواز اوست وبرق تازیانه بزیر خواهد امد که
دشمنانرا بکشد وکویند انکه ابن ملجم ملعون اورا کشت علی نبود بلکه
شیطان بصورت علی شده کشته شد غرابیان از غالیان کویند
خدا جبرئیل را بعلی ابن ابی طالب فرستاد واو غلط کرده پیش محمد
رفت از جهة انکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که بغراب شبیه است
واستغفر الله لعنت کنند صاحب ریش را که جبرئیل است که وحی رسالت
را از علی بمحمد برد وبعضی کویند که او خداست شراقیان از غالیان اند
کویند که خدا در نبی وعلی وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله و

سلام علیهم فرود آمد و ایشان خدا اند و نمیریه از ایشان گویند که
خدا در علی تنها فرود آمد و او خدا است و هزاره و عریان مشعشع این
اعتقاد دارند و طایفه از ایشان به تخمیس قائلند که مراد سلمان و ابا
ذر و مقداد و عمار ابن یاسر و عمرو ابن امیه ضمری گویند این پنج نفر موکلند
بر مصالح عالم از جانب علی که او الهست و اول این مقدمه در بصره
واقع شد که هفتاد نفر زطکه هنود باشند آمدند و گفتند بزبان هندوی
که تو خدائی حضرت فرمود که من خدا نیستم بنده خدا ام ایشان قبول
نکردند و اصرار برین داشتند حضرت مالک اشتر را فرمود تا
چاهی کندند و ایشان را در انجا کرد و از دود همه را کشتند و انچه عوام
الناس و جهال و قلندران میگویند این است که انحضرت هفتاد مرتبه
نصیر را کشت و زنده کرد و او میگفت که تو خدائی بعد از ان ندا از جناب
خدا تعالی امد که یا علی کل دنیا بنده منند و این یک نفر بنده تو باشد تو
خدای او باش محض کفر و زندقه و افترا و دروغ است بر خدا و هر کس این
را باور میکند یا اعتقاد باین دارد کافر است و ابد الاباد در جهنم خواهد
بود و خدای تعالی شانه بی نیاز است از انکه شریک در خدائی داشته
باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا عدد ازواج مطهره حضرت
حضرت فاطمه زهراء بود و چون ان سیده زنان عالمیان در حیات بودند

حرام بود بر انحضرت که بر سر ان سیده زنان زن بخواهد و در این
قول تامل دارد و این از جمله خصایص است که اگر علی نمیبود حضرت فاطمه را
کفو و همنشینی نبود که در دنیا شوهر کنند و بعد از فوت انمعصومه
امامه بنت ابی العاص بن ابی العاص ابن الربیع که دختر زینب بنت رسول
الله است او را خواستند بموجب وصیت حضرت فاطمه و دیگر از
ازواج انحضرت لیلی بنت مسعود تمیمیه بود و اسماء بنت عمیس خثعمیه
و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنفیه که نام او خوله بنت جعفر
ابن قیس حنفیه است که چون ابی بکر ملعون لشکر بجنگ مسیلمه کذاب
فرستاد او را کشت و حنفیه را باسیری اوردند حضرت او را مسلمان
نموده ازاد ساخت و بعقد خود در اوردند و چهار نفر ایشان از حرایر
اند و حنفیه با هفتده نفر از ام ولد بودند عدد اولاد امجاد انحضرت
امام حسن و امام حسین صلوات الله و رحمة الله و سلام الله علیهما
و محمد الاکبر و عبید الله و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد
الاصغر و عبد الله و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط علیهم السلام
بودند و از اناث زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله
الکبری و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری و
رملة الصغری و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و

وام جعفر وحشانه ونفیسه که در صغر سن فوت شده بود و محسن
وشقیق که سقط شدند پس حسن وحسین وزینب کبری وام کلثوم
کبری از بطن بتول طاهره اند صلوات الله علیهم ومحمد اکبر از حنفیه است
وعبدالله وابوبکر از لیلی بنت مسعود است وعباس وعثمان وجعفر
وعبدالله از ام البنین بنت حزام ابن خالد است ویحیی وعون از بطن
اسماء بنت عمیس است که اول زن جعفر طیار بود برادر انحضرت وبعد
از شهادت جعفر ابوبکر زندیق ملعون او را خواست ومحمد بهم رسید
وانملعون اسما را طلاق داد وانحضرت وی را خاست ومحمد اوسط مادر
او امامه بنت ابی العاص است وام الحسن ورمله کبری از ام سعید بنت
عروه است ایشان که نام برده از زنان نکاحی انحضرت اند وباقی اولاد
مادر ایشان ام ولد است واما ام کلثوم را عمر ملعون بجبر وتعدی بعقد
خود در اورد وبمهر چهار هزار مثقال طلا ومهر او را فرستاد واو چهار
ساله بود چون از برادامن خود نشاند ام کلثوم دست انداخت وریش
عمر را کرفت وسیلی بر روی عمر زد انملعون را بد امد وکفت این از حبت
بنی هاشم است وفاضل هندی در کتاب خود چنین ایراد نموده وبعضی
کویند که جنیه ابن سحیقه است که در هر شب جمعه بفرموده امیر المؤمنین
در پهلوی عمر میخوابید وام کلثوم تنها میخوابید وبعینه این مثل حکایت

آسیه

آسیه زن فرعونست با فرعون عدد ولایات انحضرت مکه معظمه
بود ومدینه مشرفه ونجد وتهامه وحجاز وکوفه وسوادان وبصره و
جزایر وجزیره وموصل وحلب وانطاب ونجران ویمن وطایف ومصر
وقاهره وبیشا ومداین وساباط وتکریت وجبل عامل واهواز وشوشتر
وحویزه وفارس وبنادرات ودارابجرد واصفهان وقم وکاشان
ویزد ودیلم وطالقان وقزوین وساوج واستراباد وتمام خراسان
وبلخ ومکران وکرمان وسیستان وصابل وغزنین وهری وفرح
وکیلان ومازندران واذربایجان واردبیل وولایات لرستان
وکردستان واعراب ومردم بادیه ودی وشهرها وطوس وهمدان
ودماوند ونهاوند واهل فرس وروم وتاتار وکرکوک ودیار بکر
وساکنان دریای فارس وعمان ومخا وسعدیه ومسقط ولحسا
وقطیف وبحرین وصحار وصغار وعدن وجده وقادسیه ونهروان
وکنعان بغیر از شام وبیت المقدس واریحا ویرد وشالم واردن
وانطاکیه وعسقلان وانکوریه که بعنوان غصب با ولد الزنای
معویه بود وباقی ولایات مفتوحة الاسلام در تصرف انحضرت
بود سلوک انحضرت با رعایا واهل ولایات چون زمام خلافت
وفرمان در قبضه اقتدار ان مهر عزت وسپهر دولت بر کف کفایت

وامامت ایشان درامد تعدی وستم عثمان شیطان ازابواب
کیوان کذشته بود تمام ولات وعمال (غاملان) اورا ازهمه ولایات معزول
کردند بغیر از پادشاه یمن که او مومن وشیعهٔ انحضرت بود اورا معزول
نفرمود وبازوالی انولایت کردند واکثر روزها دربازارها میکردیدند
وتازیانه خود را بردوش مبارک خود کذاشته بودند ومردم را نصیحت
میفرمودند وازعذاب الهی میترسانیدند وترازو وکیل مردم درست می
کردند وحدود الله را جاری میساختند روزی غلام سیاهی نزد ان
حضرت اقرار بدزدی خود کرد حضرت فرمود تادست ان سیاه را
بریدند سیاه دست خود را برداشت وازقصر الاماره بیرون امد وکریه
میکرد وانحضرت را مدح میکفت ومیکفت مرا ازعذاب الهی نجات داد
یکی از اصحاب شنید وبخدمت انحضرت امد وعرض کرد که این غلام سیاه
شما را مدح میکند حضرت ان سیاه را طلبید ودست بریدهٔ اورا بجای
خود کذاشت ودعا فرمود ودست او بحال اول معاودت کرد وانحضرت
ازبازار کوشت میخریدند وبدست مبارک میکرفتند وبخانه می اوردند
ونمیکذاشتند که از ملازمان کسی بردارد ومیفرمود که ابو العیال احق
ان یحمل جهاد انحضرت بعد از وفات حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه واله اتفاق امت است که بیست وپنج سال وشش ماه خانه نشین بودند

وازمدینه مشرفه بجائی حرکت نفرمودند وسلطنت ظاهری انحضرت
چهار سال ونه ماه بود وحرب اول انحضرت جنک جمل است که انرا
قتال ناکثین کویند وطلحه وزبیر از برای امارة کوفه وبصره با انحضرت
بیعت کردند وچون نفاق ایشان بر انحضرت ظاهر بود حکومت ان دو
بلادرا بایشان نداد پس طلحه وزبیر نکث عهد کردند وبیعت انحضرت را
شکستند وعایشه ملعونه را بر یافتند وبرداشته ببصره رفتند وعامل
انحضرت را از بصره بیرون کرده بصره را بتصرف خود دراوردند ونفاق
خود را اظاهر ساختند ومیانهٔ انحضرت وناکثین حرب عظیم واقع
شد وهودج عایشه را بر شتر لوک که عرب انرا جمل میکویند بستند
وسوار شد ودر معرکه ایستاد واصحاب انحضرت هفتاد مرتبه شتر
عایشه را پی کردند وابلیس لعین باز شتر دیکر اورد وعاقبت الامر
انحضرت عایشه را طلاق کفت ومخالفین در کتب خود حکایت طلاق
را ایراد نموده اند صورت کتابت امیر المؤمنین بسوی عایشه ملعونه
اما بعد بدرستی که تو بیرون امدی از خانه خود در حالتی که عاصی
شدی بخدا ورسول او وطلب میکنی امری راکه ان جهاد وحرب است وجنک
را خدا از تو وزنان دیکر ساقط کرده وکمان تو این است که میخواهی
اصلاح کنی میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی میکردند

وسردار سپاه میشدند و کمان تو این است که طلب کننده خون عثمانی
و عثمان مردیست از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم ابن مرة و قسم میخورم
بجان و عمر خودم که عارض کردی بر خود بلا را و بار دوش خود کردی
معصیت کردی و انچه تو مرتکب شدی کناه او بزرکتر است از کناه کشندکان
عثمان و بخشم در نیامدم تا انکه مرا بخشم در اوردی و بجوش در نیامدم
تا انکه مرا بجوش در اوردی و حال انکه تو پیش پیش کشندکان عثمان بودی
و میکفتی اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش پهن را که عثمان
باشد خدا بکشد این ریش پهن را و تو اولی بدیت خون عثمان بودی و
خدا نهی کرده است زنان پیغمبر را از این امرها بایست که در خانه بنشینند
و بیرون نیایند و طلب امری که از ایشان نباشد نکنند زنان را بلشکر
کشی چکار از این غش و فریب که از تو صادر شده اسلام را هلاک کردی
و فرزندان خود را کشتی پس بترس ای عایشه از خدا و برکرد و بمنزل
خود برو والسلام جواب عایشه ملعونه ای پسر ابو طالب کار از
عتاب بدر رفته من باطاعت و فرمان برداری تو هرکز داخل نمیشوم
پس هرچه خواهی بکن و انچه از دستت براید تقصیر مکن پس انحضرت
محمد ابا بکر را فرستاد و کفت برو و بخواهرت بکو که از این غش و فریبی
که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بردار و اکر نه تو را طلاق

میکویم محمد که امد فایده نکرد برکشت و جنک در کرفت انحضرت محمد
حنفیه را فرستاد که برو و شتر عایشه را پی کن محمد که امد بنی ضبه سر راه
بروی کرفتند و او نتوانستند که بر شتر عایشه دست یابد برکشت جناب
امیر المؤمنین حضرت امام حسن را فرستاد و انحضرت امد و شتر
عایشه را پی کرد و دولت او را سرازیر و لشکرش منهزم شده او را کرفت
چون برکشت و بخدمت پدر بزرکوار امد محمد حنفیه خجل شد حضرت
بمحمد کفت ای فرزند دلکیر از این مباش که بر شتر عایشه دست نیافتی
تو فرزند منی و حسن فرزند رسول الله است در این تفاوت راه
بسیار است و خاصه و عامه بر این معنی اتفاق دارند که شاه ولایت پناه
عایشه را طلاق کفت و عامه میکویند که از این عمل چندان کریست که کور
شد و توبه کرد و حضرت توبه او را قبول کرد و نزد شیعه اصلی ندارد و
دروغ است اقرار کردن عایشه بتقصیر خود زمخشری علامه که از کبشتان
بزرک اهل سنت است در کتاب ربیع الابرار نقل میکند از جمیع ابن عمیر
که کفت داخل شدم بر عایشه پس با و کفتم که کی بود دوسترین مردمان
در نزد رسول الله صلی الله علیه واله و کی عزیز و کرامی تر بود نزد انحضرت
کفت از زنان نبود بغیر از زنان فاطمه زهرا صلوات الله علیها جمیع کفت
سؤال من از زنان نبود بلکه از مردان بود عایشه کفت شوهر فاطمه و چه

چیز منع میکند مرا و مرا باز میدارد از این که نگویم بحق خدا که اگر روزه
باشم و اگر ایستاده باشم که همین است که گفتم جمیع گفت پس چه بر این داشت
ترا که با او کارزار کردی پس عایشه روپاک را از سر فرو کشید و بروی
خود فرود آورد و گریست و گفت آری امری بود که جاری شد اما چون
جنگ تمام شد سی هزار کس از لشکر عایشه کشته شده بودند و چون
عایشه را گرفتند شاه جهان پناه فرمود تا او را داخل بصره کردند
پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه بشماتت عایشه بعمار گفت
یا ابا الیقظان کی همراه تو است گفت مالک اشتر عایشه گفت تو بودی
که این کارزار در معرکه با عبدالله زبیر کردی و او را بر خاک مذلت
افکندی و میخواستی بکشی مالک گفت بلی و اگر نه این بود که عبدالله زبیر
مردی پیر بود و بزرگ اولاد مهاجرین بود هر اینه او را میکشتم و راحت
میدادم مسلمانان را از دست او و عایشه گفت مگر نشنیده قول پیغمبر را
که فرموده که مسلمانرا نمیتوان کشت مگر آنکه بعد از ایمان آوردن کافر
شود و یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد و یا کسی را کشته باشد بحرام و
ناحق مالک گفت یا ام المؤمنین بیکی از این سه چیز که گفتی او را میکشتم
یعنی عبدالله مرتد شده بود و پسر خواهر عایشه بود پس مالک این شعر را
انشا کرد و گفت ؛ اعایش لولا انني كنت طاويا ؛ ثلاثا لالقيت

ابن

ابن اختك هالكا ؛ عشية يدعو والرجال تحوزه ؛ باضعف صوت
اقتلوني ومالكا ؛ فلم تعرفوه اذ دعاهم دغمه ؛ حذب عليه بالعجاجة
باركا ؛ فنجاه مني واكله وشابه ؛ والي شيخ لم اكن متماسكا مقالات
جناب مقدس امیر المؤمنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال
آراسته شد زبیر بمعرکه آمد و مبارز طلبید حضرت خود بمعرکه آمد و
زبیر ترسید و گفت یا امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمنم حضرت فرمود
بلی بعد از آن بزبیر گفت ای عبدالله چه بر این داشت ترا که این کار کردی
عبدالله گفت از برای طلب خون عثمان حضرت فرمود که تو و اصحاب
تو عثمان را کشتید پس واجب است بر تو که فدیه خون عثمان را بدهی و لیکن
قسم میدهم ترا بخدائی که نیست خدائی بجز او و فرو فرستاده است
قرآنرا بر پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و اله آیا یادت می آید از روزی که
رسول خدا بتو میگفت یا زبیر آیا علی را دوست میداری تو گفتی که از چه
چیز مرا باز میدارد دوست داشتن علی را چرا دوست ندارم او را و
او پسر خالوی منست پس حضرت رسول فرمود که زود باشد که بر
وی بیرون آیی و بیرون خواهی آمد البته و بروی خروج خواهی کرد و تو
ستم کننده خواهی بود بر او پس زبیر گفت اللهم نعم یعنی خداوندا چنین است
آنحضرت باز قسم را اعاده فرمود و گفت یادت می آید روزی که رسول

خدا صلی الله علیه وآله از بنی عبدعوف می امد و تو با ان حضرت
بودی و دست تو را کرفت و من استقبال کردم انحضرترا و بر او سلام
کردم انحضرت بروی من خندید و من بروی مبارک ایشان خندیدم
پس بتو کفت ای زبیر وامکذار پسر ابوطالب را هرکز و روزی باشد که تو
بروی بیرون ائی با او زبیر و تو ستم کننده باشی بر او زبیر کفت خداوندا
چنین است که تو میکوئی ولیکن از خاطر من رفته بود اکر این را زودتر بخاطر
من می اوردی بر تو خروج نمیکردم پس زبیر از معرکه برکشت عایشه کفت
یا عبدالله ترا چه بر این داشت که برکشتی و چه دیدی زبیر کفت این را دیدم
که خود را در موقف شرک ظاهر و اسلام نمی بینم و اسلامی بخود راه نمی
برم و من در کار خود نابینا شده ام و شک در امر خود بهم رسانیده ام
پس صف را شکافت و از میان لشکر بیرون رفت و بر کروهی از بنی تمیم
فرود امد و ان طایفه او را ضیافت کردند و بخواب رفت عمرو ابن جرموز
مجاشعی برخاست و سر او را برید و برای انحضرت اورد شاه ولایت پناه
فرمود که کی بتو کفت که زبیر را بکشی عمرو کفت تو بد امری بوده ما دشمن
تو را کشته ایم حال میکوئی چرا کشتی حضرت فرمود تا کردن او را زدند و
زبیر با قاتلش هر دو بجهنم رفتند و اما طلحه در جنک تیری ناکهان بر مقتل
او امد و بزبیر ملحق شد و در وقت رفتن بجهنم میکفت که خون هیچکس از

فرزندان ادم و صحابه رسول ضایع تر از خون ما نبود که ندانستیم که
ما را کشت جهاد با قاسطین که لشکر معاویه غاویه مسکن الهاویه اند
و این جنک در صفین موضعی است میانه کوفه و شام که واقع شد
بسبب انکه حضرت امیر المؤمنین ع ان حرامزاده را از امارت شام معزول
کرد و ان ملعون عزل را برخود قبول و قرار نداد و کفت مرا پسر عم
عثمان والی شام کرده اند و عثمان مقتول بظلم است و بعد او امیر المؤمنین
و خلیفه منم در امت و ان ملعون بیکروایت چهارصد هزار کس و کمتر هم
کفته اند و بروایت دیکر هفتصد هزار کس از بلاد و امصار و قبایل عرب
جمع کرد و پیراهن خون الود عثمان بی ایمان ملعون را بهمه جا میکردانید
و بهانه طلب خون او میکرد غرض که لشکر عظیم فراهم اورد و در صفین
عسکر شقاوت اثر خود را فرود اورد و بعد از رسل و رسائل بین الجانبین
هفتاد صف بسته شد و عسکر سعادت اثر انحضرت پنجاه و سه هزار
کس و بروایتی نود هزار کس بودند که اکثر ایشان چهارده ساله و بیشتر و
کمتر داشتند و چون پای مبارک در رکاب کذاشته سوار شدند و بلشکر
کرده خطاب فرمود که یکبار رفتند انانی که میکفتند پسر ابوطالب شجاع نیست و
الله که من از همه فرزندان ادم شجاع ترم اکر بدان ایشان را میکشتم هیچ یک
از ایشان بهم نمیرسید و ایه یخرج الحی من المیت را تلاوت فرمود و در شب

که این جنگ واقع شده وانشب را عرب لیلة الهریر میگفتند ووجه تسمیه
آن اینست که هریر جمع هره است وهره گربه را میگویند وبسگ هم گاهی
استعمال میکنند واز کثرت لشکر ضلالت اثر ملعون صدا و غلغله بنحوی
مابین اسمان وزمین پیچیده بود که وصف آن نمیتوان بیان نمود ودر این
جنگ حضرت مالك اشتر را سپه سالار فرمود وهاشم ابن عتبة ابن
ابی وقاص علمدار بود واو را مرقال میگفتند برای آنکه بسیار تند خو وتلخ
بود در کارزار ودر این جنگ اویس القرنی زره پوشیده بود وبا معویه
ملعون جنگ میکرد وخزیمة ابن ثابت ذو الشهادتین نیز زره پوش بود و
با لشکر کفر اثر معویه حرب عظیم نمودی ودر جنگ جمل زره نپوشید وشمشیر
در میان نبسته بود وبر پشت سر مبارك امیر المؤمنین ع نماز نکرد ومتردد
بود که حق ازین دو طایفه با کدام است وچون در این جنگ عمار یاسر
شهید شد دانست که حق با امیر المؤمنین است زیرا که از حضرت رسالت
شنیده بوده که مکرر بعمار میگفت که یقتلك الفئة الباغیة پس خزیمه شروع
بجنگ کرد واو با قلیلی از عظمای صحابه وتابعین شهید شدند رحمة
الله علیهم احوال عمار رضی الله عنه دران جنگ باین نحو نقل کرده اند
که او نود وچهار سال یا نود وشش سال داشت وزره پوشیده بمیدان
سعادت شتافت وبا لشکر انجر امزاده حرب میکرد وقریب بسیصد و

چهل

چهل نفر بجهنم روانه ساخت تا آخر بضربت ابو الغادیه مری از اسب افتاد
وسر مبارك او را ابن جوی سکسکی لعنة الله علیه برید وبرداشت وبا ابو
غادیه ملعون نزاع میکرد واو میگفت من کشتم واین میگفت من کشتم عمرو
عاص ملعون گفت این هر دو که با هم مخاصمه میکنند مخاصمه شما با آتش
است وبا آتش میروید این سخن بمعاویه مسکن الهاویه رسید بعمرو عاص لعین
اعتراض کرد وگفت چه میگوئی جماعتی که جان خود را فدای ما میکنند
واز برای ما جنگ مینمایند میگوئی هر دو بجهنم میروند ومخاصمه ایشان
با آتش است عمرو عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش ازین
جنگ به بیست سال مرده بودم ودیگر حضرت رسالت ص فرموده بودند
که آخر طعامی عمار جامی از شیر خواهد بود وآخر چنین بود که آنحضرت
فرموده بودند که جامی از شیر خورد وکارزار کرد تا بدرجه رفیعه
شهادت رسیدند واحمد ابن حسین بیهقی از صحیح بخاری نقل میکنند
که عبد الله ابن عمرو عاص بپدرش گفت که کشتند عمار را وبتحقیق که رسول
خدا فرمود که میکشند عمار را الفئة الباغیة عمرو عاص بمعاویه گفت که آیا
میشنوی که عبد الله پسر من چه میگوید این ملعون گفت همراه هر کس که
آمده واو را بکشتن داده خونش بگردن او است واهل شام نیز چنین
گفته اند واین سخن بعلی ع رسید پس آنحضرت فرمود از اینقرار رسول خدا

قاتل حمزه است که حمزه با او بوده و احمد ابن حنبل این را در مسند خود نقل
کرده است و گویند در این جنگ از لشکر معاویه علیه اللعنه سیصد و بیست
و پنج هزار کس کشته شدند و کمتر هم گفته اند و از امرای انحضرت مالک
اشتر بقولی و خزیمه ابن ثابت و اویس القرنی و هاشم مرقال و عمار یاسر
رضوان الله علیهم شهید شدند گویند که چون مالک را انحضرت دفن
کرد در حالتی که گریه میکرد تبسم فرمود از سبب ان پرسیدند فرمود نکیر
و منکر سوال از مالک نمودند خدا و رسول را گفت و چون با امام رسید
خشتی از لحد یا سنگی کند و با ایشان انداخت که حجت بر من میگیرید این است
امام من بالای سر من ایستاده خداوند ملکی فرستاد بر نکیرین که مالک حجت
خود را میداند و این قول نزد فقیر ضعیف است و اصح ان است که مالک را
انحضرت بپادشاهی مصر فرستاد و در عرض راه فوت شد والله
یعلم **غزوه** دیگر چون انحضرت از ماجرای صفین فارغ شدند
مقدمات حکمین واقع شد چنانچه شنیده خواهی بود که دوازده هزار
کس از لشکر انحضرت که عابدترین و صالح و قاری ترین اصحاب انحضرت
بودند از دین بدر رفتند مانند تیری که از کمان بجهد و انحضرت را
مواجهه و علانیه ناسزا گفتند که تو کافر شدی بخدا که بحکم راضی
شدی و حرب کردن با تو بر ما واجبست و چرا اسم خود را از امارت

مومنان اخراج کردی در حین نوشتن حجت و از لشکر انحضرت جدا
شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیری
را کشتند حضرت با چهار هزار کس بر سر ایشان رفت و عبدالله ابن
عباس را نزد ایشان فرستاد گفتند علی بیاید تا با او سخن گوییم پس ابن عباس
برگشت و انحضرت بمعرکه امد و عبدالله ابن کوا که سردار ایشان بود او
نیز بمعرکه امد و از انحضرت امان گرفت و ده نفر از رفیقان او نیز امدند
حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید و سبب دلگیری چیست عبدالله
نقل جنگ معاویه و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن
ابوموسی اشعری در حکم انحضرت فرمود با ابن کوا من بشما نگفتم که
اهل شام با شما مکر میکنند میباید عبدالله عباس بحکم برود شما
گفتید نباید و ابوموسی باید برود و من در اینجا تقصیری ندارم گناه
شما را باشد ابن کوا گفت راست گفتی یا امیرالمومنین و با ده نفر از اصحاب
خود از دین خوارج رجوع کرد و باقی لشکر متفرق شدند و عبدالله ابن
وهب راسبی و حرقوص ابن زهیر بجلی معروف بذو الثدیه برنگشتند
و امدند با لشکر در نهروان نزول کردند و ان موضعی است در حوالی بغداد
و بعضی گویند کرمانشاهان است و در اینجا باز انحضرت ایشان را موعظه
کرد و هشت هزار کس دیگر از ایشان برگشت و گفتند التوبة التوبة

و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکناری رفتند و بقیه خوارج
چهار هزار کس بحکم و زیاد ماندند و بحرب ایستادند و عبدالله بن
وهب و حرقوص گفتند ما این حرب را که با تو میکنیم نمیخواهیم مگر وجه الله
و روز قیامت را یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس آنحضرت این
آیه را تلاوت فرمود قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ
سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس آتش
حرب بلند شد و از چهار هزار کس لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و
از لشکر خوارج نه کس زنده بدر رفتند و سه هزار و نهصد و نود و یکنفر
کشته شدند و نه نفر بدر رفتند و بعضی گویند که لشکر خوارج هیجده هزار
کس بودند و این حرب را حرب مارقین گویند و از آن نه نفر که گریختند دو
نفر بسیستان رفتند و در آنجا وطن کردند و نسل ایشان بسیار شد
و دو نفر بعمان رفتند و مسکن کردند و قلاع و شهرها ساختند مثل مسقط
و جلفار و نزوه و بهله و هنوز از نسل اینها بقیه خوارج در آنجا باقیند
و دو نفر دیگر بیمن رفتند و اتباع ایشان مشهورند به اباضیه و خوارج
عمان از اباضی میگویند و دو نفر دیگر ببلاد جزیره رفتند و در آن بلاد ساکن
شدند و در موضع سن و کنار فرات وطن اینها است و یکنفر دیگر به
تلموزن رفت لعنهم الله و دیگر جناب آنحضرت با کسی حرب نکرد تا

از دنیا

از دنیا رحلت فرمودند **مذهب** خوارج لعنهم الله ایشان است هفتده
فرقه شدند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و عشانیه و یونسیه و
ثامنیه و مرثیه و غشلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و برغوثیه و
ضحاکیه و بنی شهلیه و ابتریه و ناصبیه و اصل ایشان پنج فرقه بودند ازارقه
و عجارده و نجدات و صفریه و اباضیه همه این ملاعین گویند امامت بشوری
بود و اختیار رعیت و سب حضرت امیرالمؤمنین ع و طلحه و زبیر و عایشه
و عثمان میکنند و شیخین را مدح میکنند و ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه را
دوست میدارند و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان مشرکند و اصحاب
صغایر فاسقند و همچنین کودکان اصحاب کبایر نیز مشرکند و مباحست خون
ایشان و اباضیه گویند هر که برخلاف ایشان باشد از اهل قبله اموال و سلاح
و هرچه در حرب حاضر کرده باشند تمام حلال و غنیمت بود بجز از فرزندان
ایشان و گویند دار مخالف ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان
و گواهی مخالف خود را با اهل ذمه جایز میدانند و هر که برخلاف ایشان
باشد با کودکان خود در جهنم اند و گویند هر مسلمانی که در دار کفر باشد
و اسلام ایشان ظاهر نباشد کشتن ایشان و نکاح و میراث ایشان
مباح بود و در جهاد ایشان نتوان توقف کرد و هرگاه توقف کنند کافر
شوند و کودکان مشرکان نیز باید زان در دوزخ باشند ابدا و گویند قتل

زانی مخالف واجبست ورجم نشاید کرد وگویند خیانت در امانت کسی
که خلاف ایشان است حلال است وردش لازم نبود وگویند نصاب در
سرقت معتبر نیست ودر اندک وبسیار قطع یدین واجبست وقضای
نماز حیض جنب دانند وتنباکو وقهوه را حرام میدانند وانچه گفتیم مذهب
ازارقه است وازارقه اصحاب نافع ابن ازرق الحنفی باشد وبا عبدالله عباس
بسیار مناظره کرد واز شجاعان خوارج است امد باهواز وبصره وال
انجا رفت وبا مهلب حرب کرد ومهلب اورا از بصره بیرون کرد وباز
باهواز رفت واز اهواز نیز بیرون کرد وبفارس شد واز فارس بکرمان
رفت صفریه از خوارج گویند اولاد مشرکان باید زان دو جهنم نمانند
وگویند دار مخالفان دار کفر است هرکه در انجا اقامت کند کافر شود
وانیز ومن الناس من یعجبک تا اخر در شان اعدا ودشمن علی میدانند
وانیز من یشری نفسه ابتغاء تا اخر در شان انحضرت نمیدانند وگویند
اولاد مسلمانان وکافران ومشرکان را نه ولایت ونه برائت است تا وقتی
که ایشان را باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشان لازم بود والا
برائت از ایشان واجبست وقتل لازم بود وگویند تارک نماز کافر است
از جهل واز علم فاسقست وگویند وطی غلام که در دار الحرب اسیر کنی
حلال است باوطی بر یهود ومجوس ونصاری عجارده گویند امامت زن

درست

درست بود چون قیام بان توان نمود ومردان اقتدا باو میتوانند کرد
هرگاه ازین با مخالف خود حرب تواند نمود وواجبست زکوة نزد او بردن
وگویند غزاله بنت شبیب امام بود نجدات از اولاد نجد بن عامر ابن عبد
الله الحنفی است واز رؤسای خوارج است ودر مکه امامت میکرد در
مقابل عبدالله ابن زبیر دو سپاه واز عبدالله زبیر طلب امارت نجد می
کرد ونافع ابن ازرق وخوارج بعبدالله گرویدند ودر اخر برگشتند وبا یک
دیگر خلاف کردند واز نجد بیمامه رفت ونافع ببصره رفت وسبب خلاف
این بود که نافع میگفت تقیه نشاید کرد واز جهاد نمیتوان نشست که کفر
بود ونجد میگفت تقیه روا باشد ونجدات گویند معرفت خدای عز وجل
ورسول او وخون مسلمانان را حرام دانستن ومال ایشان را حرام دانستن
وتحریم غصب واقرار کردن بانچه حق تعالی فرستاده واجبست وغیر انچه
گفتیم که از شارع متلقی شده دانستن ان واجب نیست وگویند هرکه
باجتهاد خود چیزها را حلال کند انچیزها که حرام بود رواست وهرکه گوید
این مجتهد غلط گفته مستوجب عقاب باشد وبگوید که جایز بود مجتهد
را عذاب کنند او کافر بود زعفرانیه از حفصیه خوارج اند گویند که میان
شرک وایمان یک خصلت است وانمعرفت است وهرکه معرفت خدا حاصل نکرد
واز معرفت رسول بیگانه باشد واز احوال روز قیامت وثواب وعقاب

جاهل بود و مرتکب شود بعبادت بدون معرفت کافر بود اما نه کافر
که معذب باشد **یزیدیه** از خوارج گویند خدا تعالی رسولی بعجم میفرستد
و از اسمان کتابی نیز بوی میفرستد که هر چه باید در انجا باشد و شریعت
حضرت رسول منسوخ شوند و گویند ملت صابیان که خدا تعالی در قران
یاد کرده این ملت است و درست است و گویند هر کس گواهی دهد از اهل
کتاب بنبوت حضرت رسالت هر چند که مسلمان نباشد بهشت او واجب
شود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق الا باشاره که قائم مقام خبر باشد
اگر چه او را وقوف دران شریعت نباشد و دیگر گویند که خدا را روا بود فرستادن
رسولان اگر چه ایشانرا معجزه نباشد و قومی گویند که هر گاه خبری بوی
رسد که سرکه حرام است و قبله کردانیدن واجب باید قبول کرد و اعتقاد
نماید و قومی گویند واجب نیست رفتن بنماز جمعه بلکه بنماز جماعت و
هیچ اسباب طاعت درست نیست الا عین طاعت که معرفت حقست و گویند
اگر کسی رو به بیت المقدس نماز کند نمازش درست است زیرا که ان نیز قبله
است و جمهور ایشان گویند جمله عالم فانی شود و انچه خدا تعالی در عالم
افرینش کرده نماند و هلاک شوند و عود انها است **ضحاکیه** و **واقفیه**
گویند که روا بود مسلمان کنیزک بکافر فروختن و چون در دار تقیه بود
نکاح زن مسلمه را بکافر درست بود و عکس هم جایز میدانند و اگر

دار ازان خوارج باشد درست نبود **بن میمله** گویند دار دوتا ست دار
ایمان و دار کفر دار ایمان بلاد خوارج است و گویند که هر کس کبیره
ازاو سر زند پیش ازانکه او را بوالی برند که او را حد زنند کافر نگوئیم
و بعد از حد انرا کافر گوئیم و گویند هر گاه امام کافر شود رعیت نیز در
کناه با امام شریکست و گویند هر شرابی که اصل ان حلال بود و کسی
بخورد و مست شود و ترک نماز کند و خدا یا انبیا را دشنام و ناسزا گوید
دران مستی کافر نشود و هیچ کناه بر او ننویسند **اخنیه** گویند دختر مسلمان
را بکافر میتوان داد و از کافر بمسلمان و گویند هر سکری که بان ترک ایمان
یا ارتکاب کبایر بود حرام است **شمراخیه** گویند خون صوفیه در سر ریختن
حرام است یعنی در پنهانی و در اشکارا حلال است و خون مخالف ایشان
را در دار تقیه حلال میدانند و جز وشر را گویند برضای خدا است و هر
زن که بخواهش ایشان نباشد نکاح او را حرام میدانند و اسبان این
مسلمه از خوارج است گوید خدا تعالی بخلق ماند در اعضا و جوارح و
رشیدیه و عوفیه نیز بر این اعتقاد رفته اند و اضافه برین گویند که
هر ان زرعی که از اسمان بخورد دران ده یک زکوة واجب بود بر انکسانی
که در اطراف مسلمانان ساکنند و شریعتی ندانند و بر انها واجب است
که بکیرند و معذورند که تکلیفی بر ان جماعت واجب نبود کر برافتد تخم

خبر غالم کلستان میشوند عمر شریف انحضرت صلوات الله علیه
انچه مشهور است شصت و سه سال بوده و شهادت باسعادتش
در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت واقع
شد بضربت عبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه و بمعاونت
وردان ابن مجالد و شبیب ابن بجره و اشعث ابن قیس و قطامه بنت اخضر
لعنهم الله و بعضی شصت و پنج سال عمر شریف انحضرت را نقل کرده اند
و در مکه معظمه بیست و سه سال توقف داشتند و در ان وقت ده سال
از عمر مبارک انحضرت کذشته بود که حضرت رسالت مبعوث به پیغمبری
در رسالت شدند و چون شروع بجهاد کردند شانزده ساله بودند و چون
نوزده ساله شدند شجاعان عرب را کشتند و چون در خیبر را کندند
بیست و دو سال از عمر شریفشان کذشته بود و مدت سی سال امامت
انحضرت بود و مدت دو سال و چهار ماه ابوبکر لعین غصب خلافت ان
حضرت را کرد و یازده سال عمر ملعون علیه النیران و دوازده سال سلب
ایمان عثمان لعنة الله علیهم الفاسقین و در کتاب فرحة الغری از حضرات
صادقین صلوات الله علیهما شصت و پنج سال عمر شریف انحضرت را
نقل کرده اند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مبعوث برسالت
شدند انحضرت دوازده ساله بودند و سیزده ساله در مکه معظمه

ماندند و ده سال در مدینه مشرفه و سی سال بعد از وفات حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و اله در حیاة بودند و مزار کثیر الانوارش در
ظهر کوفه در تل غری واقع شد که الحال معروفست بنجف اشرف وقایع
بعد از شهادت انحضرت صلوات الله و سلامه علیه چون انجناب
مستطاب بریاض قدس ارتحال فرمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای
ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و بنیاد تقوی و خداشناسی از پا درافتاد
شیعیان و مومنان خار و زار و ضعیف و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت
و الویه ظلم و عداوت بسوی اهل بیت رسالت بلند شد و خلایق از جاده
متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت به تیه ضلالت و کمراهی و غوایت
ال ابوسفیان در امدند و جمهور امت و عامه ناس بلکه کافه خلایق از خاص
و عوام و وضیع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی
بلاد و امصار از عرب و عجم رو بدرکاه شقاوت پناه معویه مسکن الهاویه
علیه اللعنة اوردند و تقرب باو ملعون جستند و ال زیاد و ال مروان پسر
ابوسفیان را بامامت و پیشوائی برداشتند و بنی امیه لعنهم الله را خدایان
خود دانستند و عبادت و بندکی ایشان را اختیار کردند و ابوسفیان جد
مومنون و هند زانیه مادر مومنون و معاویه خالوی مومنون و ابن زیاد
زانا یب و وکیل خدای جهان خواندند و ایشان را امیر المومنین و خلیفة الله

وخلیفة الرسول گفتند وطاعت ایشانرا با طاعت خدا و رسول
برابر دانستند وبدوستی ومحبت ایشان فخر ومباهات میکردند و
خلایق همه بمعاویه علیه اللعنة گرویدند وان ملعونرا امیر ستیدند و
چون آنحرامزاده در خلق جهان استیلا وغلبه بهم رسانید ومعرکه را
خالی دید بیمانعی پادشاه شد مرتدان صحابه وتابعین خود را امر نمود که
احادیث در مدح خلفای ثلثه لعنهم الله وضع وانشا نمایند وستایش
کنند بنی امیه را وفضیلت وبزرگواری برایشان قرار دهند وبزبان
ها مدحت ایشانرا جاری سازند پس بعد از ان امر نمود خلایق را که
امیر المؤمنین علی واهل بیت ایشانرا لعنت کنند وافترا ناحق بانها
ببندند ودشنام وناسزا بگویند لاجرم خلق دنیا از عرب وعجم وترک
وتاجیک این را قبول کردند واوامر ونواهی آنملعونرا مطیع ومنقاد شدند
ووجوه عرب وعجم واشراف واعیان ورئیسان جمیع بلاد وامصار را
بضرب شمشیر وخروار زر ودراهم ودینار ذلیل وخوار ومنقاد خود
گردانید ودر روس منار ومنابر ومساجدهای شهرها وقریهها ناسزای
اهل بیت را گویند وایشانرا سب نمایند وهر صبح وشام در روس
منبرها وایوانها ورواقها افترا وکذب وانچه درحق ایشان روا نباشد
ندا کنند وهر کس که متهم بدوستی ایشان باشد اورا بکشند وهر کس

دشمنی

دشمنی ایشانرا اظهار نماید وعداوت نسبت باهل بیت ظاهر کند
اورا معزز ومکرم دارند وجایزه وانعام ووظیفه وعطاها دهند وهر
که بیتی در هجو اهل بیت ویا مدح بنی امیه بگوید دهن مجلس اورا پر از
زر کنند وبهر بیتی هزار دینار انعام دهند وبهر حدیثی دو هزار دینار
بدهند خلق دنیا تمام باین افعال قبیحه قیام واقدام نمودند وباین وسیله
ها تقرب بدرگاه آنملاعین یافتند وبدرک اسفل واصل شدند وروز
بروز زر وزیور وزخارف یافتند وبتهمت رفض وتشیع مؤمنانرا
قریب بپنجصد هزار کس کشتند ودر ایام شقاوت فرجام آنملعون ازل
وابد توامان خلق بسیار زیاد از حساب وشمار از مردان وزنان واطفال
پایمال سم ستور لشکریان آنملعون شدند وخانهها وولایتها را خراب
کردند واتش زدند وجماعت بسیار از منازل ومکان خود جلای وطن
نمودند وشدت تقیه بجائی وحدی رسید که اگر کسی اسم مبارک علی
را خواسته بر زبان جاری وظاهر سازد وبا کسی که ده سال وبیست سال
اشنا ودوست ومصاحب بوده واورا شیعه میدانست بخانه او می امد
وخالی از غیر در زیر زمین میرفتند ویکدیگر را قسمهای مغلظه میدادند
وقران درمیان میگذاشتند که سر یکدیگر را فاش نکنند وبعد از ان سر در
گوش یکدیگر میگذاشتند ونام مبارک انحضرت را اهسته میبردند وصحبتی

میباشند و علی هذا القیاس به بینید که حال مردمان در ازمنان چگونه
و بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار ماه به پنجاه که بود مشهور
است که در زمان کفر بنیان بنی امیه لعنة الله علیهم اجمعین مردم خوارزم
کاز مملکت ارگنج باشند و اهل ری هر روز از این دو ولایت
هزار دینار بجمال خود می دادند و لعن نکردند و اهل اصفهان و اسفراین
و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز
ناسزا گفت و مردمان را منع میکرد از تبرای امیر المؤمنین علیه السلم و فدک را
بحضرت امام محمد باقر رد کرد و تا او در حیوة بود انحضرت و سایر اقارب
و سادات علوی معزز و مکرم بودند و خمس و غنایم و خزاین و اموال خود
را به سادات میداد و هر سال مبلغهای خطیر برای حضرت میفرستاد
و بعد از ان از خلفای ناحق کسی چنین سلوک نکرد و بنی امیه خلق را بضلالت
و گمراهی انداختند تا روز قیامت و این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند
یکی در ابتدای غصب خلافت بود که عمر علیه اللعنة مصدر خلافت شد
و خلق را بمتابعت و بیعت گوساله سامری ابوبکر ملعون اغوا نمودند
دوم در ایام سلطنت معاویه غاویه مسکن الهاویه بود که همه خلایق
باو اقتدا و بیعت کردند و سیم که خلق جمعیت کردند در قتل امام حسین
و باعث شدند که بنی امیه لعنهم الله خلافت را از میان بردند و این است

که

که هنوز میرود ذکر سلطنت امویان علیهم اللعنة والنیران چون فرزند
هند را به مقلد امور حکومت و خلافت شد چند کلمه از احوال خسران
مال معاویه ملعون مسکن الهاویه را بیان مینماید که متفق علیه عامه است
و با وجود عداوت و عناد او با شیعیان بدین صفات که ترقیم یافت
انملعون را مؤمن میدانند و انملعون اول کسی بود که در اسلام خلاف و
خلافت کرد و شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را بمیراث نهاد
و بیزید علیه اللعنة داد و اول کسی بود که بظاهر زنا کرد با ذات القلائد
زوجه زیاد حرامزاده و این چنین بود که زیاد او را طلاق داده بود و معویه
او را در عده زیاد بنکاح خود در آورد و اول کسی بود که اهل اسلام را
غارت کرد و اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که
سر حجر بن عدی را با سایر شیعیان و مسلمانان بر نیزه ها کرد و اول کسی بود
که سب و شتم امیر المؤمنین را حلال دانست و اول کسی بود که احادیث
تهمت برای اهل بیت رسالت وضع نمود و اول کسی بود که حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را نسبت بدی داد و اول کسی بود که لشکر بر مسلمانان
فرستاد مثل ضحاک ابن قیس را با سه هزار کس و زیاد ابن ابیه را با صد و پنجاه
هزار کس و بشر بن ارطاة را نیز با چهل هزار کس باطراف عالم پهن کرد تا هر جا شیعه
باشد بکشند و اول کسی بود که سعی میان صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی

بود که شرب خمر را حلال داشت و اول کسی بود که در مجلس او ساز نواختند
و اول کسی بود که میل بخوردن گوشت خنزیر نمود و اول کسی بود که بلند دیر
و مکر کتابت نوشت و اول کسی بود که تشبیه با کاسره و فراعنه نمود و
یساول و قهرمانان باز داشت و اول کسی بود که جلاد مقرر کرد و اول کسی
بود که بموت مسلمانان شماتت نمود و امر نمود که مردم شام بموت علی ع
عید کنند و شادی کنند و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت
نام نهاد و میگفت که مردم بتان میساختند و بهند و سایر بلاد میبردند و
میفروختند و در عوض متاع می آوردند و اول کسی بود که اسیر مسلمانان
را فروخت و اول کسی بود که با مشرکان بی اخذ جزیه صلح کرد و اول کسی بود
که زندان و محبس ساخت و اول کسی بود که خواجه سرایان باز داشت و اول
کسی بود که ریش تراشید و شارب گذاشت و از بدعت آن ملعونست که
اهل روم تراش میزنند و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهة کبر
و عظم شکم و اول کسی بود که استلحاق بیگانه بخود نمود و زیاد ابن ابیه را برادر
خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کند و از اساس و بزرگتر کرد اند و از
آجر ساخت و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد اند مثل سمره ابن
جندب و ابوهریره و انس و براء ابن عازب و زید بن ارقم و عایشه که آنها
که احادیث در مذمت امیر المؤمنین وضع کنند مشهور است که معاویه

روزی

روزی زری نزد ابوهریره فرستاد که حدیثی طرح کن از برای من تا اهل
شام مرا اعتبار کنند ابوهریره در منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که
فرمود معاویه خالوی مؤمنان است و از این چند روزی گذشت ابوهریره
ملکی در طایف با مردی بشراکت سبزی کشته بود و بیازار مؤمنان در منی
آورده که بفروشد و آن سبزی کساد بود و کسی نمیخرید آن ملعون حدیثی ساخت
با این مضمون که پیغمبر خدا وقتی که فتح مکه نمود این سبزی را تعریف کرد و گفت
هر کس بخرد و بخورد این سبزی را دوا و شفا است و برکت است مردم که
این را شنیدند سبزیها را بقیمت اعلا خریدند و درم و دینار بسیار
بر ابوهریره رسید و رسد شریک خود نداد این خبر بمعاویه رسید کسی نزد
ابوهریره فرستاد که خدا بینی ترا بخاک بمالد ای ملحد دروغ زن کجا و کی
پیغمبر تعریف این سبزی را کرد و گفت دوا است جواب فرستاد روزی
که میگفت معاویه خالوی مؤمنانست و بعضی گویند برنج بود و آن
ملعون اول کسی بود که انحراف آیات قرآنی را نمود روایت کرده است
سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبد الحمید ابن حدید و در شرح
نهج البلاغة که معویه ملعون صد هزار درهم از برای سمرة ابن جندب
فرستاد که این آیه که در مذمت خودش و بروایتی در مذمت عبد الرحمن ابن
ملجم مرادی لعنه الله نازل شده در ذم حضرت امیر المؤمنین بیان کند

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ
وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وایه دیکر وَاِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ
يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وایه که در لیلة الغار در
مدح انحضرت نازل شده درباب ملعون ابن ملجم نقل نماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ سمره ملعون
قبول نکرد معویه دویست هزار درهم فرستاد قبول کرد وایه را چنین بیان
کرد بخاطر خواه معویه علیه اللعنه وعامه ملاعین کویند که معویه مجتهد بود
وانچه کرد حق بود واکر خطا کرد باز یکصواب دارد سلطنت انملعون از قبل
عثمان علیه اللعنه بود وهفده سال امارت شام را کرد وپادشاهی او
منفرد براسه نوزده سال وسه ماه شد وبیست سال هم کفته اند در سنه
شصت هجری بجهنم واصل شد وبعد ازان ملعون ازل نشان یزید علیه
اللعنه والعذاب الشدید سه سال کتر حکومت کرد وبعد ازان معویة ابن یزید
بقولی ضعیف چهل روز حکومت کرد وبعدان مروان ابن الحکم در سن شصت
ویکسالی بحکومت نشست وده ماه سلطنت کرد وبعد ازان عبد الملک
ابن مروان بیست ویکسال حکومت کرد وبعد ازان ولید ابن عبد الملک نه سال
وشش ماه حکومت کرد ودر زمان انملعون بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و
کابل مفتوح شد وبعد ازان سلیمان ابن عبد الملک دو سال وهشت ماه

حکومت

حکومت نمود وبعد ازان عمر بن عبد العزیز سلطنت کرد ومادر او ام
عاصم بنت عمر خطابست در لعن کردن او اکثر امامیه توقف دارند وبعد
از او هشام ابن عبد الملک نوزده سال ونه ماه ده روز سلطنت کرد
وبعد او ولید ابن عبد الملک ثانی اندک روزی حکومت کرد وبعد ازان
مروان ابن محمد معروف بحمار پنجسال وسه ماه حکومت کرد وعرب سر سال
صدم هجری را حمار کویند ازین جهت انسلک ملقب بحمار بود ودولت بنی امیه
تا اینجا بود واز پادشاهی معویه علیه اللعنه تا انقراض دولت ایشان نود کم
یکسال بود واستیلا وغلبه وطغیان ایشان هزار ماه بود که هشتاد وسه
سال وکسری باشد فضایح بنی امیه لعنهم الله در زمان جاهلیت کافر
ومشرک وزانی واکل الربا وبت پرست بودند وابو سفیان صخر ابن حرب
بنی امیه که رئیس ایشان بود چندین مرتبه لشکر بر سر رسول خدا صلی الله
علیه واله اورد وجنک کرد وانحضرت را هجو کرد وعاشق بود بر هند زانیه
بنت عتبه ابن ولید وشب وروز در خدمت او بود وباصطلاح رندان
دستکیر او بود وانملعونه هر وقت اراده جماع داشت که مردمان با او بکنند
علم بر بام خانه خود بر پا میکرد وخلایق بخانه او می امدند وکار خود را میساختند
وبعضی کویند همیشه علم بر بام خانه او ملعونه بود واز صاحبان علم مشهور
است بزنا در روزی مصاف کرد چهل مرد را از خود راضی کرد والعهدة

علی الرّاوی واز صاحبان علم مشهور بزنا ختمه مادر عمر خطابست و
بعضی اروی مادر عثمان را سیمین این زنان گرفته اند وبعضی بجای
اروی ام طحال را گرفته اند وابو سفیان ملعون چون مسلمان شد
منافق بود وعتبه ابن وقاص هم از بنی امیه بود که رباعیات حضرت رسالت
را در روز احد شکست وصاحب علم بود وحکم پدر مروان ملعون
هفتاد بیت آنحضرت را هجو کرد وآنحضرت ابو سفیان وحکم را در مواطن
بسیار لعن کرده اند ومروان ملعون که متولد شد حضرت او را
وزغه یاد کردند وهمچنین عایشه نیز او را وزغ خوانده اند وبروایت صحیحه
حضرت رسالت هفت مرتبه معویه را لعنت کرده است واین ملعون
در اول مؤلفة قلوب بود وچون اسلام آورد منافق بود واز جمله اصحاب
عقبه است که دبها را انداختند که شتر حضرت رم کند وآنحضرت را
بیندازد وبت در گردن داشت این ملعون وشراب در شکمش بود که
بجهنم رحلت نمود وشجرۀ ملعونه که خداوند عالمیان در قران مجید یاد
فرموده بنی امیه اند وزیاد از بنی امیه است که ولد الزنا است وپدرش معلوم
نیست واز این جهت او را زیاد ابن ابیه میگویند وچون ابو سفیان با سمیه
مادر او زنا کرد زیاد ملعون را نسبت بخود داد به نسب خود ملحق ساخت
وعبد الله ابن زیاد از مرجانۀ زانیه بهم رسید وعقبه ابن ابی معیط هم ولد

بود

بود آن اهل صعود ومعویه نیز او را با نسب خود ملحق ساخت وولید ابن
عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معویه نماز صبح را در مستی چهار رکعت
گذارد وگفت امروز نشاط دارم ونماز را زیاد کردم واین آیه اَفَمَن کانَ مومِناً
کَمَن کانَ فاسِقاً لا یَستَوُونَ در باب ولید ملعون نازل شد ومسلم ابن
عقبه کعبه را خراب کرد وام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان که خدای
تعالی او را حمالة الحطب در قران یاد کرده وسورۀ تبت در ذم او نازل
شده وعبد الله ابی سرح طرید آنحضرتست که اطراف آیات قران مینمود
وغفور رحیم را غفور حلیم مینوشت ومغیرة ابن ابی العاص که عم عثمان
است آنحضرت او را طرید نمود وعثمان از بنی امیه است لعنة الله علیه که
چهل هزار مصحف را سوخت وخزانه وبیت المال را بر بنی عاص قسمت نمود
وعبد الله ابن مسعود را کشت وابو ذر را اخراج از مدینه نمود وبربذه
فرستاد وعمار ابن یاسر را آنقدر زد که علت فتق بهم رسانید ودیوان
ظلم را در مسجد رسول الله کرد وحجاج ابن یوسف از بنی امیه است در ایام
حکومت خود صد وبیست هزار علوی وفاطمی وشیعی را کشت وبا فاروقی
سنیان کو بندهم کفو بود وعلت ابنه داشت وچون حجاج ملعون بجهنم
رفت هشتاد هزار کس سید علوی وشیعی در حبس او حرامزاده بودند
وبنی امیه لعنهم الله اینها بودند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله منجنیق

ساختند وخانهٔ کعبه را خراب کردند وسوختند ونجاست ریختند و
زنان ایشان فاطمه مشهور بزنا بودند وانجماعتی بودند که اولاد حضرت
رسالت را کشتند وذریت انحضرت را اسیر کردند وسب امیر المؤمنین و
فاطمه را میکردند وشرم وحیا از حضرت رسالت پناه نکردند که صد هزار
لعنت خدا ورسول وجمیع ملائکه وخلقان بر انجماعت باد بدین چند کلمه از
احوال شقاوت مال ایشان را بیان نمود وسلطنت از ایشان انتقال بعباسیان
کردید وایشان نیز با اهل بیت رسالت انچه خواستند از عداوت وقتل بجا
اوردند وکوتاهی نکردند وحضرات ائمهٔ معصومین را شهید کردند وبا
وجودی که جعفر وهرون ومامون علیهم اللعنه شیعه بودند بکردن خود
واقرار بامامت خلفای ثلثه نداشتند امّا از کافر بت پرست بدتر بودند
وباقی از بعد مامون مالکی مذهب شدند ذکر سلطنت شقاوت
اساس بنی عباس لعنة الله علیهم ایشان سی وهفت تن بودند وخروج
دولت بیسعادت ایشان از زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور امیر
هلاکو خان ابن جوجی چنگیزی ومدت ملک ایشان پانصد وبیست و
دو سال وسه ماه کشید اوّل ابو العباس محمد ابن علی ابن عبد الله ابن عباس
بود چهار سال وچهار ماه سلطنت نمود وبعد او ابو جعفر منصور دوانقی
بیست ودو سال سلطنت کرد وبغداد از بنای اوست ووجه تسمیهٔ او

بدوانقی انست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد وبغداد را
بنا کرد برای اخراجات او بهر نفری از رعایا دانکی نقره حواله کرد از ان
جهة موسوم شد بابو الدوانیق وجناب حضرت صادق صلوات
الله علیه معاصر انملعون بود وانحضرت را بزهر شهید کرد وبعد از او
مهدی ابن منصور که اورا هادی نیز میگفتند یازده سال وچند روز
سلطنت کرد وبعد از او موسی ابن مهدی یکسال وسه ماه کرد وحضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه معاصر او بود ودعای جوشن صغیر
که در میان شیعه مشهور است انحضرت از برای دفع انملعون خواند
خدا اورا کشت وبعد از او الرشید هرون حکومت نمود بیست وسه سال
خلافت او کشید وانملعون حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیه
را در بغداد سیزده سال در حبس خود نگاه داشت ودر اخر یحیی ابن
خالد برمکی وزیر خود را فرستاد وانحضرت را زهر داد وانچه قلندران
میگویند انحضرت را سرب ریختند ودر اب شط انداختند وچوپانی ان
حضرت را بدر اوردند واین اصل ندارد وبعد ان المامون بالله ابن عبد
الله ابن هرون الرشید بیست وپنجسال پنجاه وپنج روز سلطنت نمود
وحضرت امام رضا صلوات الله علیه را ولی عهد خود کرده اند وبالاخره
بتهمان شد وانحضرت را بزهر شهید کرد المعتصم بالله ابو محمد اسحق ابن

هرون شهر سرمن رای که سامره است از بنای اوست چون بغداد
تنگ بود از برای سپاه سامره را ساخت و عسکر نیز میگویند و معتصم را
خلیفه مثمن میگویند زیرا که در سنه ثمانین ومائه متولد شد ودر شهر شوال
وثامن خلفای عباسیه است وثامن اولاد عباس است وهشت فتح
بردست او ظاهر شد وهشت کس از ملک زادگان عجم در خدمت وی
کمر بستند وهشت پسر داشت وهشت دختر ومتروکات او هشت
هزار هزار دینار طلا وهشت هزار هزار درهم نقره بود وهشتاد هزار
اسب وهشت هزار غلام وهشت هزار کنیز داشت وهشت قصر
بنا کرد ومدت چهل وهشت سال وهشت ماه وهشت روز عمر کرد
وحکومت او بیست وسه سال بود الواثق بالله هرون ابن معتصم پنج سال
ونه ماه وسیزده روز سلطنت کرد المتوکل علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم
ملعون بود که هفده مرتبه آب بکربلا بست وگاوبند وخویش فرستاد
که شیار کنند واثر قبر آنحضرت را محو نمایند وآب از حایر بقدرت الله تعالی
شانه پیشتر نرفت وزایران حضرت را آن ملعون میکشت ومنع از زیارت
مینمود وسب اصحاب العبا را میکرد پسرش منتظر بغنوی معلمش که شیعه بود
متوکل را با فتح ابن خاقان وزیرش بضرب شمشیر بدبئس المصیر روانه ساخت
وبالاشاره معلمش قصد قتل او را نمود ودر حین کشتن سعید حاجب

خودرا

خود را بروی او ملعون انداخت وگفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زندگی
نمیخواهم وندیمی داشت خود را بزیر تخت انداخت وگفت یا امیر الفاسقین
من بعد از تو زندگی نمیخواهم ندیم جان بسلامت بدر برد وحاجب را بمتوکل
ملحق ساخت وعمارت جعفریه سامره از بناهای اوست ومدرسه
غریبه در بغداد از بنای اوست مدت چهارده سال ونوزده روز حکومت
کرد المنتصر بالله محمد ابن متوکل عمرش بیست وپنج سال بود که پدرش را از
دشمنی امام حسین خلاص کرد واو را کشت بعد از پدر یکسال حکومت کرد
وبعضی نصف سال گفته اند المستعین بالله محمد ابن معتصم سه سال ونه
ماه سلطنت کرد المعتز بالله محمد ابن جعفر متوکل سه سال وشش ماه و
بیست روز حکومت کرد المهدی بالله ابو عبد الله محمد ابن واثق یازده
ماه وهفده روز سلطنت کرد المعتمد بالله احمد ابن جعفر متوکل بیست
وسه سال حکومت کرد وحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در
زمان او غیبت اختیار فرمودند المعتضد بالله ابو العباس احمد ابن موفق
نه سال ونه ماه ونه روز سلطنت کرد المکتفی بالله علی ابن احمد معتضد
شش سال وشش ماه وشانزده روز حکومت کرد المقتدر بالله ابو الفضل
جعفر ابن احمد معتضد بیست وچهار سال ویازده ماه وشانزده روز
سلطنت کرد القاهر بالله ابو العباس محمد ابن جعفر مقتدر شش سال و

دوماه وده حکومت کرد المتقی بالله سه سال ویازده ماه حکومت
نمود المستکفی بالله ابو القاسم علی ابن مکتفی یکسال وچهار ماه حکومت
نمود المطیع بالله فضل ابن جعفر مقتدر بیست ونه سال وپنجماه سلطنت
کرد الطایع لله ابو بکر عبد الکریم ابن مطیع هفده سال ونه ماه وشش
روز حکومت کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و
یکسال وسه ماه یازده روز حکومت نمود القائم بامر الله ابو جعفر ابن
عبد الله ابن احمد قادر چهل وچهار سال وهشتماه وده روز سلطنت
نمود المستظهر بالله ابو العباس احمد ابن مقتدی بیست وپنجسال و
کسری حکومت نمود المسترشد بالله المستنجد بالله عبد الله ابن یوسف
ابن محمد ابن احمد مستظهر هر دو هجده سال وششماه حکومت نمودند المقتفی
لامر الله محمد ابن احمد مستظهر بیست وپنجسال وسه ماه وبیست ویکروز
سلطنت کرد الراشد بالله ابو جعفر منصور ابن مسترشد یازده سال
ویکماه حکومت نمود المستضیئ بنور الله ابو محمد الحسن ابن یوسف نه
سال وهشت ماه حکومت کرد الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن
مستضیئ چهل ویکسال وبیست ویکروز سلطنت کرد الظاهر بالله
ابو النصر محمد ابن ناصر نه ماه وچهارده روز حکومت کرد المستنصر بالله
ابو جعفر ابن منصور ابن طاهر شانزده سال ودو ماه وهفت روز

حکومت نمود المستعصم بالله ابو عبد الله المستظهر شانزده سال و
هشتماه حکومت نمود ومستعصم سی وپنجم ولد اولاد است از عباس
وعباس سی وهفتم خلیفه است دولت ایشان از خواجه نصیر الملة
والدین محمد ابن الحسن الطوسی باتفاق واعانت هلاکو خان ابن جوجی
خان از سلاطین مغول منهدم گردانید ومستعصم را گرفت وکشت وعباسیان
را بر انداخت وامر خلافت از زمان عمر ملعون دست بدست آمد تا بترکان
رسید **تمثیل** عجب دارم از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت باهل بیت
رسالت از بنی امیه بیشتر بود واذیت وآزار وعداوت ایشان نسبت بائمه
معصومین زیاده تر بود وبنای وظایف وساختن مدارس وخانقاه و
صوامع وسیورغال در زمان خلافت ایشان بهم رسید واحادیث موضوعه
مکذوبه که معویه ملعون مسکن الهاویه وسایر منافقین در مدح انسه فاجر
نابکار غدار وضع کرده بودند مثل آفتاب روشن تر است وانملاعین
هر یک در معاصر خود علما وفضلای عصر را طلبیدند ومقرر کردند
که تصحیح این احادیث را نمایند ورواج دهند علمای هر چهار مذهب
وفضلای ناصبیان حسب الفرموده ایشان بعمل آوردند وکوساله
پرستان سر فخر ومباهات از اوج گردون گذرانیدند وعوام الناس
وجهال اعتقاد بامامت خلفای ثلثه بهم رسانیدند لعنة الله علی خلفاء

العباسية واتباعهم واعوانهم وانصارهم واتباعهم الى يوم القيمة
وچند حديث موضوع را بيان ميكنيم وعالم مدبر وفاضل متامل كه منصف
باشد ميداند كه اين احاديث موضوعي ومحض كذبست احاديث موضوعه
روى عن عبد الملك ابن عمير انه قال رسول الله ص اقتدوا باللذين من بعدى
ابى بكر وعمر منها ما روى ان ابا الدرداء كان يمشى امام ابى بكر فقال له النبى
اتمشى امام من هو خير منك فقال ابو الدرداء هو خير منى فقال ما طلعت الشمس
ولا غربت بعد النبيين والمرسلين على رجل هو افضل من ابى بكر ومنها
قال لابى بكر وعمر هما سيدا كهول اهل الجنة ما خلا النبيين والمرسلين ومنها
قال خير امتى ابى بكر وعمر ومنها قال لو كنت متخذا خليلا دون ربى لاتخذت
ابا بكر خليلا ولكن هو شريكى فى دينى وصاحبى الذى اوجبت له صحبتى فى الغار
وخليفتى فى امتى ومنها وقد ذكر عنده ابا بكر قال واين مثل ابى بكر كذبنى الناس
وصدقنى وامن بى وزوجنى ابنته وجهزنى بماله وواسانى بنفسه وجاهد
معى فى ساعة الخوف ومنها عن امير المؤمنين ع خير الناس بعد النبيين ابو بكر
ثم الله يعلم ومنها عن عمرو بن العاص قلت لرسول الله ص اى نساء احب اليك
قال عايشه قلت من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر و قال النبى لو كان
نبى بعدى عمر ومنها ان الحق ينطق على لسان عمر وقلبه ومنها ان الحق ينطق
على لسان عمر ومنها ما ابطاء عنى جبرئيل الا ظننت انه بعث الى عمر ومنها

قال لو ابعث فيكم لبعث عمر ومنها ان شاعرا انشد النبى شعرا فدخل
عمر فاشار النبى ص الى الشاعر ان اسكت فلما خرج عمر فعاد فدخل
عمر فاشار النبى اليه بالسكوت مرة ثانية فلما خرج عمر سال الشاعر عن
رسول الله ص من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب وهو رجل لا يحب الباطل
ومنها وزنت بامتى فرجحت ووزن ابو بكر بها فرجح ووزن عمر بها فرجح
ثم رجح ومنها قال لو نزل من السماء عذاب لما نجى الا عمر ومنها قال
سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله يتجلى للخلايق يوم القيمة عامة
ويتجلى لك يا ابا بكر خاصة وانه قال حدثنى جبرئيل ان الله لما خلق
الارواح اختار روح ابى بكر من بين الارواح ومنها ان ما يعطى
كتابه بيمينه عمر ابن الخطاب وله شعاع كشعاع الشمس ومنها قال
من سب ابا بكر وعمر قتل ومن سب عثمان وعليا جلد تم المزخرفات
الا لعنة الله على المحدثين من اتباع خلفاء ثلثه باب چهاردهم در احوال
خير مآل امام حسن مجتبى صلوات الله عليه كنيت آنحضرت ابو القاسم
وابو محمد مشهور تر است والقاب آنحضرت سيد وسبط وامين وحجت
وبر وتقى واثير وزكى ومجتبى وزاهد است ونام مبارك آنحضرت حسن
است ودر تورات موفور ودر كتاب زوهر كه اعظم كتب يهود است وقبالا
نيز ميگويند وبلغت تركوم العذار است ودر توريه بلغت جبلى شبر كه

معرب ان شبر است ودر انجیل هاسن ودر کتاب زند بنك وای و
در کتاب باشکله که اعظم کتاب کفرهٔ هند است بهتر ودر کتاب انکلیون
زیت وبزبان یونانی قریسموس است ونقش نگین انحضرت العزة لله بود
وبروایتی الحمد لله ولادت با سعادت انحضرت در شب سه شنبه نیمه
ماه مبارك رمضان وبروایت دیگر روز شنبه پانزدهم همین ماه واقع شد
بعد از هجرت بدو سال یا سه سال واحوال فرخنده اشتمال انحضرت در
مدت حیوة برعالمیان از اشنا وبیکانه تقدس ذات او ظاهر است بیست
حج پیاده فرمودند ودر اکثر سفرهای مبارك ایشان ورم وابله میکرد ودو
مرتبه اموال وضیاع وعقار ومواشی ومراعی ونقد وجنس خودرا با اقارب
وعشایر خود مواساة کردند وفقرا وبیوه زنانرا نیز بهره ونصیبی دادند تا انکه
یکتای نعلین که در پای مبارك داشت دیگر چیزی باقی بحضرت نماند
وهمیشه قائم اللیل واکثر ایام صائم بودند ومیانه خود وخدا هرگز کاری
نکردند که موجب خجالت ایشان باشد وانچه در محاربهٔ صفین از شجاعت
وجلادت با معویه غاویه ولشکر او کردند بالقوه کسی نبود وقریب بپنج
هزار کس را بدست مبارك بجهنم فرستادند ودر روز جمل شتر عایشه را
پی کردند ودولت ان غداره را سرنکون ساختند وشکست بر لشکر طلحه
وزبیر انداختند وازافتادگی وفروتنی انحضرت ان بود که روزی رسیدند

در مکانی که جمعی از فقرا ودرویشان که اکثر ایشان معلول ومبروص
وصاحب جذام بودند انحضرترا تکلیف کردند که یا بن رسول الله ما کدایان
امت جدتوایم وخشك وپارهٔ نان داریم چه شود که بضیافت ما بیائی
وبا ما موافقت کنی در خوردن ان انحضرت فی الحال از استر فرود امدند
ودر کنار بساط ایشان نشست وبا ایشان در خوردن موافقت ومرافقت
نمودند وبعد از فراغ ایشانرا بضیافت طلبیدند وانواع طعامهای
لذیذ برای ایشان مهیا ساختند وصرف ایشان نمودند وهمه را بخلع و
از درهم ودینار انهارا مستغنی وبی نیاز ساخته روانه منزل خود نمودند
وهر صفات کمالی که با جناب مقدس امیر المؤمنین بود از سخاوت وشجاعت
وقناعت وعبادت ورضا وحلم وپرهیزکاری وزهد وعفت وحیا
وادب ومیراث رسول خدا صلی الله علیه واله وانبیا علیهم السلم وعلوم پدر
بزرکوار تمام با منصب امامت همه با ایشان بود خلافت انحضرت شش ماه
بود وبعضی از اهل سیر وتواریخ بر انند که چون عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب
که در اکثر جنکها که لشکر میفرستاد وشکست میخوردند ولادر حرب یزد
جرد ابن شهریار وتسخیر اصفهان بخدمت حضرت امیر المؤمنین التماس
مینمود که انجناب امام حسن را مرخص فرموده همراه لشکر سعد ابن وقاص
فرمایند که حضرت سپه سالار لشکر باشد از اینجهت است که بعضی از علما

اصفهان را مفتوح العنوه میدانند و آنحضرت تا بری و شهر ناپر تشریف
آوردند و بقریه کهنک اردستان نزول اجلال فرموده اند و از اردستان
بتهپایه وان ولایتیست از نایین اصفهان و در اصفهان زمینی هست
خارج شهر قریب بزاینده رود مشهور بلسان الارض چون آنحضرت
تشریف باینجا آوردند این زمین بفرمان الهی بسخن آمد و با آنحضرت گفت
یا بن رسول الله در اصفهان سحره و یهود بسیارند عوذه بخوانید و داخل
شوید و آنحضرت بسلامت داخل اصفهان و در مسجد جامع نماز کردند
و حمامی متصل بآن مسجد بود غسل فرمود و در مسجد لنبان قریه ایست حوالی
شهر در آنجا نماز فرمودند و نماز شام را در قریه برزان حوالی اصفهان
گذاردند و در صحت این اقوال توقفی هست احوالات آنحضرت بعد از شهادت
شاه ولایت چون بر سریر خلافت متمکن گردیدند اهل کوفه و شام آنچه
خواستند با آنحضرت از عداوت و مخالفت کردند و فاجران امت خاندان
عصمت و امامت را بباد دادند و دولتخانه و سراپرده و اسباب ایشان
را در قصر ابیض مداین بغارت بردند و باین راضی نشدند آنحضرت را
برود ران انداختند و ردا از گردن مبارکش باز کردند و گلیم از زیر پای ایشان
بردند و مکرر آنحضرت را زهر دادند و ابو الفرج اصفهانی از حضرت صادق
روایت کرده که آنحضرت چهل و هشت سال از مرحله زندگانی طی کرده بودند

شهادت

شهادت آنحضرت در آخر ماه صفر واقع شد بعضی هفتم آنماه گفته اند و
بعضی دوشنبه بیست و هشتم در سال چهل و نهم هجرت گفته اند و بعضی
گفته اند عمر شریف آنحضرت در آنوقت بچهل و هفت سال رسیده بود
و بعضی چهل و نه گفته اند و رحلت آنحضرت را در سال پنجاهم هجرت و
بعضی پنجاه و یکم گفته اند ازواج آنحضرت سیصد زن کرده بودند و
طلاق گفته بودند و امراء و اعیان عرب دختران خود را برای افتخار خود
با آنحضرت تزویج میکردند و حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود که دیگر دختر
بحسن مدهید که طلاق بسیار میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از
علمای انساب تصریح کرده است که عدد اولاد آنحضرت پانزده فرزند
حسن مثنی و عمر و حسین و عبد الله و عبد الرحمن و عبد الله و اسمعیل
و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و میگوید
عقب اولاد از زید و حسن و بهم رسیدند و باقی فرزندان اولاد نداشتند
و از اناث یکدختر آنحضرت داشت ام الحسن و ابن خشاب از علمای
انساب میگوید که آنحضرت یازده پسر داشت و یکدختر نامهای ایشان
عبد الله و قاسم و حسن و زید و عمر و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و
اسماعیل و حسین و عقیل و ام الحسن مسمی بفاطمه که والده ماجده امام
محمد باقر است و شیخ مفید رحمه الله گفته که زید ابن الحسن و دو خواهر

ام الحسن وام الحسین مادر ایشان ام بشیر دختر ابی مسعود ابن عقبة
ابن ثعلبه خزرجیه است وحسن ابن حسن مادر او خوله بنت منظور فزاریه
است وعمرو برادران او قاسم وعبدالله مادر ایشان ام ولد است و
حسین ابن حسن باثرم وبرادر او طلحه وخواهر او فاطمه ومادر ایشان
ام اسحق ابن طلحة ابن عبدالله تمیمی است وام عبدالله وفاطمه وام سلمه
ورقیة دختران انحضرت از مادرهای متفرقه اند وبروایت شیخ ام
سلمه وام عبدالله وفاطمه ورقیة داخل اولاد او نیند ودر کتب انساب بنظر
نمیرسد **وحافظ** عبدالعزیز الاخضر الجنابذی میکوید که اولاد ذکور
امام حسن ع حسن است وزید ومحمد وعمرو عبدالله وقاسم وابو
بکر وعبدالرحمن وحسین ومحمد وعبدالله وطلحه دختر او ثمانی ام ...
وام الحسین وام الحسن وام عبدالله ومیکوید تکرار در این اسامی کان
من اینست که از زیادتی نسخ باشد **قاتل** انحضرت زوجه او جعده
بنت اشعث ابن قیس کندی لعنة الله علیها وعلی ابیها مشهوره باسما
بود وبفرموده معاویه علیه اللعنة وبوساطت مروان حکم علیه اللعنة
الناس سوده بانحضرت داد مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع
نزد عم بزرکوارش رضی الله عنه قرار یافت سلام الله علی الحسن
المجتبی وابیه علی المرتضی وامه فاطمة الزهرآء واخیه الحسین الشهید

بکربلا **باب پنجم** در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدآء وامام
السعدآء ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه کنیت انحضرت ابو عبدالله
وابو علی مشهور تر ابو عبدالله است والقاب انحضرت رشید وطیب
ووفی وسید وزکی ومبارک وشهید ومظلوم ونام انحضرت حسین ع
بنام پسر هرون ع ودر کتاب نعهر بلغت ترکوم قتل داد ودر توریة
هنا ما وبلغت عبری شبیر است که معرب ان شبر است ودر انجیل
فرنکان هوشین است ودر کتاب دید براهمه اندکشن ودر کتاب زند
نیلت بخت ودر کتاب انکلیون سرافراز ودر کتاب باشکل مسعود و
در کتاب زمره از تصانیف زردشت حبیب است واسم قاتل انحضرت
در توریة در سفر ملحه نسبت باولاد پیغمبر اخر الزمان نازل شده نشید
یعنی یزید علیه اللعنة است وشمور شمر حرامزاده است وبن زاد ابن زیاد
ملعون است وبروایت دیکر بدبختی از قریش که در پیشانی او اثر جرب
باشد واز زنا بهم رسیده باشد ونام او یزید است که او را خدا تعالی
ساعت بساعت بکشد وبلغت ازلی ابدی خدا ورسول کرفتار باشد
ودر کتاب زند مجوسان اسم قاتل انحضرت شبر است که شمر ملعون
باشد ودیکران شور میکویند **ولادت** با سعادتش در روز پنجشنبه سیم
ماه شعبان المعظم سال چهارم هجرت واقع شد وبعضی کویند پنجم

همین ماه بود وبعضی روز سه شنبه گفته اند ودر توقیع حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه که قاسم ابن علاء همدانی تصریح نموده
پنج شنبه سیم ماه مذکور واقع شده ودر شنبه اخر ماه ربیع الاول
سال سیم هجرت نیز گفته اند واین قول متروکست ونقش نگین انحضرت
ان الله بالغ امره بود وبروایت دیگر الحمد لله بود وبروایت دیگر لا اله الا الله
عدة للقاء الله بود ودوست ودشمن وسنی وشیعه وسایر فرق اتفاق
دارند بفضیلت انحضرت از کثرت عبادت وزهادت وتقوی وطهارت
وعفت وحیا وادب وشجاعت وورع وسخاوت وعدالت وعلم وکمال
واستعداد واز شجاعت انچه در کربلا در حالت تشنگی کرده کسی نکرده
هزار وهشتصد نفر وبروایت مسعودی هزار وهفتصد وپنجاه نفر از ان
سگان را بدار البوار رسانید وغیرت انحضرت بمرتبه بود که با هفتاد
ودو نفر انچه مشهور است از انصار وموالیان خود با بیست ودو هزار
کس سوار وپیاده از فاسقان وفاجران اهل قبله جهاد کردند وبروایت
دیگر سی هزار کس بودند وبروایت احمد ابن اعثم کوفی وابو مخنف لوط
ابن یحیی ازدی جامع حکایات خروج مختار ابن ابی عبیدة ثقفی رضی الله
عنه صد وبیست ودو هزار کس بودند اگرچه در این قول توقف بسیار
هست ودر صحت خبر چنین گفته اند که از ایشان نترسید وپروا نکرد

وتن را بخاری وذلت وکردن را باطاعت پسر مرجانه زانیه ننهاد تا
بدرجه رفیعه شهادت سرافراز شد عدد اصحاب انحضرت واسامی
عسکر سعادت اثر ایشان را بعضی از علما زیاده از هفتاد ودو نفر
نقل کرده اند مشهور اینست که پنجاه نفر از موالیان وپانزده نفر از برادر
زادگان وفرزندان وعم زادگان وهفت نفر از غلامان سوی حر ابن یزید
الریاحی وعلی پسرش که هفتاد وچهار نفر بودند بیان اسامی ایشان بدین
ترتیب است حرب اول حر بود دوم پسرش علی وبعد از ان زهیر ابن حسان
اسدی وعزره غلام حر وعبد الله ابن عمرو کلبی وبریر ابن حصیر همدانی و
وهب ابن عبد الله کلبی وعمرو ابن خالد ازدی وسعد ابن حنظله تمیمی وعمر
ابن عبد الله مذحجی ونریح ابن عبد الله الهلالی وحر ازاد کرده ابوذر
غفاری وعامر ابن غابس وحجاج ابن مسروق موذن انحضرت وحارث
ابن سریع ومالک ابن عبد الله هلالی ومسلم ابن عوسجه وپسرش وهلال بن
نافع بجلی وعبد الرحمن ابن عبد الله یزنی ویحیی ابن سلیم مازنی وعبد
الرحمن ابن عروه غفاری ومالک ابن انس ابن مالک وعمرو ابن مطاع
جعفی وقیس ابن منبه وحبیب ابن مظاهر وهاشم ابن عتبة ابن ابی وقاص
ومعقل غلام امام زین العابدین وحنظلة ابن سعد عجلی ویزید ابن زیاد
شعشی وسعد ابن عبد الله حنفی وجنادة ابن حارث وعمرو ابن جناده

وقرة ابن ابی قرة غفاری ومحمد ابن مقداد ابن اسود کندی وعبد الله ابن
ابو دجانهٔ انصاری وقیس ابن ربیع واشعث ابن سعد وعمر ابن قرطه و
عتبه ابن وخاد ومحمد ابن انس وفیروزان غلام عبد الله ابن امام حسن علیه السلام
وشوذب غلام عابس وعبد الله ابن عروهٔ غفاری وزیاد ابن شعث و
سیف ابن حارث وابو عمرو بن نهشلی اقارب وبرادران فضل ابن علی
وعبد الله ابن مسلم ابن عقیل ومحمد ابن مسلم ابن عقیل وجعفر ابن عقیل و عبد
الرحمن ابن عقیل ومحمد ابن ابو سعید ابن عقیل ومحمد ابن عبد الله ابن جعفر طیار
وعون ابن جعفر طیار وعبد الله ابن امام حسن و اسد ابن ابی دجانهٔ انصاری
وقاسم ابن امام حسن وابو بکر ابن علی وعمر ابن علی وعثمان ابن علی و جعفر
ابن علی وعباس ابن علی وعلی اکبر ابن امام حسین سلام الله علیهم اجمعین
ودر عدد شهدای اهل بیت در انمعرکه خلافست اکثر بیست وهفت نفر گفته
اند هفت نفر از اولاد عقیل ابن ابی طالبست رضی الله عنه اول مسلم که در
کوفه شهید شد وجعفر وعبد الله پسران عقیل ومحمد وعبد الله پسران مسلم
وجعفر پسر محمد ابن عقیل و پسر او سعید ابن عقیل وبعضی عون پسر عقیل
را زیاد کرده اند وسه نفر از فرزندان جعفر طیار اند محمد عون وعبد الله
ابن جعفر طیار رضی الله عنه ونه نفر از فرزندان امیر المؤمنین نقل کرده اند
حضرت سید الشهدا وعباس و پسر او محمد وعمر وعثمان وجعفر و ابراهیم

وعبد الله اصغر ودر ابو بکر خلافی کرده اند وبجای او فضل گفته اند وچهار
نفر از فرزندان امام حسن ابو بکر وعبد الله وقاسم وبشر وبجای بشر عمر نیز
گفته اند وفرزندان امام حسین آنچه مشهور است علی اکبر وعبد الله که
در کنار پدر شهید شدند ومردم او را علی اصغر میگویند وبعضی ابراهیم
ومحمد وحمزه وعلی دیگر وجعفر وعمر و زید گفته اند وابو الفرج اصفهانی
در کتاب مقاتل الطالبین گفته اند که آنچه معلوم است شهادت ایشان
در انمعرکه از فرزندان ابو طالب بیست ودو نفر بوده وابن نما از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که هفده از فرزندان
فاطمهٔ بنت اسد در انصحرا شهید شدند واز زیارتی که در ان ارض
مقدس میکنند چهار نفر بنزد داخلند واز فرزندان امام حسین علی
وعبد الله مذکور است واز فرزندان امیر المؤمنین عبد الله وعباس
وجعفر وعثمان ومحمد وعون واز فرزندان امام حسن بشر وابو بکر
وعبد الله وقاسم واز فرزندان جعفر عبد الله ابن جعفر وعون ومحمد
است واز فرزندان عقیل مسلم وعبد الله وابی عبد الله ومحمد ابن ابی
سعد ابن عقیل که با ایشان هجده نفر میشوند وشصت وچهار نفر دیگر
از شهدا در ان زیارت باسم مذکور است وفرزندان مسلم که در روضة
الشهدا مذکور است ابراهیم ومحمد که حارث ابن عروهٔ کوفی در کنار

قرات شهید کرد بنحوی که شنیده اید احادیث ان بنظر نمیرسد ظاهرا
اصلی نداشته باشد اما در کتب مخالفین هست و حکایت دامادی
قاسم نیز ظاهر نمیشود اما در کربلا در روز حرب انچه معلوم میشود بالغ
نبوده و نه ساله بوده است احوالات انحضرت در کربلا بچند کلمه اختصار
مینماید که هزار اهل قبله و شامیان و مشرکان عرب لعنة الله علیهم اجمعین
که انحضرترا محاصره کردند و هزار و هفصد زخم بر بدن مبارک و روی ان
زدند و جراحات نمایان انحضرت هفتاد و دو زخم بود از جمله زخم نیزه
سی و سه بود و زخم شمشیر سی و نه و بقیه زخم تیر بود و سنگ و همه
در پیش روی انحضرت بود و چون کار بران حضرت تنگ کردند از ان
کافران ده نفر عازم قتل شدند محمد و اسحق پسران اشعث و بطریق دیگر
قیس و اسحق بودند و محمد داخل نیست بلکه دد اول راوی کفته که در کربلا
بعذاب الهی واصل شد و دیگر شبث ابن ربعی و خولی ابن یزید اصبحی و
سنان ابن انس و ابو الحنوق و حرملة ابن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن
و ابو الاشرس والی خراسان و حکم ابن طفیل علیهم اللعنة و العذاب
والویل و ابو الحنوق ملعون تیری بر پیشانی انحضرت زد و دیگر ابو
ایوب غنوی ملعون تیری بر حلقوم انحضرت زد و عبد الله ابن
الحصین ازدی لعنة الله تیری بر سینهٔ انحضرت زد و ذرعة ابن شریک

ملعون

ملعون ضربتی بر دست چپ مبارک انحضرت زد و حصین ابن نمیر
سکونی لعنة الله تیری بر دهان انحضرت زد و حرملة ابن کاهل اسدی
علیه اللعنة شمشیری بر بازوی انحضرت زد و شرحبیل ابن ذی الکلاع
اسب بر بدن مطهر انحضرت دوانید و ابن هوشب و غالب باهلی
و عبد الله ابن ایاس اسلمی و ابو الاشرس والی خراسان و عبد الرحمن ابن
ابی عمیر الثقفی و عبد الله ابن شداد جشمی و سایب ابن مالک اشعری و
بشر ابن سوط همدانی و عبد الله ابن اسید جهنی و یحیی ابن کعب و عروة
ابن قیس احمصی و قره برادرش و یزید ابن رکاب لعنة الله علیهم که با پیاد کان
تیر باران و هم اسب جهانیدند بر انحضرت و انحضرت در میان ان ملاعین
لعنة الله علیهم و علی امامهم و امیرهم الی یوم القیمة گرفتار بود انحضرترا
انداختند و سنان ملعون خواست که پیش دستی کند که شمر لعین که الف
الف والوف الوف لعنت الهی و جمیع اولیا و انبیا و ملائکه اعلی بر او حرامزاده
باد که کرد انچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت
و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا جمیعا کافرانی که اسباب
انحضرت را غارت کردند مالک ابن هشیم کندی کلاه حضرترا برداشت
و جعونة ابن حویه جامهٔ انحضرت را برداشت و عبد الله اسدی جهمی شمشیر
امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را و جمل ابن مالک محاربی

نیزه را و قراد ابن مالك و عمرو ابن خالد سپر امام را برداشتند و
باهم منازعه کردند و بحیر بن اوس ملعون عمامهٔ آنحضرت را و عبد الرحمن
بجلی ملعون شال را و عبد الرحمن ابن قیس خولانی ردای مبارك آنحضرت را
و عمرو ابن صبیح صیداوی انکشتر و یزیدان و رقا و بجدل ابن سلیم علیهم
اللعنة موزهای آنحضرت را و شمر ابن معید لجام اسب را و قیس ابن
اشعث رکاب را برداشت علیهم لعنة الله و ملائکته و رسله و جمیع خلقه
ملاعینی که سنك بر بدن شریف آنحضرت زدند اسحق ابن حویط و
اخنس ابن مرشد و حکیم و عامر پسران طفیل و بکر ابن عامر و بکر ابن وایل
و عمرو ابن صبیح صیداوی و سالم ابن حسینه و منقذ و ناعم پسران مرة
عبدی و هانی ابن بعث قاتل علی اصغر و طعیمة ابن عدی و نوفل ابن
ازرق و طلحة ابن ارقم و اسید ابن مالك و یزید نهشلی و ورید مولای
پسر سعد علیه و علیهم اللعنة شهادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه
عاشورا سال شصت و یکم هجرت واقع شد و از عمر شریف آنحضرت
در آنوقت پنجاه و هشت سال کذشته بود و اثر خضاب و سیاهی در
محاسن مبارك آنحضرت بود و چون آن ملاعین رفتند اهل غاضریه
آمدند و بر آن جسدهای مکرم و بدنهای مطهر نماز کذاردند و دفن
کردند و جسد مقدس مطهر سید الشهدا را در آن مکان شریف که

الحال

الحال هست دفن کردند و علی ابن الحسین یعنی علی اکبر را در پایین پای
آنحضرت دفن کردند و سایر شهدا را نیز در پایین پای مبارك در یك
موضع دفن کردند و بحسب ظاهر چنین بوده اما باعجاز حضرت امام
زین العابدین علیه الصلوة و السلام سید الساجدین خود آمدند و بدست
مبارك جسد مطهر مقدس آنحضرت را با سایر شهدا دفن کردند و اهل
غاضریه میکفتند که ما چون رفتیم که ایشانرا دفن کنیم قبرهای ایشانرا
کنده و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد قبرهای ایشان میدیدیم
که پرواز میکردند و در سر مطهر مبارك خلاف است آنچه مشهور است
حضرت سید الساجدین آورد و ببدن مقدس منور ملحق ساخت و
بروایتی در شام دفن کردند و الحال آن موضع معروفست بمشهد الراس
و زیارت میکنند و بقولی آنکه سر منور را بدر خانهٔ زوجهٔ خود هند بنت
عبد الله ابن ابی عامر که سابقا زوجهٔ حضرت امام حسین بود نصب کرده اند
و در شب ناپیدا شد و حضرت جبرئیل برد و رفتن اهل بیت بشام
و برکشتن بکوفه چهل روز مشهور است و قولی شش ماه کفته اند و اینجا
فقیر اعتماد دارم شاید از چهل روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت
از کوفه بشام و ماندن در شام و سایر منازل زیاده از چهل روز می
شود باقی والله یعلم عدد لشکر اشرار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی

از تواریخ غیر مشهور صد و بیست و دو هزار کس بودند که با این حرب مامور
شدند و متعاقب هم می امدند و اگرچه در این خبر ضعفی هست ولیکن
بیان کردن اولی است و لشکر شقاوت اثر هشتاد هزار سوار و چهل
و دو هزار پیاده بودند و از ملاعین کوفه و از ملازمان دار الامارة بیست
و دو هزار سوار بودند امیر ایشان سوای شمر لعین و غیره شبث و یزید
ابن رکاب و غیره و ابو الاشرس و ضحاک ابن قیس و سعد ابن عبد الله
ابن ابی عمرو الراهب و قیس ابن حبیب حمّاز صاحب رایة ضلال معویه
و قیس ابن فاکهة ابن نوفل و اسد ابن مغیرة ابن عاص و سعید ابن ارطاة
و تماشائیان و معاونان ایشان و توشه برداران تخمینا بهشت هزار
نفر میرسیدند و رئیسان محلات و دهات و استادان اصناف همراه
ایشان بودند و اکثر اهل حرفه مثل نجار و حداد و خیمه دوز و نعلبند
و خباز بودند و کدخدایان محلات کوفه از شاکریه و کنده و خزیمه و
مسجد بنی زهره و سوق اللیل و الشاعة و سوق البزازین چون اشعث
موصلی طباخ و شریف خباز و یزید ابن طرماح صیرفی و یزید ابن درهم
خزیمی و حنظلة ابن زید زهری و قیس ابن جرهم و ابو الخنس سردار مکاریان
اینها همراه بودند و سی و سه هزار نفر از مردم بوادی و اعراب و قبایل
بودند از عباده و ربیعه و سکون و حمیر و کنده و دارم و مطعون و

جشم

جشم و مذحج و یربوع و خزاعه و بنط و کلب و از مداین و بصره هفت
هزار کس بودند سرکرده ایشان زید ابن اقحم بود و اسعد ابن جریج و قیس ابن
قیس و علوان ابن ودان و رواد ابن شیاب و بشر ابن سعدان و سعید ابن
نمیر و ابن الجواز و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان
ربیعة ابن سواد بود و سودان ابن حرث و قیس ابن زعر و صخر بن طعیم
و از خوارج دو هزار کس بود و سردار ایشان عثمان ابن نافع ابن ازرق
و حکم ابن عقبه زهری و زیاد ابن حرقوص عجلی بود و ده هزار کس از
مردم موصل و تکریت و ساباط بودند و ده هزار کس از کردان بود
و سرکرده عمر سعد ملعون ولد الزنا سالار سپاه بود و حفص پسر ش و زیر
او بود و سردار ساقه لشکر ابو الحنوق بود و سردار مقدمه لشکر ابو
الاشرش والی خراسان بود و جعویه ابن حویه جاسوس بود و ابو ایوب
غنوی سرکرده بیلداران بود و شمر ملعون ذی الجوشن نقیب لشکر
بود و سرکرده چهار هزار سوار و قثم سرکرده دو هزار پیاده بود و ورید
غلام عمر سعد ملعون سردار کل پیادگان بود و اسحق ابن اشعث ضابط
غنیمت بود و عروة ابن اسحق اخمصی سردار دو هزار پیاده بود و قرة
ابن قیس سردار دو هزار پیاده بود و ابن ابی جویریه ملعون نیز سردار دو
هزار پیاده بود و حکم ابن طفیل سردار چهار هزار سوار بود و عامر

ابن طفیل سردار دو هزار سوار بود و حمدان ابن مالک سردار هزار سوار
بود و سنان ابن انس لشکرنویس بود و ابوخلیق شاعر مشرف دار الحرب
و زیاد ابن قادر و شبلی ابن یزید چاووش بودند و خولی ابن یزید علمدار
بود و حرملة ابن کاهل علمدار پیادگان بود و منقذ ابن مرة عبدی و
زید ابن قادر قاصد فتح بود و حجر ابن الابجار و رافع ابن مالک نگاهبان
اب فرات بودند و ابن حوشب لعین سردار تیراندازان بود و عمر ابن
صبح صیداوی سردار سنگ اندازان بود و محمد اشعث امیر الامرای
لشکر بود و قیس برادرش سردار دو هزار سوار بود لعنة الله علیهم من
الاولین والاخرین الی یوم الدین عدد اولاد امجاد انحضرت صلوات
الله وسلامه علیه شیخ طوسی میفرماید که عدد اولاد امام حسین ع و
زنان انحضرت بدین ترتیب است علی اکبر کنیت او ابو محمد است مادر او
سلام الله علیها شاه زنان بنت یزدجرد شهریار اخرین ملوک عجم است و علی
ابن الحسین ع اوسط که او سید العابدین است و علی اصغر که شهید شد
مادر ایشان نیز شهربانو است و بعضی میگویند که علی اصغر نام عبد الله
است و مادر وی لیلی بنت ابی مرة ابن عروة ابن مسعود ثقفیه است و
جعفر ابن الحسین ع از اولاد انحضرت نماند و شهید شد و عبد الله مذکور
نیز شهید شد در دامن پدر بزرگوارش و زینب و سکینه و عبد الله را

بعض

بعضی میگویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس ابن عدی کلبیه است
و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحة ابن عبد الله تمیمیه است و محمد ابن الحسین
با مادرش شهید شد و انچه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا
نبوده بلکه در واقعه کربلا در حیوة نبوده اما از افواه و السنه مذکور می
شود که در ولایت طهران کوهیست شمیران نام دارد و شهربانو در انجا
مدفون است چون حضرت را شهید کردند بفرمودهٔ انحضرت بر اسب ذو
الجناح سوار شد و بطی الارض باین ولایت امد و در انکوه بعضی میگویند
غیب شد و میگویند زنی که حامله باشد به پسر در انخانه که شهربانو آسوده
است داخل نمیتواند شد و حکایت دامادی قاسم و احوالات شهربانو
بدین نحو است که مذکور شد در طریق مخالفان وارد است و انچه مظنون
فقیر است علی اکبر سید الساجدین است و انکه شهید شد علی اوسط بود
و در انوقت جناب سید العابدین بیست و دو ساله بود در محاربه کربلا
و امام محمد باقر پنج ساله و در کربلا حاضر بود از بعضی احادیث چنین
مفهوم میشود سلام الله علی الحسین و اصحابه و انصاره و لعنة الله
علی قاتل الحسین و اعدائه و ابغاضه وقایع بعد از شهادت انحضرت صلوات
الله علیه چون انحضرت بدرجه شهادت با سعادت رسیدند در همان
روز افتاب کسوف کرد و باد سیاهی با دهشت وزیدن گرفت که خلقی

بسیار از هیبت آن باد ترسیدند و از خوف بمردند و در آسمان
از آن روز شفق بهم رسید و چهل روز از آسمان خاک سرخ و خون
میبارید و در بیت المقدس و حوالیش یکسال هر سنگ و کلوخی
که از زمین بر میداشتند در زیر آن خون تازه میجوشید و ملائکه
و جمیع مقربان ملاء اعلی و جنیان و پریان و آسمانهای هفتگانه
و زمین و ماهیان دریاها و وحوش و طیور و سباع بر آنحضرت
میگریستند و تعزیه میداشتند و مرغان و پرندگان از آشیان خود
فتادند و دریاها بطلاطم و امواج در آمدند و ماهیان خود را
از دریاها بساحل انداختند و کوههای عالم بناله بر آمده بتزلزل و
اضطراب شدند و عرش الهی چنان بلرزه در آمد که ملائکه روحانیان
و ساکنان ملاء اعلی و کروبیان و فرشتگان صافات سموات و
رضوان جنات و مالک نیران همه بر این ماجرا تصور نمودند که
قیامت برپا شده و زمین و زمان گریستن پس حق سبحانه و تعالی بر
امت غضب کرد و قیام قائم آل محمد را موقوف بغیبت طویل فرمود
و از این حرکت ارکان اسلام درهم شکست و دریای غضب الهی
در جوش آمده جهنم بخروشید و چنان نعره بزد که جمیع آدمیان
و جنیان و شیاطین زمان گریان و حیران شدند بجهت این عمل

شنیع

شنیع و رواج دین و رونق مسلمانی و خداشناسی از میان مردم
برطرف شد پس منتقم جبار قهار مختار ابن ابو عبیده ثقفی رضوان الله
علیه و ابراهیم ابن مالک اشتر النخعی را بر آن فاجران برگماشت تا
دمار از ایشان بر آوردند و بعبرت ترین قصاصی هر یک از ملاعین
را بسزا و جزای عمل خود رسانیدند و سیصد و هشتاد و سه هزار کس
از انصار و اعوان بنی امیه لعنهم الله را بخواری و زاری بدار البوار رسانیدند
و حق تعالی پشتهای مردان و رحمهای زنان ایشان را عقیم گردانیدند
که بعد از آن دیگر زنان ایشان از آن ملاعین حامله نشدند و زنا در
میان این طایفه بهم رسید که شب و روز در کوچها و بازارها می گشتند
و مردم را بخود میخواندند و اکثر با یهود و نصاری و خوارج در می ساختند
و بسیاری در آن نسل بعلتها و بلاهای مبرم و ناگهان گرفتار شدند
و خدای تعالی علت خوره و جزام بر یزید ولد الزنا گماشت و عقربها در
شکم او بهم رسید که از حلق نجس پلیدا و پیدین بیرون می آمد و در اندک
زمانی با این عبرت رفت بجهنم و هند زن یزید دختر عبدالله ابن ابی
عامر والی خراسان خوره در فرج آن ملعونه بهم رسید و بعد از یزید پلید
آنچه داشت باطبا داد و علاج وی نشد و عاقبت محتاج بطلب شد
و در گدائی و دریوزگی بمرد و بجهنم رفت و ابن زیاد علیه اللعنة ناصوری

بهم رسانید که از کند ان خلایق نفرت میکردند و هرچند دوا کردچاق
نشد و روز بروز بزرک شد و کاوک میکرد تا ابراهیم اورا کرفت و به
انواع خواری وزاری بدرک اسفل فرستاد و شرحبیل ذی الکلاع بدن
او حرامزاده کر شد و روز بروز پوست می انداخت و رکها و پی او
نمایان شد و مسلم جانی دستهای ان خشک شد بنوعی که نان
بدهن او ملعون میکذاشتند و بجز بن ربیعه حزومی داشت روزی
کرفت که اورا دانه دهد منقار زد و چشم ان حرامزاده را کند و از ان
آزار بهنا و به رفت و مالک ابن هشیم کندی علیه اللعنة کلاه ان
حضرترا برداشته بود بعلت اسهال دم مبتلا شد تا بسقر رفت و عمر
سعد لعین بدعای انحضرت کندم ری را نخورد بلکه ان حرامزاده نان
کندم نخورد و بسبب آزاری که بهم رسانیده بود نون جو زهر ماری
کرد تا عاقبت مختار اورا برای جحیم پیش عمر فاروق سنیان فرستاد و
هرکس دشنام بانحضرت داده بود لال کردید و هرکس بی ادبی ببدن
شریف انحضرت کرده بود و سنک انداخته بود شل شد و هرکس بدن
مبارک انحضرت را دیده بود کور شد و جمع کثیری خناق کردند بسبب
انکه اب دهن نجس خودرا بانحضرت انداخته بودند و زید ابن ارطاة
بچاه افتاد و هرکس بوهای خوش انحضرترا غارت کرده بود بعلت جرب

کرفتار

کرفتار شدند و هرکس کتابهای انحضرت را غارت کرده بود آتش
بخانهای انها افتاد و سوخت و هرخانه که اموال انحضرت داخل
کرده بودند عاقبت انخانهارا مختار خراب کرد و صاحبانش را بردار زد و
هرکس عطرهای انحضرترا مالیده بود تمامی پیس شدند و عبدالله ابن
قیس خولانی بعلت جرب کرفتار شد و چون سک ناله و فریاد میکرد
تا بدرک اسفل رسید و هرکس اسب بر بدن انحضرت دوانده بود
اسهال الدم و سلسل بول بهم رسانید و در نجاست خود میغلطیدند
تا بمردند و صریم ابن الاحجار تیری بر دهان انحضرت زده بود انملعون
را حضرت نفرین کرد او حرامزاده تشنه شد و هرچند اب میخورد تشنکی
او کم نشد تا از جهنم اورا از حمیم سیراب کردند و از نخالفان ملعون
انحضرت در کربلا اب طلبید عبدالله الحصین ازدی ندا کرد که ای
حسین یکقطره اب فرات نخواهی چشید تا انکه تشنه هلاک شوی
با بحکم یزید بیرون ای حضرت فرمود بارخدایا ای ملعون را از تشنکی
هلاک کن انملعون در ساعت تشنه شد و هرچند اب میخورد تشنکی
او بیشتر میشد تا انکه برای هلاکت بجهنم واصل شد و ابجر بن کعب
دستهای انملعون خشک شد و عامر ابن الولید بمرض اتشک مبتلا
شد و عمرو ابن یاسر مخزومی کاردی بر خود زد و خودرا کشت و اشعث

خولانی از بام خانه در افتاد و بمرد و طلحه و عبدالله با زنی در مزبله
افتادند و بمردند و فهد ابن حارث سکونی او نیز در خلا افتاد و بجهنم
رفت و جابر ابن یزید که عمامه انحضرت را برده بود بر سر بست فورا
دیوانه شد و از بام خانه در افتاد و سقط شد و حمل ابن رکاب محاربی
هزار سوراخ در بدنش بهم رسید و کرم در انها افتاد و بجهنم واصل
شد و طلحة ابن یزید در درخت خواب سر او را ببریدند و جعونه ابن حوبه که
پیراهن انحضرترا برده بود پوشید تمام اندام مبروص شد و در برکشتن از
کربلا تیری از غیب بر مقتل پسر خواهر ابو الخنوق امد و اورا بسقر رسانید
و محبر بن عمر ملعون رختی از زره خوب انحضرت را پوشید زمین کیر شد
و در نجاست خود میغلطید تا بجهنم رفت و مرداس غلام عمر سعد ملعون
باصلاح میان دو کس امد کاردی بر شکم او زدند و بجهنم رفت و شخصی
از بنی امیه ذارم نام در کربلا تیری بجانب انحضرت انداخته بود ان
ملعون مبتلا بشدت سرما و کرما شد و اتش در شکمش شعله میزد و
پشتش از سرما میلرزید تا انها و به نزد معویه رسید و ملعونی قدری
زعفران از مال حضرت برده بود زنش بر بدن مالید زن پیس شد و
بخدمت کاردی نزد هند زانیه رفت و ملعونی شتری از انحضرت
برده بود چون کارد بر او کذاشت که بکشد اتش از ان شعله کشید و چون

اورا

اورا پاره کردند و در دیک انداختند و بپختند و چون خواستند
بخورند کوشت ان تلخ بود و هر کس خورد یاد کردند و بمردند و اسود
ابن یزید ناسزائی با انحضرت کفته بود و تیر شهاب بر دیدهای ان
ملعون امد و کور شد یعقوب ابن سلیمان کوید در ایام حجاج ملعون
در کربلا بودم عزیمت بغداد کشید و ما جمعی بودیم و سخن امام حسین ع
میکفتیم که هیچکس در ان صحرا نبود که ببلائی مبتلا نشد انغریب کفت
شما شیعیان همیشه مدار بر سخن دروغ کذارده اید من از انجماعت بودم
و ببلائی مبتلا نشدم نور چراغ کشته بود انغریب ملعون دست
دراز کرد که اصلاح چراغ کند قطرهٔ از چراغ جست و بر ریش نجس او ملید
امد خواست که خاموش کند صورتش اتش کرفت و هرچند اب بر ریختند
اتش زیادتر شد تا انکه بوادی جهنم رسید خیاطی نیز همین قسم مبتلا
شد و بوادی جحیم رسید زید ابن خولی اصبحی اتش در خانه او افتاد و
اورا با انچه داشت بسوخت و شخصی بتماشای سرهای شهدا رفته بود
کفت که خدا خوب مکافات اینها را داد از اسمان سنکی بر دهن
او امد و بئس المصیر قرار کرفت و چون مختار سرهای کافرانرا بمدینه
مشرفه نزد جناب فخر العالمین امام زین العابدین ع فرستاد ناکاه ماری
پیدا شد و در میان سرها میکردید تا سر ابن زیاد علیه اللعنه را پیدا

کرد ودر سوراخ بینی او رفت واز سوراخ دیکر بیرون امد وپیوسته
چنین بود وعبدالله ابن عروه خثعمی را حقتعالی بعلت خوره مبتلا
کردانید وبجهنم واصل شد وشریق ابن زیاد عجمی از کربلا که برکشت با
کسی حرف نزد وچیزی نخورد وخوابید وروز سیم بجهنم رفت وبجر
ابن هرون دیوانه شد وروو را بصحرا نهاد ودر کنار اب خزیمه شیری
او را طعمه خود ساخت لعنة الله علیه وعمر بن صبح صیداوی شپش
در بدن او جا کرد ودر چشمهای او افتاد واز انجا میجوشید وبیرون
می امد ودر اندک روزی او را کشت لعنة الله علیه وسلامة ابن قدامه
بازنش خوابیده بود واز خواب برجست وبرو در افتاد وخون از حلق
او روان کرفت تا بمرد وبسقر واصل شد وعبدالله ابن رباح قاضی کوید
از نابینائی سوال کردم از علت کوری کفت من بانه نفر رفیق بودم در
حرب کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول الله صلی الله علیه
واله در صحرائی نشسته غمکین ومحزون وجامهای خود را از دستها
بالا زده وحربه بدست مبارک داشت ونطعی در پیش انحضرت افکنده
اند مرا کشان کشان بنزد انحضرت بردند وملکی در بالای سر او ایستاده
بود وشمشیری از اتش در دست داشت وان نه نفر را بقتل رسانید
وشمشیری هر یک که ازان نه نفر میزد اتش در وی می افتاد ومیسوخت

وباز

وباز زنده میشد چون من انحالت را دیدم بدو زانو در امدم وکفتم
السلام علیک یا رسول الله جواب نفرمود ساعتی سر بزیر افکند و
فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی وعترت مرا کشتی ورعایت
حق مرا نکردی کفتم یا رسول الله شمشیری نزدم ونیزه بکار نبردم وتیری
نینداختم حضرت فرمود راست کفتی ولیکن در میان انها بودی و
سیاهی لشکر ایشان را زیاده کردی نزدیک بیا چون نزدیک رفتم
طشتی پر از خون در پیش انحضرت کذاشته بود پس فرمود این خون فرزند
من حسین است واز ان خون دو میل در دیدهای من کشیدند چون
از هول خواب بیدار شدم نابینا بود وغلام ابن زیاد در مسجد الحرام
فخر ومباهات بشهادت امام حسین میکرد چون بیرون امد سنکی
از اسمان بر او فرود امد وبجهنم رفت مسلم حجکار کوید از عقب ابن زیاد
ملعون داخل قصر الاماره شدم اتشی در روی انملعون مشتعل
کردید ان لعین مضطرب حال کردید وروبمن کرد وکفت دیدی
کفتم بلی کفت با دیکری نقل مکن واین حکایت در روزی بود که سرها
را اورده اند غلامی در انروز خنده میکرد وشادی مینمود دیواری بر او
ملعون فرود امد وبجهنم رفت غلام دیکر باز او هم میخندید عقربی فرج
او را کزید ودر بول ونجاست خود میغلطید تا بجهنم پیوست ومردی را

هر دو دست بریده بودند و روی ان نیز سیاه بود و با ستانه کعبه خود را
چسپانیده بود و می کفت خدایا مرا بیامرز و میدانم که نمی امرزی از سبب
نا امیدی از رحمت خدای تعالی ازو پرسیدند کفت من جمال بودم در خدمت
امام حسین و حضرت مهربانی بسیار بمن نموده بودند در کربلا خواستم
که بند زیر جامه انحضرت را که قیمتی داشت بردارم و هیچ از نیکیهای ان
حضرت را بخاطر نیاوردم و بند دار بودم در شب خواب دیدم رسول
خدا را با امام حسین و انحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت میکرد و ان
حضرت دستهای مرا بریدند چون بیدار شدم دستهای من قطع
شده بود و رویم سیاه بود و بروایت دیکر هر دو چشم او نیز کور بود
و چون از حرم بیرون امد سنکی از هوا بر سر او امد و بعذاب الهی واصل
شد و در حرب کربلا در انروز بعد از شهادت سید الشهدا جمع کثیری
از ملاعین از خوف زهره شان بطرکید و بمردند و هر کس در حربکاه
کذارش افتاد و یا انکه بسیر رفت و شادی و شماتت کرد و خندید
حق سبحانه و تعالی او را بدردی مبتلا کردانید که درمانی نداشت و
بدکهای خود بمرد و بجهنم واصل شدند و اکثر بفجاءه مردند و هر کس
اعانت پسر زیاد کرده بود باسلحه و اذوقه و غیره زنان و پسران و دختران
ایشان بزنا و لواطه مبتلا شدند و علانیه زنا میدادند و هر کس در

کربلا

کربلا شراب خورده بود جکرش خون شده از حلق او بیرون امد و بجهنم
رفت و هر کس کف زده بود و خنده و شادی کرده بود دستهای انها را
حق تعالی خشک کرد و مفلوج شدند و هر کس انحضرت را هجو کرده و ناسزا
کفته بود خوره بر زبان و دهان انها افتاد و اکثرشان لال شدند و سیف
ابن سنان شتری سر او را بدندان کرفت و کند و هانی ابن بعیث علیه اللعنة
که تیر بر کوش علی اصغر زده بود در بر کشتن از کربلا اینقدر خون از حلق ان
حرامزاده امد که جان بمالک نیران سپرد و اکثر نکاهبانان اب فرات حق تعالی
تشنکی را بر انها غلبه ساخت و فریاد العطش میزدند و اب میخوردند و تشنکی
انها افزونتر میشد تا انکه شکمهای انها باد میکرد و پاره میشد و نجاری همراه
ان لشکر بود تیشه بر پای خود زد و هلاک شد و نجار دیکر اصلاح خیمه حسین ابن
نمیر را میکرد که ستون خیمه بر فرق او خورد و بجهنم رفت راوی کوید که قریب
بچهار هزار نفر از ملاعین بچنین حالات و دردهای ناکهان و مرضهای
بی درمان غیر مکرر بترادف یکدیکر بدار البوار رسیدند لعنة الله علیهم اجمعین
من الاولین والاخرین الی یوم الدین **باب ششم** در احوال خیر مال حضرت
سید الساجدین امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام کنیت انحضرت ابو
محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن و بعضی کویند انحضرت بکنیت اشتهار
نیافته و غالبا اسم مبارک انحضرت را بصفت یاد میکردند و القاب ان

حضرت زین العابدین وسید الساجدین وزکی وامین وسجاد وعباد
وذو الثفنات ونام مبارک انحضرت علیست ودر تورات اوبیل
است ودر انجیل عابد ودر کتاب خشودارذ ودر کتاب هندوان جرکه
وپدر انحضرت امام حسین است ومادرش شهربانو بنت یزدجرد
ابن شهریار وانحضرت شاهزادهٔ عرب وعجم بود ودر بعضی از تواریخ
مسطور است که شهربانو بنت یزدجرد ابن شهریار وانحضرت شاهزادهٔ
شیرویه ابن پرویز است واین قول ضعیف است نقش نگین انحضرت الحمد
لله العلی بود وبروایت امام محمد باقر العزة لله بود وبروایت امام
رضا صلوات الله علیه خزی وشقی قاتل الحسین ابن علی ولادت
باسعادت انحضرت در روز جمعه وبقولی در روز پنجشنبه پانزدهم
شهر جمادی الثانی وبعضی نهم ماه شعبان گفته اند وبعضی روز ثلث شنبه
پنجم ماه مبارک رمضان در سال سی وهفتم هجرت وبعضی سی وهشتم
گفته اند وشیخ شهید رحمه الله روز شنبه پنجم ماه شعبان گفته پس از شهادت
امیر المؤمنین بدو سال واقع شد وبعضی گویند با امیر المؤمنین علیه السلام
دو سال بود وبا امام حسن ده ساله بود وبعد از امام حسن ده
سال با پدر بزرگوار خود بود وامامت انحضرت سی وپنج سال بود ودر
این مدت از وضوی ظهر نماز صبح ادا فرمودند که تمام شب بیدار بودند

وهر وقت که طعام انحضرت را حاضر میکردند واقعهٔ کربلا بخاطر شریف
ایشان میرسید وچندان میگریستند که اب دیدهای مبارک طعام
را مخلوط میگردانید یکی از غلامان انحضرت گفت فدای تو شوم می
ترسم که خود را هلاک کنی وگناه کار شوی حضرت فرمود انما اشکو
بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون یعنی شکایت میکنم بخدا
ومن میدانم از خدا انچه را شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطر
نمی ارم کشته شدن فرزند فاطمه را جز اینکه گریه در گلوی من میگیرد
وگریه کنندگان بغیر از انحضرت شش نفر دیگر بودند ادم از برای ترک
اولی وفراق بهشت عنبر سرشت سیصد سال وبعضی دویست سال
گفته اند گریست وحضرت نوح از جفای امت وتمرد کردن ایشان بسیار
گریست ویحیی علیه السلم از ترس جهنم دایم میگریست وجناب مقدسه
فاطمه زهرا صلوات الله علیها از فراق پدر بزرگوار وجفای امت چندان
گریست که اهل مدینه از گریه انحضرت بتنگ امده بودند چنانچه از مصیبت
پدر بزرگوار فرمودند صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام
صرن لیالیا وجناب سید الساجدین هفتم ایشان بود وانحضرت
را ذو الثفنات بجهة این میگفتند که پیشانی مبارک انحضرت وزانوهای
ایشان از کثرت سجده وعبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود وگاهی

بود که پیشانی انحضرت بلند میشد و پینه میکرد پس بمقراض میبریدند و
تفاوت انحضرت مشهور است و چون انحضرت را امام محمد باقر صلوات
الله علیه غسل میداد شانه و پشت مبارک ایشان از بسکه ارد و گندم
و زر و جامه شبها بدوش بر میداشته و بخانه فقرا و بیچارگان اهل مدینه
بخفیه و نهانی میبردند پینه و اثر ثقل ان جای گرفته بود و شبی که انحضرت
از دنیا رحلت فرمودند اکثر اهل مدینه و بقولی چهار هزار نفس پریشان شدند
و دانستند که انشب که انحضرت را سانحه روداده و بر ان جماعه یقین شد که
هر شب انحضرت مطعومات ایشان را بدرهای خانه ایشان میبرده و حلم
انحضرت بمرتبه بود که خادم کاسه اشی می اورد و گرم بود و نزدیک انحضرت
رسانید دست خادم لرزید و اش بر سر حضرت ریخت و جناب مقدس اورا
در معرض خطاب و عتاب در نیاوردند و مواخذه نفرمودند و او خادم
را ازاد ساختند و علوم الهی و میراث انبیا و منصب جلیل القدر امامت
با انحضرت بود عدد اولاد امجاد انحضرت پانزده نفر بودند اول محمد
مکنی بابی جعفر و هو الباقر وارث علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله
علیه مادر او حضرت ام عبدالله بنت حسن ابن علی ابن ابی طالب علیهم
السلام بود و زید صاحب خروج و عمر مادر ایشان ام ولد است و هر دو
از یک مادرند اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه جمله منافق بودند و

دعوی تشیع میکردند و با حضرت امیرالمومنین و امام حسین علیهم السلام
انها جزاها کردند که سابقا مذکور شد و شنیده اید و انملاعین دشمن
بنی امیه هم بودند هرچند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیسی
و بزرگی نداشتند و اخر تلبیس کردند و پیش یکیک از شیعیان رفتند و
گفتند شما میدانید که امر بمعروف واجبست و این ظلم که ملاعین بنی امیه
کردند فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج نکنیم کافر باشیم
قومی از شیعه فریب خوردند و غرض ایشان این بود که بقیه اهل بیت رسالت
را بر طرف کنند جمله رفتند پیش زید و چندان ابرام و الحاح و زاری کردند
که زید رغبت بهم رسانید در خروج کردن و با وجودیکه مکرر حضرت باقر ع
باو فرموده بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمیسازی و از پیش
نمیبری و ترا میکشند و بکناسه کوفه بردار میکنند و کوفیان بتو یاری نخواهند
کرد و این کار بتو تمام نمیشود و از تو نیست و از اولاد عباس است زید
قبول نکرد و مردمان اورا نگذاشتند و بر این داشتند که زید خروج نماید
بیست هزار کس از ان مدبران و ناپاکان سواره و پیاده باوی قسم
خوردند چون زید خروج کرد و با ان لشکر بدر مسجد جامع کوفه رسید
جمله زید را بگذاشتند و رو بگریز نهادند مگر قلیلی چون زید انحال را
دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتید و رها کردید و از روز شیعه

برافضی موسوم شد و بعضی میکویند که عمر سعد حرامزاده اصحاب حضرت
سید الشهدا را باین اسم خواند پس زید را بکرفتند و بکشتند و بردار زدند
و چهار سال آنجناب مصلوب بود و بعد از آن او را سوختند و خاکسترش
را برباد دادند و جناب مقدس صادق در هنکامی که مصلوب بود بر وی
نماز کذاردند و بعد از زید یحیی پسر او بخراسان رفت و بعضی مردمان
او را بامامت برداشتند و او را نیز مثل پدر مقتول و مصلوب کردانیدند
و بعد از یحیی محمد و ابراهیم پسران عبدالله ابن حسین را بامامت بر
داشتند و بعد از آن ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از ایشان
امامت بمحمد نام که صاحب طالقان بود رسید و او در ایام معتصم
عباسی اسیر کشته در حبس وفات یافت و زیدیه الحال از شرفاء مکه
و اهل یمن و توابع اویند و در اصول اشاعره و در فروع بعضی شافعی
اند و بعضی حنفی و زیدیه امامت را مخصوص فرزندان فاطمه میدانند
بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف کند خواه
از اولاد امام حسین باشد یا امام حسن و بعضی از ایشان چند فرقه
شده اند جارودیه و ایشان را سرخوبیه نیز خوانند و ابو الجارود زیاد بن
منذر که رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر اند و از روات احادیث
اند و در نزد آنحضرت چیزی میخواندند و احادیث میشنیدند و بمردم

میکفتند و در کتب شیعه اقوال ایشان بسیار است و در آخر مرتد شدند
و منافقی را پیشه خود ساختند و کور شدند و حضرت امام محمد باقر
ایشان را سرخوب خواندی و فرمود که سرخوب نام شیطانیست که مسکن
او در دریاست و ابو الجارود و اصحابش میکویند رسول خدا نص خلافت
کرد بعلی علیه السلام بصفت و نه بتسمیه و این نص خفی بود نه جلی
یعنی روشن نبود و بعد از رسول امام علی بود و خلق کافر شدند که
دیکری را نصب کردند و قومی از ایشان کویند رسول خدا چنانچه بر علی
نص کرد بامام حسن و امام حسین نیز نص کرد و فضیل رسّان و ابو
الخالد واسطی کویند که هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از
حسنین یاد کرفت علم رسول بود و قومی از ایشان کویند که علم مشترک
است میان ایشان و میان عوام و شاید که در میان عوام قومی
باشد که علمشان زیاده از اولاد حسنین باشد و کویند امامت بنص
از علی بحسنین علیهم السلام رسید و هر که از اولاد او خروج بسیف
کند امام است و خلفای ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه
اند و ایشان را سلیمانیه نیز میکویند ایشان را اعتقاد اینست که امامت
شوری بود و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند منعقد میشود و امامت
مفضول درست بود بر فاضل و ابوبکر و عمر بامامت مخطی بودند و خطای

که موجب کفر بود نکردند و عثمان ببدعتهای خود که بنهاد کافر شد و
چون فرقهٔ جارودیه شیخین را تبرا میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند
در فروع شافعی اند و در اصول معتزله **ابتریه** هم از زیدیه اند و ایشان
را صالحیه نیز خوانند و از اتباع کثیر ابن الابتر اند ایشان گویند علی ع
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاضلترین خلق بود و امامت حق
وی بود اما چون ترک کرد بر شیخین امامت درست شد و صحابه مخطی
بودند که او را واگذاشتند و تولا بشیخین کردند و عثمان را دوست ندارند
اما بد هم نمیگویند و گویند اموا را رجعت بود پیش از قیامت و در اصول
معتزله اند و در فروع با نواصب متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان
دلیلی شرعی باشد واستغفر الله جمله ائمه معصومین را گمراه دانند و گویند
هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب ندانند و عصمت در
امامت نزد ایشان شرط نیست و امامت فاسق و فاجر و مخنث را درست
دانند و دیگر از فرزندان انحضرت عبد الله و حسن و حسین مادر
ایشان را ام ولد دانند و هم چنین حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان
مادر ایشان را ام ولد دانند و علی که کوچکترین فرزندان انحضرت است و خدیجه
مادر او ام ولد است و فاطمه و ام کلثوم مادر ایشان نیز ام ولد است
وفات انحضرت در هیجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجری واقع شد

وشیخ

وشیخ طوسی بیست و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نود و
پنج گفته اند و این مذهب کلینی است و ابن شهر اشوب روز شنبه یازدهم
یا روز دوشنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج گفته است و کفعمی بیست
و دوم محرم این سال گفته که بدار البقا رحلت فرمودند بزهر ولید ابن
عبد الملک علیه اللعنه و ابن بابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی
هشام ابن عبد الملک علیه اللعنه را گفته اند و عمر شریفش پنجاه و هفت سال
و هشت ماه نیز گفته اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع نزد عم بزرگوارش
عباس ابن المطلب است **باب هفتم** در احوال خیر مآل حضرت امام محمد
باقر است و کنیت انحضرت ابو جعفر است و القاب شریفشان شاکر
و هادی و نام مبارک او محمد است ملقب بباقر یعنی شکافنده علم و نام
انحضرت در توریة انفسور است و در انجیل فرنگان باکر است بکاف عجمی
و در کتاب زند ابزدوان و در انجیل ناامنه دیزدر و در کتاب هندوان
ساهت و نقش نگین انحضرت العزة لله بود و بروایت دیگر العزة
لله جمیعا و ثعلبی که از مفسرین عظیم عامه است نقش نگین انحضرت را در
تفسیر خود گفته است که ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی
ذی المنن و بالحسین والحسن **ولادت** باسعادتش در روز جمعه یا سه شنبه
پنجم ماه مبارک رجب بود و بعضی روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه

وهفتم هجرت در مدینهٔ مشرفه واقع شد وانحضرت اول علوی بود که
از دو علوی بهم رسید وجابر ابن عبد الله انصاری رضی الله عنه از اخرین
صحابهٔ حضرت رسالت پناه بود وبخدمت انحضرت رسیده وسلام
انحضرت را باو رسانید واهل سنت نیز باین اتفاق دارند که حضرت رسالت
بجابر فرمود که بخدمت فرزندم محمد باقر خواهی رسید سلام مرا باو برسان
وپدر بزرگوار انحضرت علی ابن الحسین علیه صلوات الله الملک الامین
ومادرش فاطمه مکنی بام عبد الله بنت حسن ابن علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام است معجزات وخوارق عادت انحضرت بسیار است
وانچه از علوم وکمالات با امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله وپدران
بزرگوارش بود همان علوم با منصب جلیل الشان امامت با انحضرت بود
وعلمای نواصب وکوساله پرستان وهمه فرق مسلمانان وسایر ملل و
نحل بیگانه تصدیق بزرگواری او نموده اند ودر اکثر کتب فضیلت و
بزرگواری انحضرت را نوشته اند که هنوز در میانست عدد اولاد
امجاد انحضرت سه پسر داشتند ویک دختر پسر حضرت جعفر وعبد الله و
ابراهیم ودختر ام سلمه وثعلبی در تفسیر خود میگوید که اولاد انحضرت
هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر وعبد الله ومادر ایشان ام فروه
بنت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر بود وابراهیم وعبد الله مادر ایشان ام

حکم

حکم بنت اسد ابن معیره ثقفیه است وعلی وزینب وام سلمه مادرشان
ام ولد است وفات انحضرت وسبب ان در احادیث معتبره مسطور
است که زید ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب با وقاف ومیراث رسول
خدا نزاع ومجادله کرد ومیگفت فرزند حسن اولی است وبزرگتر است از
امام حسین وزید گریبان انحضرت را گرفت وکارد بر حضرت کشید و
میخواست که انحضرت را بکشد وکارد را همراه برداشت وحضرت با نجانب
قاضی برد برای ادعای میراث واوقاف وبعد از محاکمه زید جواب شنید
ورفت بشام نزد هشام ابن عبد الملک مروان ملعون علیه الغضب و
النیران ودروغ بسیار وتهمت چند بر انحضرت زد وفتنهٔ بسیاری کرد
تا انملعون حرامزاده را مترصد ومترقب قتل انحضرت کرد اسید بر سر اسباب
ومیراث جناب رسالت پناه وعاقبت هشام لعنة الله علیه تدبیر کرد و
قدری زهر در پیراهنی مالیده وان پیراهن را بجهة حضرت بهدیه فرستاد
وانحضرت پیراهن را پوشید وسوار شد وزهر در بدن مبارکش نفوذ
کرد وبسبب ان زهر از این جهان بیرون شد وبعد از چند روز زید را
دردی عارض شد ومختلط گردید دماغ او وهذیان میگفت ونماز نمی
کرد تا بعذاب الهی واصل شد وواقعهٔ هایلهٔ شهادت انحضرت در
روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجه سال صد وچهارده هجری واقع شده

وعمر شریفش پنجاه وهفت سال بود ودر بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره
عباس مدفون شد وانحضرت مرطوب بودند بنحویکه در وقت رفتن دست
مبارک بر دوش غلامان خود می انداختند وقبر را بجهة انحضرت شق کردند
ولحد ساختند وانحضرت در معاصر عمر ابن عبد العزیز بود که از ملوک
بنی امیه بود وعمر رعایت بسیار با انحضرت مینمود وفدک را با نحضرت رد
نمود وسب کردن حضرت امیر المومنین علیه صلوات الله را بر طرف کرد بنحویکه
خود هم نکرد ودر مردم هم نیز این فعل را منع کرد وتا عمر زنده بود بنی هاشم
واقارب وبرادران انحضرت معزز ومکرم بودند وسفیان ثوری که از
مشایخ اهل تصوف واز علمای عامه است با اکثر فضلای ناصبیان بخدمت
انحضرت می امدند وکسب اداب حسنه مینمودند وسنیان با وجود عداوت
انحضرت را دوست میداشتند بنحویکه قسم بسر مبارک او میخوردند **باب**
هشتم در احوال خیر مال امام المغارب والمشارق الناطق امام جعفر
صادق علیه الصلوة والسلام انحضرت میانه بالا وافروخته روی وسفید
بدن وکشیده بینی بودند وموهای ایشان سیاه مجعد بود بر خد روی
مبارکش خال سیاهی بود کنیت انحضرت ابو عبد الله است والقاب ان
حضرت صابر وفاضل وصادق وطاهر ونام مبارکش جعفر بود صلوات
الله علیه واله ودر تورات شموعا است ودر انجیل هم فرق نضاری صادق

ودر کتاب زند وپازند اسم ودر کتاب انکلیون صدیق ودر کتاب
باتنکل راه بر بحق ودر کتاب دانیال حق کو ودر کتاب اهل سنه صادق
است ونقش نکین انگشتر انحضرت بروایت حضرت امام رضا علیه
الصلوة والسلام الله ولیی وعصمتی من خلقه بود وبروایت معتبر الله
خالق کل شیء بود وبروایت دیگر انت ثقتی فاعصمنی من خلقك بود
وبروایت دیگر انت ثقتی فقنی من شر خلقك بود وبروایت دیگر ما شاء
الله لا قوة الا بالله بود وبروایت دیگر الله عونی وعصمنی من النار
بود وبروایت دیگر ربی عصمتی من خلقه بود **ولادت** با سعادتش
موافق مشهور در روز جمعه وبعضی دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد
از انکه هشتاد وسه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع
شد وبعضی سال هشتاد وشش نیز گفته اند در ماه مبارک رجب و
پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام است و مادر
ماجده اش دختر قاسم ابن فقیه پسر محمد ابن ابی بکر است ومذهب شیعه
جعفریه منسوب با نحضرت است واختلاف مذاهب وامامان چهار
مذهب اهل سنه وبدعتهای ایشان در زمان انحضرت بهم رسید
ودر ایام سلطنت بی سعادت منصور دوانقی علیه اللعنة که خلیفه
دوم عباسیان بود وابو حنیفه نعمان ابن ثابت کوفی ملعون امام اعظم

سنیان بی ایمان از تلامذهٔ انحضرت بود که باغوای شیاطین جن و
انس وحب جاه ومنصب امامت وعزت از منصور نسبت باو وبدین
از جادهٔ صراط المستقیم هدایت بر تیه ضلالت وگمراهی داخل شده
اغادهٔ فتاوی دین ومذهب وقضایا واحکام شرعیات را بقیاس
وگمان ورای واستحسانات عقلی واجتهاد در دین اسلام نموده وچون
اب وضوی لخضر نزاداشت بهر کس میداد شفا می یافت یا وجودی
که ابوحنیفه خودش مذهب زیدیه داشت ورای زیدیه را در خروج
جایز میدانست وپنهان فتوی میداد که واجبست نصرت زید ابن
علی ابن الحسین وزید را امام میدانست ومیگفت واجبست مال نزد
او بردن که او خروج کند وواجبست خروج براین دزد متغلب که نام امامت
وخلاف را بر خود بسته است یعنی دوانقی وامثال ان از بنی امیه ومنقول
است که زنی پیش ابوحنیفه امد که تو فتوی دادی که پسرم خروج کند
بجنگ با محمد وابراهیم پسران عبدالله ابن الحسین وبر منصور خروج نمودند
وپسرم کشته شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم وهمیشه
ابوحنیفه در باب منصور وامثال ان از خلفای بنی امیه وبنی عباس می
گفت که اگر ایشان مسجدی بسازند وامر کنند مرا که اجر آن را بشمارم
هر اینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند وفاسق اهلیت امامت ندارند

وعاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر اعتبار انداخت واورا حبس
کرد در زندان بود تا بجهنم رفت وهمین معنی باعث اعتبار او شد
مصرع دنیاش چنین واخرت گشت تباه تمثیل بجان تو ای علی قوشچی
وبعلم اخوند سعد اقسم که صاحب کشاف در تفسیر ایه کریمه لا ینال عهدی
الظالمین از زبان ابوحنیفه نقل کفته است که این ایه دلیلست که فاسق
صلاحیت واهلیت امامت ندارد وچگونه صلاحیت امامت داشته باشد
که اگر قاضی واگر فاسق باشد حکمش باطلست واگر فاسق گواهی دهد گواهیش
مردود است واطاعت او واجب نیست وخبرش مقبول نیست وپیشنمازی
نمیتواند کرد واز ابن عیینه منقولست که او میگفت حق سبحانه وتعالی هرگز
ظالم را امام نمیکند وچگونه جایزاست که ظالم را امام کند وحال انکه امام
بواسطهٔ دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کنند مثل مشهور
میشود وهر کس گرگ را شبان گوسفند کند ظلم بر گوسفندان کرده است
وقاضی بیضاوی در تفسیرش انصاف مرعی داشته ذکر کرده است که
هر که بگوئی ظالم باشد صلاحیت نبوت وامامت ندارد واین ایه مذکوره
دلالت میکند برانکه پیغمبران باید که معصوم باشند پیش از بعثت وبعد از
بعثت وامامت نیز بدستور باید که معصوم باشند وبران نیز بحث کرده
اند که دلالت یکیست هرچه در نبوت است در امامت همانست پس

بگواهی سه امام شما ابو حنیفه و زمخشری و بیضاوی ثابت شد که فاسق
صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما که سالهای دراز خوك چران
ابلیس بودند و در کفر و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و اعلی هبل
گفته باشند و در ایام خلافت چه ظلمها و فتنها و چه بدعتها که در دین
و دنیا و در اصول و فروع احداث و بناهای باطل گذاشته باشند
و خلایق و از خاص و عام را بضلالت و گمراهی افکنده باشند که هنوز
اثر آنها باقیست کجا مستحق خلافت و امامت باشند که قابلیت هیچ
چیز نداشته باشد و مع هذا آنچه ظاهر میشود فضیلت شافعی و
دیگران زیاده از ابو حنیفه بوده باشد چنانچه چند کلمه از فتاوی ابو حنیفه
را بیان از برای مستمعان مینماید اول گفته است که وطی با محارم و اقارب
خود در چنین ضرورت جایز است هرگاه حایلی در میانه باشد که جلد بجلد
نرسد و این مذهب مانی نقاش و ثنویانست که کرده از آن برداشته
دیگر گفته که شر و خیر از جانب خداست و این مذهب کفار و مجوسانست و
بهلول علیه الرحمة در این مسئله از انجاب ساخته است گویند روزی ابو حنیفه
گفت که اگر جعفر صادق این سه چیز را نداشته من بقول آن کار میکردم
اول آنکه میگوید خیر از جانب خداست و شر از افعال بنده و من میگویم
بنده را اختیاری نیست و شر از خداست دوم میگوید که شیطان در قیامت

در

در آتش است و من میگویم آتش او را نمیسوزاند چرا که جنس از جنس متاذی
نمیشود او خود مخلوق از آتش است سیم آنکه میگوید خدا را در دنیا و قیامت
نتوان دید من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید اگر در
دنیا نه بیند در آخرت به بیند بهلول حاضر بود این مزخرفات را از او
شنید سنگی برداشت بر سر آن ملعون زد و گفت هر سه مسئلت باطل
شد و گریخت ابو حنیفه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بهلول را احضار
کرد و گفت چرا سنگ بر ابو حنیفه زدی گفت من نزدم ابو حنیفه گفت
تو زدی گفت من نزدم خدا زد آن کیدی خر باز گفت تو زدی بهلول
گفت ای ملعون تو میگوئی شر از جانب خدا است و بنده را اختیاری نیست
پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متاذی نمیشود پس تو از خاکی
و این کلوخ که بر تو زدم از خاک بود چرا خاک ترا متاذی کرد و دیگر
میگوئی که خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که بر سر
تو موجود است بمن بنما تو میگوئی که درد میکند گو دردی که موجود
است و گو ازاری و دیگر گفته است که پوست سگ را از دباغت پاک
کنی دلت او را مثل دلت خاک کنی میتوان پوشید او را در نماز
اجتهاد من بود ای سرفراز و این مذهب قلماغ و اوروس و گرجیانست که
از کتاب ایشان مسوده برداشته و دیگر گفته استنجا با آب جایز نیست بلکه

بکلوخ باید استعمال کند و سجده بر سرگین سگ در نماز جایز
است و این ملت یهود انند که درس در نزد ایشان خوانده و دیگر
گفتند که بنگ و بوزه حلالست و این مذهب براهمهٔ هند وانند که
از ایشان فرا گرفته و دیگر گفتند که در نماز بجای حمد و سوره دو برگ سبز
گویند میتوان گفت و این از بدعتهای گرامی املعونست و دیگر گفتند اگر
بعد نادر را رها سازی در نماز درست است و باطل نیست و این کیش
نسطوریه است از مسیحیان کتا و اختیار کرده و دیگر گفتند اگر زنی را یک
شب در بغلش خوابی و بعد ازان بسفر روی و بعد از مدتی که از رجعت
کنی و ازان زن چند فرزند بهم رسیده باشد همه فرزندان تواند که
ملت نقاله اب پشت تو را اورده و در رحم این زن ریخته و ابستن
شده و این مذهب ملحدانست و دهریانی که تعلیم او کرده اند و دیگر گفتند
که هر که دلوی و عصائی دارد و پیاده تواند رفت واجب الحج است
و این مذهب قلندرانست و دیگر علم خدا را باعث علت میدانند و
او را قادر بالذات نمیدانند و این ایین فلاسفهٔ یونانیانست و دیگر گفتند
که زن از مرد بیگانه حجاب نکند و این رای زردشتیانست و ازین قسم
مسایل واجتهاد بسیار گفتند و شافعی گفتند که شراب بحرارت اتش
حلال میشود و این مذهب مباحیانست و منی را گفتند پاکست و این مذهب

طبیبان

طبیبانست و میگوید یزید ملعون نیست و مؤمن است و این مذهب
ناصبیانست و گفته است که چون قطرهٔ بول از زمین برگردد و بجامه
و ریش رسد استحاله و پاکست و این مذهب عیسویانست و دیگر گفته
وطی با غلام زرخرید حلالست زیرا که بمنزلهٔ ملک است و این مذهب
لوطیانست و جایز دانسته که اگر کسی دختری از زنا داشته باشد و بخواهد
حلال است و حلال دانسته وطی مادر و خواهر و عمه و عروس عمه و خاله
و مادر زن و زن پدر و محارم خود را هرگاه ایشان را اسیر کنند و بخرد
یا خود اسیر کند و اسیر بودن انها را بمنزلهٔ ملک خود میشوند و این
مذهب زنادقه مجوسانست و مالکی گفته صید بر و صحرا از مار و موش
و سوسمار تمام حلالست و خوردن سگ بچه هرگاه چشم باز نکرده
باشد حلالست و این مذهب فرنگانست و خوبتر ازینها جنبلی گفته
و دست بعالم بالا زده ∴ جنبلی گفته خدا جسم است و جان ∴ می نشیند
بر فراز اسمان ∴ صورت امرد پسر باشد خدا ∴ لؤلؤ و مرجان بود کفشش
بپا ∴ هر شب جمعه ز چرخ چارمین ∴ پس فرود اید نشیند بر زمین ∴ بر
خری باشد سوار انشهریار ∴ لیک تنها گاه بر اشتر سوار ∴ شافعی
گفت که شطرنج مباحست مدام ∴ کج نبازید که جز راست نفرموده امام ∴
بوحنیفه بر ازان گفته است در باب نبیذ ∴ که ز جوش شده بخور تا نبود بر تو

حرام؛ حنبلی گفته که گر روز بغم درمانی؛ پسته وبنات بیاشام وسر خوش
بخرام؛ گر کنی پیروی مفتی چارم مالک؛ ان هم از بهر تو تجویز کند
وطی غلام؛ بنات و محی مجوز و کون میکن و می باز قمار؛ کر مسلمانی از
این چار امام است مدام؛ پس خلایق از مشرق و مغرب عالم روبدرگاه
شقاوت پناه دوانقی وباقی ملوک عباسی نهادند و بر سر فقهای
اربعه جمعیت نمودند وکار بجای رسید که هر کس نزد ابو حنیفه میرفت
ویک مسئله میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی بوی میدادند و هر
کس از حضرت صادق میپرسید یک اشرفی ازوی میگرفتند وخلایق
تمام فتاوی این چهار کس که قریب بهفتاد هزار مسئله باشد گرفتند و
حق دانستند وامرا وسلاطین زمان خلق را تحریص رفتن نزد فقهای
اربعه از برای صحت خلاف شیخین دلائل چند بهم رسانیدند و خلفاء
عوام الناس را ترغیب نمودند بمحبت وارادت شیخین واز قیاس دکان
ورای واجتهاد و دروغ و تعصب استدلال چند پیدا کردند و بر حقیقت
انچه خلفای ثلاثه وسایر منافقین واصحاب سقیفه بنی ساعده و اعادی
دین مبین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساخته بودند از تعیین
نمودن خلیفه وازردن وبستن وکشتن وسوختن واواره کردن
وتهمت زدن وغصب حقوق ایشان نمودن واز کشتن مالک و

خواستن خالد ولید زن بی نکاح وزنا کردن با او ومنع مقالات
وانچه منافقین با مؤمنان صحابه نموده بودند وانچه از زبان پیغمبر
دروغ گفته بودند واحادیث دروغ ساخته بدعتها در دین پیغمبر بهم
رسانیدند همه را حق دانستند تا انکه خطاها بر هریک از انبیا وپیغمبران
درست نموده معصیتها وگناهان بر ایشان قرار دادند واجماع نمودند
بر توثیق وعدالت مرتدان ومنافقان صحابه وتابعین ایشان وتشنیع
زدن ورد نمودن اقوال شیعیان ومؤمنان صحابه واحادیث بسیار
از ایشان طرح کردن وگفتند انچه معویه ملعون کرده است با امیر المؤمنین
بالتمام حق بوده وخلاف نکرده ودر محاربه صفین وغیر مواضع از لعن
کردن وجنگ کردن واسیر وغارت کردن شیعیان وهزار کم بخاه
ماه ناسزا گفتن امویان بر حضرت امیر مؤمنان واهل بیت ایشان و تهمت
زدن بجناب حضرت فاطمه زهرا با وجودیکه احادیث بسیار از زبان
مبارک رسول مختار تا حتی طرد ولعن بیشمار در حق معاویه علیه الهاویه
ویزید ولد الزنا پسر ناخلف ان ناسر وارد ودر کتب خود نقل کردن وکفر و
زندقه ان ملعون را در اکثر جاها ایراد نمودن مسنداً ومرسلاً همه را انتسا
انکاشته باز مدح ان ملعون را مینمایند واو را امامزاده وخال المؤمنین میخوانند
وهم چنین حق دانستن انچه شیخین ملعونین نسبت باهل بیت جناب رسالت

صلی الله علیه واله واقع ساختند ونسبت زنا بحضرت فاطمه استغفر
الله دادن ودشنام باو حضرت دادن وغصب خلافت وفدك نا
نمودن وکشتن وزدن انمظلومه را وسقط شدن محسن ششماهه و آتش
بخانه پیغمبر انداختند وحلال دانستن کشتن امام حسن بزهر الماس وکشتن
امام حسین وبردن اموال واولاد او حضرترا بغارت واسیر وانهارا
بشتر جماز برهنه بیجهاز سوار کردن وهتك حرمت ایشانرا کردن
وان پردگیان عصمت وطهارت را بانفس که شنیده شهر بشهر گردانیدن
وروز شهادت اورا میمون ومبارك دانستن وعید کردن ورخت نو
پوشیدن وخضاب کردن ومجلس خودرا بساز وطرب برافراشتن هنوز
اهل مدینه ومکه وشام وشامات وعراقین این طریقه میشومه را دارند
ودر روز عاشورا وایام ماه محرم محترم را عید کردن وحق دانستن انچه
طلحه وزبیر وعبدالله زبیر وعایشه وحجاج ابن یوسف وعبیدالله ابن
زیاد لعنة الله علیهم وسایر منافقین وکافران کردن وجنك کردن در
حرم خدا وسوختن وخراب کردن ونجاست ریختن درحرم وقتل عام در
مدینه مشرفه نمودن سه روز ومسلم ابن عقبه مسجد انحضرترا کندن واز
اساس اول بزرکتر کردن وتغییر دادن حجر الاسود از مکان خود وهر کس از
منافقین که دعوی امامت از اسمعیلیه وبنی امیه وابن زبیر وبنی

العباس وزیدیه وهر فاسق مخنثی که کفت من امیر المؤمنینم پیروی و
متابعت وهمه فرزندان زنا ومنافقان وفاجران بنی امیه وحکام و
سلاطین ایشانرا مؤمن وحاکم وعادل وحق دانستن وهر فرقه از
مسلمانانرا بغیر از شیعه از خوارج وغلاة وقاضی ومشبه ومجسمه و
تناسخیه را از اهل بهشت دانستن وهر مرتدی را خلیفه الله وخلیفه
الرسول کفتن وشیعیان اهل بیت را کافر ورافضی خواندن وواجب
القتل دانستن وچندان غلو کردن در پوشیدن قباحتهای شیخین و
کفتند ایشان انچه کردند در امر خلافت بهتر از پیغمبر کردن ومرتبه خلفارا
زیاده از انحضرت دانستن واحکام پیغمبررا از روی اجتهاد یافتن
نه از وحی الهی وحق ندانستن وانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله در
مرض موت فرمودن تمام را عمر حرامزاده هذیان وپوچ پنداشتن و
شهرت دادن که اعتباری ندارد وشعور عمر درامر دین زیاده از
پیغمبر است وکفته که مارا کتاب خدا بس است ودست از عترت انحضرت
برداشتن با وجود ان همه مبالغه که انحضرت در باب حرمت وعزت عترت
طاهرین مکرمین خود فرمودن وبرعکس انملاعین لوازم ازار واذیت
بایشان رسانیدن وانچه حق تعالی در قران مجید بخصوص فرمان برداری
ورعایت واطاعت وپیروی حضرت رسالت ص واهل بیت ایشان

فرموده هیچیک منظور خود نداشتن وان آیات الله حق نداشتن
والکلت در بنات عثمان انچه کرده بود از احراق مصاحف وکشتن عبد
الله ابن مسعود واواره کردن ابوذر غفاری وبربذه فرستادن وزدن عمار
یاسر وبیت المال را بر بنی العاص قسمت کردن وبسیرت وایین شیخین
سلوک کردن وهمکی وجملکی را حق دانستن واعتراف بانچه ائمه لاعین کرده
درست وراست کردن امید که احکم الحاکمین جزا وسزای انها را دهد
واعجبا با وجود عداوت یهود ونصاری وبراهمه با این دین اگر از یهود
میپرسی که عمر خطاب را میشناسی که چه کاره بود کوید که عمر تخم شوکپور است
که بلغت عبرانی یعنی حرامزاده است واز برسی که از کجا میکوئید میکویند
در کتابهای ما نوشته اند که عمر خطاب با دو رفیقش در دین محمد
فتنها میکنند وبدعتها احداث مینمایند هم چنانچه در دین موسی سه
نفر بودند کراه نام وعبیران وداثان ودین موسی را خراب کردند از عالم
یهودی شنیدم که قسم میخورد که ان سه کس باعث هلاک امت موسی
وخرابی دین ما شدند هم نام خلفای ثلاثه اند وترجمه کرد کراه را بابی بکر
وعبیران را بعمر وداثان را بعثمان وکفت لعنت خدای موسی وهرون
براین سه کس باد واکر از نصاری برسی که عمر را میشناسی لعنت بروی کنند و
اکر کوئی چرا لعنت میکنید میکویند بزبان ارامنه که او ادد کانی وقیانی

است

است واراذلست وبیسروپا وپادشاه ظالم بود که جزیه ما را زیاد کرد
ورا هدادبرا او بهم رسانید ومخترع کرد واکر از براهمه میپرسی که عمر را
میشناسی دست بکوش یکفارنش و میکویند که این مادرکاه است وحرامزاده ودر
کتابهای ما نوشته اند که این انکسی است که مصدر خلاف محمد مصطفی
شد بناحق وعالم را خراب کرد وتمام او عمر خطابست انچه کردند خلق از
بدعت جمله از یکخلاف انشیخ است پس شیعیان باین اعتبار اخذ مسائل
حقه از انحضرت علیه الصلوة والسلام بیشتر مینمودند از برای خلاف فقهای
اربعه پس شیاطین واتباع خلفا راهها را بر شیعیان بستند ومانع
دخول وخروج بخدمت انحضرت شدند وفاجران بنی عباس وعلمای ان
زمان از راه حسد فتوی بقتل شیعیان دادند وایشان را رافضی خواندن
وکشیشان اهل سنت در هر عصری از اعصار سلاطین ان زمان را باین
اعتقادات باطله مطیع ومنقاد خود کردانیدن وبقتل رافضی ترغیب
واقدام نمودن وبنی عباس هم باین اعتقاد بودند تا الحال که منقرض شدند
والحمد لله کسی از نام ونشان عباسیان وبنی امیه وتسلط ایشان خبر نمیدهد
ودشمنان دین الحال انحضرت را بازصادق میدانند وبنی عباس از
حضرت صادق الی امام حسن عسکری را شهید کردند وخلق اولین
واخرین را مغوی وجمله را مرتد نمودند وهنوز کفره فجره اهل سنت علیهم

اللعنة باشیعیان باین اعتقاد وعداوتند وهرکس خواهد بکتب ایشان
رجوع نماید وببینند که چه آتش درکاسه است کذلک یضل الله من
یشاء **عدد** اولاد امجاد انحضرت صلوات الله علیه ده نفر بودند
اسمعیل وعبد الله وام فروه از بطن فاطمه بنت حسن ابن علی ابن ابیطالب
علیه الصلوة والسلام بود ودیگر عبد الله اصغر که اورا از شیر باز کرفته
بودند ازاد کردهٔ انحضرت مرتجا و بود انملعون خنجری بر شکم انطفل زد
واورا کشت وانحضرت تقیه بران طفل نماز کذارد واین قول از زراره مروی
است دیکر از اولاد حضرت باجلالت موسی علیه السلم ومحمد واسحق مادر ایشان ام
ولد بود وعباس وعلی وفاطمه از مادران متفرقه اند اما اسمعیل فرزند بزرك تر
انحضرتست ومکنی بابومحمد بود وملقب باعرج وانحضرت بسیار دوست
میداشت اورا چون او فوت شد تابوت اورا از عریض بمدینه اوردند و
بدوش برداشتند وعریض قریه ایست چهار میل از مدینه دور وجناب
حضرت بسیار براو کریست وپرده از روی مبارك او برمیداشت واورا
میبوسید واین پیش ازان بود که سرد شود وبعد از غسل هم میبوسیدند
وانحضرت بمردم مینمود که او مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر
بودند مردن اورا وانحضرت برکفن نوشت اسمعیل یشهد ان لا اله الا
الله وهر شب دو رکعت نماز هدیه برای او میکردند ودر رکعت اول بعد

ازجمله انا انزلناه فی لیلة القدر یکمرتبه ودر ثانی انا اعطیناك یکمرتبه و
کروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانستند بقیاس اینکه چون انحضرت محبت
بسیار باو میداشت می کفتند که البته او امام است واسمعیل بسیار وجیه
وصاحب جمال بود وانکروه در مدینه دو طایفه شدند طایفه با اسمعیل
امامت را ختم کردند وطایفه دیکر بامامت محمد پسر اسمعیل قایل شدند بان
انکه میراث امامت از پدر به پسر میرسد واین طایفه بامامت محمد قایل شدند
ایشانرا باطنیه کویند وحمدان قرامطه رئیس ایشانست واو کوید که امام
هفت است علی وحسن وحسین وعابد وباقر وصادق واسمعیل مذکور
صلوات الله علیهم وطایفه باطنیه کویند اسمعیل زنده است واو در اخر
الزمان بازاید ومهدی وبدانکه عبد الله ابن میمون قداح واضع این مذهب
است وملازم حضرت صادق علیه الصلوة والسلام بود وخدمت اسمعیل
را نیز کرده بود چون اسمعیل وفات یافت اورا پسری بود محمد نام باز عبد الله
اورا خدمت کردی چون دوانقی ملعون حضرت صادق ع را زهر داد محمد
ابن اسمعیل کنیزی داشت وان کنیز حامله بود مرتهان ابن عبد الله میمون
اوکنیزرا بکشت وکنیز خود را بجای او نشانید وان حامله بود چون بزاید
پسری بود مر زبان ملعون او بیرا زندقه چند بیاموخت وکفت این پسر
محمد ابن اسمعیل است چون بزرك شد کفت این امام است وقومی از ملوك

عجم تابع وی شدند وخلق بسیار بضلالت وگمراهی افتادند واز نسل
این پسر ملوک مصر واسکندریه پیدا شدند ومغرب زمین را بگرفتند و
اولاد او در عالم پراکنده شد وهر یک از آن سلاطین ملقب بخطابی بودند
مثل مهدی وراغب وقائم وفائح وحاکم وغالم ومنتقم بدین ترتیب تا
مستنصر عباسی وخلفای عباسیه بر ایشان دستی نیافتند ومکرر لشکر
فرستادند وشکست خوردند تا آنکه حسن مشهور بصباغ قصد ملازمت
او را کرد ورفته رفته بآنک زمانی امارت را از اولاد اسماعیل بستد
وحسن نیز این مذهب را اختیار کرد ونسل ملوک مصر را منقطع ساخت و
از اسمعیل دو پسر بود محمد وعلی وعقب از محمد اسماعیل ثانی است وجعفر
شاعر وعلی ابن اسمعیل از اولاد ایشان ودر دمشق وعراق بسیار شدند ونسل
اسمعیل هم عاقبت در آن ولایت منقرض شد اما در ایران سادات انگوان
از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد من اعمال هند وبعضی
از اهل دکن وجماعتی از سند بان که در اصفهان عطار وپیله ورند بعضی
ایشان را امام میدانند وخمس مال خود را سال بسال از حیدرآباد وسایر
بلاد هند بایران وبانکوان نزد ایشان میبرند مذاهب اسمعیلیه ایشان ملحد
شدند واز دین بدر رفتند وچندین فرقه شدند قرامطه وجزمیه و
سمعیه وبابکیه ومحمره وصباحیه وباطنیه اما باطنیه گویند که از قرآن و

حدیث

حدیث هر چیزی را ظاهری وباطنی هست ظاهر پوست است وباطن
بمنزله مغز واین را دلیل میسازند که باب باطنه الرحمة وظاهره من قبله
العذاب وگویند خدا نه موجود است ونه معدوم ونه قادر ونه عاجز و
نه عالم ونه جاهل ونه متکلم ونه لال ونه بینا ونه کور ونه شنوا ونه کر
و در جمله آن صفات معانی او را ضم وجفت کنند بدین طریق که یاد
کردیم وگویند عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم از او
فرا گرفته باشد واو علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند و
از معلم صادق وآنچه گفته اند که عیسی مرده زنده میکرده است یعنی دلهای مردم را
بعلم زنده میکرد وخلق را براه راست میخواند وگویند هیچ تکالیف ظاهر
بر خلق واجب نیست ونماز عبارت از آن است که مولای خود را خوانی
ویاد کنی وزکوة آن بود که هر چه از مؤنت تو وعیال تو زیاد باشد بدیشان
رسانی وروزه عبارت از آنست که صمت اختیار کنی وحرف نزنی و
اذان واقامت نماز آن بود که خلق را بطاعت مقتدا خوانی وبعضی از
ایشان گویند که روزه اشاره است بآنکه هر چه مقتدا کند خاموش باشی
وعیب نکنی وهر چه او کند از فواحش وزندقه گویند از لحق بدانی وگویند
حج عبارت است از قصد کردن نزد امام خود وهر کرا قدرت باشد رفتن
لازم است که برود وگویند محرمات عبارت از قومی است که ایشان را

دشمن باید داشت واز ایشان بیزار باید بود ولعنت برایشان باید کرد
وگویند فرایض وطاعات عبارت از قومی بود که ولا ودوستی ایشان
واجب بود وقومی گویند انچه خدا در قران گفته که اذ قال للانسان اکفر عمر
وابوبکر را میخواهد وفرعون وهامان در قران مراد ابوبکر وعمر است و
قران وحدیث را باین نحو تفسیر کنند وگویند خدا تعالی یکی از ملوک
اسمعیلیه را پیش از بعث واسلام برسالت ونام وی شیروی ابن داود است
واو بهتر از انبیا است وگویند وضو عبارت است از اساس دین که ایشان
نهاده اند ونماز عبارت بود از ناطق فصیحی که حرف زند وگویند انچه خدا
گفت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوات ناطقی را میخواهد
که خلق را نهی کند وبرای انکه صلوة ظاهر فعل بود ونهی از ظاهر فعل صورت
نبندد وگویند قیامت وحشر ونشر وسؤال وبرزخ وبهشت ودوزخ نیست
وگویند حال ادمی مثل گیاه باشد که خشک گرد وبرگ او بریزد وریزه
ریزه شود ودیگر سبز شود وگویند صفات باری تعالی ومعرفتش بمعلم
صادق حاصل میشود وچون عقل کفایت باشد در معرفت خدای تعالی
حاجت بامام نباشد از این قسم زندقها بسیار گفته اند اما بعد از فوت
اسمعیل عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان انحضرت در نزد پدر بزرگوار
قدر ومنزلت اسمعیل نداشت وبخلاف انحضرت در اکثر چیزها میل داشت

وپاهای او بزرگ بود اورا افطح میگفتند یعنی فیل پا وفطحیه از شیعه منسوب
باو بند ودر ایام حیوة انحضرت دعوی امامت میکرد وحجت باین گرفت
که من پسر بزرگترم وجماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند واسحق ابن جعفر
بمؤتمن ملقب بود واز اهل فضل وصلاح بود وبامامت برادرش امام
موسی کاظم صلوات الله علیه قایل بود واز پدر بزرگوارش چندین نص بر امامت
برادرش روایت نموده ومحمد ابن جعفر ملقب بود بمامون ودر غایت حسن
وجمال بود واورا محمد دیباج میگفتند سخی وشجاع بود ومدت العمر یکروز
صایم بود ویکروز افطار میکرد ومیگویند رای زیدیه را داشت در خروج
کردن بشمشیر وبر مامون خروج کرد وبسیاری از زیدیه وجارودیه باو
گرویدند ومامون لشکری بجنگ او فرستاد وبعد از کشش وکوشش بسیار
گرفتار شد وچون بنظر مامونش بردند اورا عفو نمود واکرام واحسان و
محبت بسیار باو نموده در خراسان برحمت حق تعالی رفت وعلی ابن جعفر
اورا علی عریضی میگویند نسب باو بعریض است ثقه وعظیم الشان است
واز کودکی از پدر ماند واز برادر خود موسی ابن جعفر علم اموخته بود ومتابعت
برادر خود را مینمود واحادیث بسیار از علمای شیعه از او نقل نموده اند
وکتاب او از اصول اربعمائه است عقب انحضرت از پنج پسر است امام
موسی کاظم علیه الصلوة والسلام وعلی عریضی ومحمد مامون واسمعیل و

اسحق مؤتمن وابن اسحق در صورت وهیات با حضرت رسالت شباهت
تمام داشت ونشر حدیث میکرد واورا سه پسر بود محمد وحسن وحسین
واولاد ایشان بسیارند ومحمد دیباج عقب او از سه پسر بوده یکی حسین
واولاد او منقرض شده دوم قاسم وبنو شیبه از اولاد اویند وبنو الطباطبة
بمصر وبنو عروس وبنو الجوارزة هم از اولاد قاسم اند وعلی عارضی اولاد اورا
عریضیون گویند وعقب او از چهار پسر است محمد واحمد واحمد شعرانی
وحسن وجعفر **تتمیم** ناووسی طایفه اند از واقفیه تا بامام جعفر صادق
قایلند وبامامت باقی ائمه قائل نیستند ووجه تسمیه بناوس آنست که
ایشان اتباع مردی اند که اورا ناوس میگویند وبعضی گفته اند مردم دهی
اند که اوده را ناووس میگویند وبعضی میگویند اسم مقبره نصاراست
وناوس را بخرقه حیض نیز استعمال میکنند وناووسی بعضی بالوهیت انحضرت
قائلند وبعضی گویند که انحضرت نمرده است ونمیرد تا ظاهر شود وظاهر
کرداند حق را او قائم آل محمد است صلی الله علیه وآله وابو حامد روزنی
از ناووسی گوید امیر المؤمنین نمرد وزمین از برای او شکافته میشود
که بر گردد دیرا از عدل وداد کند **وفات** انحضرت سال صد وچهل وهشت
هجری مشهور است که در ماه شوال واقع شد وبعضی گفته اند که در
دوشنبه پانزدهم رجب در مدینه مشرفه واقع شد وعمر شریف انحضرت

شصت وهشت سال بوده وبعضی هفت گفته اند ودر کشف الغمه هفتاد
ویکسال گفته اند با جد خود علی ابن الحسین بیست ویکسال چند روز بود
وبروایت دیگر یازده سال وبا پدر بزرگوار خود نوزده سال بوده وبعد ازان
حضرت سی وچهار سال ماند وکلینی از ابو بصیر روایت کرده که حضرت
صادق ع در هنگام وفات که سال صد وچهل وهشت هجری بود شصت
وپنج سال داشت وایام امامت انحضرت بعد از پدر سی وچهار سال بود
وبقیه ملک هشام ابن عبد الملک وولید ابن یزید ابن عبد الملک وملک
ابراهیم ابن ولید وملک مروان حمار پس ابو مسلم روزی خروج کرد در
خراسان در سال صد وسی ودو وعبد الله سفاح از بنی عباس خلیفه
شد وچهار سال وهشت ماه ایام خلافت او بود وبعد از او منصور دوانقی
است بیست ویکسال ویازده ماه پادشاهی کرد ودر سال دهم پادشاهی
او وبروایتی سال دوم آن ملعون روسیاه بانگور زهر الوده کرد وبانحضرت
داد وانحضرت را شهید کرد وبآبای کرام خود ملحق گردید واز همه
ائمه صلوات الله علیهم عمر شریف انحضرت زیادتر بود ومدفن شریفش
در بقیع است **باب نهم** در احوال خجسته مآل جناب مقدس امام موسی کاظم
صلوات الله علیه کنیت انحضرت ابو الحسن وابو ابراهیم مشهور است
وغیر مشهور ابو اسمعیل وابو علی است وعبد صالح بلقب هم خطاب میکنند

والقاب مشهورهٔ انحضرت کاظم است وصالح وصابر وامین ونام مبارك
انحضرت موسی است وموسی لغت عبرانیت ومرکب از دو حرف است
مو بمعنی انبت وسا بمعنی درخت ودر توریة اسم او ذو مود است و در
کتاب ذوهر موشی ودر انجیل همه نصاری کاظم ودر کتاب زند شرخ
شبانان ودر کتاب جاماسب نامه شایسته ودر کتاب انکلیون ملات و در
کتاب باتنکل صدیق ودر کتاب لاینسا ماجد ودر کتاب یونانیان
ناصح وپدر بزرگوار انحضرت صادق ال محمد است ومادرش حمیدة ابن
بربره ونقش نگین انحضرت حسبی الله بود وبروایت دیگر الملك لله
وحده وشاعر ومداحش سید حمیری بود ودربانش محمد ابن فضل و معاصر
او از جبابرهٔ بنی عباس هادی وموسی وهرون الرشید علیهم اللعنة
بودند ولادت با سعادتش در ابوا وابوا قریه ایست در حوالی مکهٔ مدینهٔ
مدینهٔ مطهره واقع شده در روز یکشنبه هفتدهم ماه صفر وبعضی روز
جمعه بیست وپنجم ماه مبارك رجب کفته اند وبعضی پنجم ماه مذکور
کفته اند در سال صد وبیست وهشت هجری وبعضی بیست ونه
کفته اند عدد اولاد امجادش جنابذی از علمای انساب میکوید
که عدد اولاد انحضرت اینست علی الرضا وزید وعقیل وهرون وحسن
وحسین وعبدالله واسمعیل وعبیدالله وعمر واحمد وجعفر ویحیی

واسحق وعباس وعبدالرحمن وحمزه وقاسم وجعفر کوچك بجای عمر می
کویند ومحمد بجای ابی بکر در نسخهٔ دیکر دیدم صبایای انحضرت خدیجه
وام فروه وعلیه وام عبدالله وزینب صغری وام القاسم وحکیمه و
ام عبدالله وزینب صغری واسماء انحضرت صغری ومحموده وامامه
ومیمونه وفاطمه رقیه وام کلثوم وعایشه وبریهه بیست پسر وهفده
دختر اند ومیکویند مادر انحضرت حمیدهٔ اندلسیه است نزبربریه وشیخ مفید
علیه الرحمه کفته است که عدد اولاد انحضرت سی وهفت پسر ودختر است علی
الرضا علیه الصلوة والسلام وابراهیم از قبل مامون ملعون حکومت یمن
کرده بود مدتی وقاید بن موسی مادر او وجدا است واسمعیل وجعفر و
هرون وحسن از بطن ام ولد بود واحمد ابن موسی هزار بنده ازاد کرده و محمد
کثیر الصوم والصلوة بود وشبها خواب کمتر میکرد واکثر اوقات بتضرع
ونماز مشغول بود وحمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود وعبدالله واسحق
وعبیدالله وزید وحسن وفضل وفاطمهٔ کبری وفاطمه صغری وکلثوم
وام جعفر ولبابه وزینب وخدیجه وعلیه وامنه وحسنه وبریهه وعایشه
وام سلمه ومیمونه وبروایت دیکر انحضرت را شصت فرزند بود سی و هفت
دختر وبیست وسه پسر وفرزندان انحضرت بعضی نداشتند واما انچه خالا
ائمه نسب براشند عقب انحضرت از سیزده پسر است عباس وهرون و اسحق

و اسمعیل و حسن و عبد الرحمن و عبید الله و حمزه و علی الرضا و ابراهیم
و مرتضی و محمد و طاهر و جعفر اما جعفری را جواری گویند و اولاد
او را جواریون و شجریون نیز گویند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن
است اما محمد عقب او از ابراهیم و ابراهیم از سه پسر عقب بوده محمد حاری
و احمد نضطری و علی که پدر خان کرمانست اما ابراهیم اصغر ملقب است
بمرتضی عقب او از دو پسر موسی ابی سبحه و جعفر اما حمزه ابن موسی را
ابو القاسم گفتندی و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقب او
از قاسم و حمزه اصغر است و عبید الله را عقب او از سه پسر است
ابو الجعفر و ابراهیم و ابو الفایز که در شیراز عضد الدوله دیلمی از نسل
او است و عبد الله ابن موسی را عقب او از محمد است و موسی ابن عبد الله
است و اما حسن ابن موسی یک پسر داشت جعفر نام و عقب او حقیقة
معلوم نیست و بعضی گویند جعفر ابن حسن را سه پسر بوده و اولاد علی
عزمی از نسل او یند اما اسحق ابن موسی را امیر گفتندی و او صاحب
خروج شد در بصره در حینی که مامون در مرو بود و اسحق ملهوس
پر او است و هرون ابن موسی را گویند عقب نماند و ابن طبا او ورده که
عقب او احمد ابن هرون است و عباس ابن موسی عقب ابن نهایت
قلتند و عقب او از قاسم بوده سبب شهادت انحضرت انچه از

احادیث

احادیث ظاهر میشود علی ابن اسمعیل ابن جعفر و بعضی گفته اند برادر زاده
محمد که برادر زاده انحضرت بود و انحضرت احسان بسیار با و نموده بود
روزی هرون الرشید ملعون از یحیی ابن خالد برمکی وزیر خود میپرسید که ایا
میشناسی از ال ابو طالب کسی را که طلب نمایم و بعضی از احوالات موسی ابن
جعفر را ازو بپرسم ان ملعون گفت علی ابن اسمعیل هست و او را نشان داد پس بامر
خلیفه ناحق نامه باو نوشت و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد
علی را طلبید و فرمود اراده کجا داری گفت بغداد حضرت فرمود که چرا و
از برای چه میروی گفت پریشان شده ام و قرض بسیار دارم حضرت فرمود
که من قرض ترا ادا میکنم و خرج معیشت یومیه ترا میدهم او قبول نکرد
و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود ترا وصیت میکنم که در خون من
شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی باز گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود
همان فرمایش اول را تا انکه سه مرتبه شد پس انحضرت ششصد دینار طلا و
چهار هزار درهم نقره باو عطا فرمود و اتمام را از طلا و نقره برگرفت و بر
خواست و رفت حضرت بخاصان خود فرمودند که بخدا که در خون من سعی
خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد انداخت گفتند یا ابن رسول الله با
انکه میدانید که چنین کاری خواهد کرد نسبت باو احسان میفرمائید
و این مال جزیل باو بخشیدید حضرت فرمودند بلی زیرا که پدرم فرمود

که رسول خدا فرموده اند که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در
برابر احسان بدی کند و این کس قطع احسان خود از او نکند حقتعالی قطع
رحمت خود از او نمیکند و بدی کننده بعقوبت خود گرفتار میکند چون علی ابن
اسمعیل ببغداد رسید یحیی برمکی ملعون ازل و ابد او را بخانه برد و با
او توطیه کرد که چون بمجلس هرون علیه اللعنة والنیران روی آمری و
سخنی چند نسبت بعم خود بگو که هرون بخشم آید پس آنملعون روسیاه
دنیا و عقبی علی را بنزد هرون برد چون بر آنملعون داخل شد سلام کرد و گفت
هرگز دو خلیفه در یک عصر ندیده بودم تو در این شهر خلیفه و موسی ابن جعفر
در مدینه و مردم از اطراف عالم خراج از برای او می آورند و خزانه بهم رسانیده
و سر به نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار میخواست بخرد و زر را حاضر کرد
صاحب ده گفت این زر را نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم فی الحال آن
زر را تبدیل و آن زری که میخواست حاضر کرد و بصاحب ده داد پس هرون
ملعون امر کرد که دویست هزار دینار آوردند و بعلی ابن اسمعیل داد و چون
آن بدبخت بخانه برگشت دردی بحلقش بهم رسید و در همانشب بعذاب
الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد و بروایت دیگر بعد از چند روز
او را زحیری عارض شد و جمیع احشا و امعای او بیرون آمد و آن زر را بدهی
حواله کرده بودند چون آن زر را از برای او آوردند در حالت نزع بود گفت

چکنم مالی را که میگذارم و میمیرم و حضرت الاقارب کالعقارب را بظهور رسانیده
این جهان را وداع و زرها را بخانه خلیفه بر گردانیدند و او خسران دنیا و آخرت را
برای خود مهیا کرد و در همان سال هرون ملعون که صد و هشتاد و نه هجری
بود برای استحکام خلافت اولاد خود عبدالله ملقب بمامون و قاسم مؤتمن
و محمد امین را بگرفتن حضرت امام موسی مامور و خود نیز اراده حج کرد و بهمه
اشراف و علما و بزرگان و سالاران و ولایات نوشت که باید بمکه حاضر شوند
برای بیعت خلافت ناخلفهای خود پس آنملعون حرامزاده بمدینه آمد
و آنحضرت در روضه جد بزرگوار خود بود گفت که آنحضرت را گرفتند و
ببصره فرستاد و در حین گرفتن آنملعون میگفت یا رسول الله من میدانم
کیست و رتبه او را معلوم دارم اما چکنم ملک عقیم است و خانه آنحضرت
را کاویدند حصیری بود و شمشیری و یک کیسه قلیلی زر داشت و آن
حضرت یکسال در بصره در حبس عیسی ابن جعفر ابن منصور برادرزاده
آنملعون لعنة الله بود عیسی بنزد هرون فرستاد که من از آن مرد بغیر از نیکی
چیزی نمی بینم او را بطلب یا مرخص کن والا که من دست از او بر میدارم
او ملعون خذل توامان آنحضرت را ببغداد طلبید و در حبس سندی
ابن شاهک لعنة الله علیه که او دارو غه بود مقید کردید و مدت حبس
سیزده سال و بروایتی هفده سال و آنحضرت را در محبس زهر داد

وفات انحضرت در اواخر ماه رجب سال صد وهشتاد وشش
کفته اند وبروایتی دیکر صد ونود ودو ودر بغداد واقع شد عمر شریفش پنجاه
وپنجسال بود وبعضی پنجاه وچهار کفته اند ودر ابتدای امامت عمر
شریف انحضرت بیست سال بوده ومدت امامتش سی وپنجسال
کشیده بود وقبل از خلافت هرون مهدی دوانقی خلیفه بود واو متعرض
انحضرت نشد وده سال خلافت انملعون کشید وبعد از ان انحضرت را
بعراق طلبید وحبس کرد وبسبب مشاهدهٔ معجزات انحضرت انملعون
ترسید وانحضرترا باز مرخص کرد وبمدینه فرستاد وچون نوبت خلافت
بهرون ولد الزنا رسید در سال پنجم خلافت ناحق خود بوسوسهٔ یحیی
برمکی بجویکه مذکور شد انحضرترا زهر داده شهید کردند مزار کثیر الانوارش
درمقابر قریش است در کنار شط بغداد که الحال بقریهٔ کاظمیه موسوم است
وانچه قلندران میکویند انحضرترا سر بریدند بفتوی شیخ عبد القادر
کیلانی ودر اب شط انداختند وچوپانی امد وانحضرت را بدر اورد و
دفن کرد وقبر چوپان نیز در پهلوی انحضرتست واین مقاله دروغ است
واصلی ندارد وجهال شیعیان در ان زمان جمعی غلو کردند واز غایت
محبت بالوهیت حضرت قائل شدند وواقفیه از شیعه تا بانحضرت
قائلند وائمهٔ بعد از اورا قائل نیستند والله یعلم باب دهم در احوال

خیرمال امام رضا کنیت انحضرت ابو الحسن است والقاب ایشان رضا
وصابر وفاضل ورضی ووفی وقرة اعین المومنین وغیظ الملحدین
وسلطان الجن والانس وحق تعالی انحضرت را برضا موسوم ساخته و
اینکه ملاعین اهل سنه میکویند مامون ملعون انحضرترا مخاطب برضا
ساخته اصلی ندارد ونام مبارک او علیست ودر توراة منیراست و
در انجیل راضی ودر کتاب سیفنا بلند مرتبه ودر کتاب زند کیا بخش ند
ودر کتاب براهمه خشنود ودر کتاب انکلیون برکزیده ودر کتاب یونانیان
تومر فیروق ودر کتاب کندرال تبراک ونقش نکین انحضرت لا حول ولا
قوة الا بالله بود وبروایت دیکر ماشاء الله لا قوة الا بالله بود وبروایت
دیکر حسبی الله وپدر بزرکوارش موسی ابن جعفر ومادر انحضرت ام ولدیست
وام البنین دبروایت دیکر اورا تکتم ونجمه واروپه وحمیده نیز میکویند وبروایت
دیکر خیزران مرسیه وبعضی شقرا نوبیه میدانند که اروپه تقسیر انست و
حلیهٔ انحضرت کندم کون بود وقامت شریفش معتدل وشاعرش دعبل
خزاعی بود وخادمش ابو الصلت هروی ودربانش محمد ابن الفرات ومعاصر
انحضرت امین ومامون علیهم اللعنه بودند ولادت با سعادتش در
مدینهٔ مشرفه روز پنج شنبه یازدهم ذی القعدة الحرام سال صد وچهل
وهشت ذکر کرده اند وبعضی ولادت انحضرترا در سال مذکور در یازدهم

ماه ذيحجة الحرام سال صد وپنجاه وسه گفته اند و شيخ طبرسي روز جمعه
يازدهم ماه ذي القعدة سال مذكور گفته و چون مامون ملعون انحضرت را
ولی عهد خود نمود شيعيان بشاشت وخرمی مینمودند انحضرت فرمود
که این امری که شما می پندارید بمن رسیده اخر ندارد و بمن نخواهد ماند و
من در جفر دیده ام و بعضی از علمای جفر میکویند که انحضرت اسم مبارک
خود را با مامون ملعون بزمام برده است و طریقهٔ زمام اینست که
ی ف ح ال ال رض ام ع ال م ام ون و استخراج او این است که ی ق
ت ل ه ب ال ع ن ب ال م س م ون و کویند سکهٔ ولی عهدی اینست
الله ربنا والمامون امامنا و علی الرضا هادینا و مرد ثقهٔ صالحی در
مشهد مقدس نقل کرده که در ایام میرزا محسن متولی شخصی از مردم بادغیس
در قلعهٔ کهنهٔ در زمین مرو چند اشرفی یافته بود بعیار همین اشرفیها
متعارف یکی از ان بنام هشام ابن عبد الملک مروان بود و چند عدد
بنام مامون ملعون بود از ضرب ری و نقش سکهٔ ان زر این بود الملک
لله والدین المامون بالله امیر المؤمنین خلیفة الرضا امام المسلمین و شیخ
بهاء الدین ره در کشکول نقل میکند که مامون ملعون امانی نوشت از
برای انحضرت واخر وفا بعهد وامان خود نمود وامان نامه این است
امر الامام المامون بالله امیر المؤمنین عبد الله ابن رشید بالله امیر المؤمنین

هرون بحضرت امام الزکی علی ابن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله
والراضی بقضائه امیر المسلمین وسید الوصیین وولاه بالخلافة والامامة
فی حین حیوته وبعد موته قابضا یا علی الرضا انت ما قاض فی اهلی ومالی
وملکتی وخزاینی وضیاعی وعقاری وامائی وعبیدی معاشر بنی
عباس اسمعوا واطیعوه واجتنبوه من ترک العهد ونقض المیثاق فمن
بدله من اولاد العباس فلعنة الله علیهم والسلام علیک ایها الامام
العادل ورحمة الله وبرکاته ومحمد ابن اسمعیل بخاری امام سنیان معاصر
انحضرت بود که احادیث کتب صحیح را جمع میکرد ومولد بخاری در
شهریست از ولایت سمرقند وسیصد هزار محدث براو جمع می شدند
وعلمای ان بلاد براو حسد میبردند در وقتی که در منبر بود مسئله حدوث
وقدم قران مجید را از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان وحنابله وقومی
از شافعیان واشاعره قران را قدیم میدانستند وبخاری حادث میدانست
در جواب ایشان گفت خدای تعالی وصف کتاب خود را بمحدث کرده
است علما که این را شنیدند براو ریختند واز منبرش کشیدند وخواستند
که او را بکشند مریدان او را بدر بردند از انجا گریخت وامد به بخارا و در انجا
نیز دویست هزار محدث بروی جمع شدند وایخال که روی داد از انجا
امد به نیشابور وسیصد هزار محدث بروی جمع شد در ان حین حضرت

امام رضا علیه الصلوة والسلام نزول اجلال در انجا فرموده و باز بر سر جلوس
وقدم قران بر بخاری جهت کرفتند وخاک سمرقند روی داد وازانجا کریخت
وامد ببغداد ودر انجا اعتبار بهم رسانید وانحضرترا خوارق عادت و
معجزه بسیار بود وهست وحال الحمد لله والمنة علی عباده علی رغم دشمنان
دستان ملعون خصوصا ازبکیه بی دین وسکنه توران زمین هیچ شب و
روزی نیست که دو سه نفر از کور وکر وشل وزمین کیر را از شیعیان خود در
ان استان مقدس شفا ندهند وفضیلت وثواب زیارت انحضرت بلسان
وبیان درست نیاید امید که حق سبحانه وتعالی همه دوستداران خاندان اهل
بیت رسالت را قسمت ونصیب زیارت انحضرت را نماید ودر کتب اهل
سنت بسیار واقع شده است عدد اولاد امجاد انحضرت پنج پسر ویک
دختر پسر محمد تقی ع وحسن وحسین وجعفر وابراهیم ودختر عایشه وعقب
انحضرت از جواد است وفات انحضرت در ماه صفر در سال دویست وسه
هجری مشهور است وبعضی چهاردهم همین ماه کفته اند وبعضی اخر ماه وبعضی
پنجشنبه یازدهم ماه ذی قعده کفته اند وکفعمی روز سه شنبه هفدهم صفر
کفته وبروایت سنان ودیکران سال دویست ودوم هجرت کفته اند وبعضی
هفتم ماه مبارک رمضان وبعضی غره ماه رمضان المبارک وبعضی بیست
وپنجم ماه ذیقعده کفته اند وابن بابویه از ابراهیم ابن عباس روایت کرده که

بیعت انحضرت در پنجم ماه مبارک رمضان سال دویست ویکم هجری
بود ودر اول سال دویست ودوم مامون الرشید ام حبیبه دختر خود
را با انحضرت تزویج نمود ودر سال دویست وسیم در ماه رجب انحضرت
را بزهر شهید کرد وابن بابویه کفته است که صحت وفات انحضرت در روز
جمعه بیست ویکم ماه مبارک رمضان دویست وسه هجری واقع شده و
عمر شریف انحضرت پنجاه وپنج سال بود وبسندی دیکر پنجاه ودو سال و
بروایت دیکر با پدر بزرکوار خود بیست ونه سال ودو ماه بود وایام
امامتش بیست وچهار سال بود ومرقد مطهرش در سناباد طوس از
ولایت خراسان میباشد که الحال بمشهد معروفست سابق بران قصبه
محقری بوده وبعضی از پادشاهان دیالمه وال بویه تعمیر مزار کثیر الانوار انحضرت
را نموده اند وابادانی ووسعت این شهر را الجایتو سلطان ملقب بسلطان
محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول کذاشته واول پادشاه شیعه
است از ترکان چنکیزی که در ایران وتوران وهر جایی که در فرمان او سلطان
بود فرمود که خطبه بنام ائمه اثنا عشر در منبرها ومنارها خوانند ولعن
وتبرای شیخین ومعویه وسایر منافقان نمایند وبعد ازان سلطان ابو
سعید خان پسرش نیز شیعه بود وبروش پدرش عمل نمود وبعد ازان آرپا
خان پسر او نیز شیعه بود واز زمان الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین

صفویه اکثر پادشاهان شیعه بودند که تعمیر عمارات آن بقعهٔ متبرکه را
مینمودند خصوصا سلاطین صفاویه وآل سنجر وآل بویه وغیره وتجدید
عمارت آن بقعهٔ مطهره را امیر تیمور کورکانی وامیر شاهرخ ولد او نیز نمودند
وانچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده نه سنی والله یعلم **باب یازدهم** در
احوال خیر مآل حضرت جواد علیه السلام است کنیت انحضرت ابو جعفر است
وبعضی ابو علی نیز گفته اند واین قول متروک است والقاب شریف انحضرت
جواد ومختار ومنتجب ومرتضی وقانع وعالم واسم مبارکش محمد است ودر
توراة حداد ودر انجیل جواد ودر کتاب زند فارسیان سمسا ودر کتاب
ذو هر اعظم ودر کتاب قنطره یکبیره ودر کتاب زکیال پیغمبر اسیرا ودر کتاب
دالیس سعید ودر کتاب کندرال عجیب ونقش نگین انحضرت نعم القادر
الله بود پدر انحضرت علی الرضا ومادرش ام ولد ونام وی سبیکه است
در نیجانه وخیزران نیز گفته اند ومشهور اینست که نوبیه است وبعضی
گویند مریسیه است واز اهل بیت مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است حلیهٔ
مبارکش سفید بود وقامت معتدل شاعر ومداحش عمر ابن فرات و
معاصرینش از جبابرهٔ مامون ومعتصم بودند **ولادت** باسعادت
انحضرت باتفاق در روز جمعه پانزدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان
سال صد ونود وپنج هجری در مدینهٔ مشرفه واقع شد وشیخ طوسی

از

از ابن عیاش دهم ماه مبارک رجب گفته است ومامون ملعون ام
الفضل دختر خود را بعقد انحضرت در اورده ومامون تا در حیوة بود
رعایت انحضرت را کما ینبغی بجا می اورد واحترام ایشان را زیاده از فرزندان
خود بتقدیم میرسانید وچون پدرش را زهر داده بود باعتقاد خود میخواست
تدارک مافات بکند وسن مبارک انحضرت در وقت وفات والد
بزرگوار نه سال بودند وبعضی هفت نیز گفته اند ودر هنگام شهادت
والد ماجد بعضی از شیعیان از جهت صغر سن در امامت انحضرت تاملی
داشتند تا آنکه تمام علما وافاضل وبزرگان از شیعه از اطراف عالم متوجه دربار
عرش مدار انحضرت شدند وبعد از فراغ از مناسک حج بخدمت سراسر
سعادت انحضرت رسیدند واز وفور مشاهدهٔ معجزات وکرامات
کمالات اقرار بامامت انمنبع سعادات نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است
که در یک مجلس یا چند روز متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل از
انمعدن علوم وفضایل سوال کردند واز همهٔ مسائل خود جواب شافی شنیدند
واکثر در حضور مامون بود وباین سبب ام الفضل دختر خود را با حضرت
داد ودر همان مجلس گفت یا ابا جعفر دخترم را از من قبول بکنی واگر چه جمعی
را خوش نیامد اما حضرت سر مبارک در زیر انداخت وعباسیان از حسد
بمردند پس مامون گفت جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنِّي رَضِيتُ لِنَفْسِي وَاَنَا مُزَوِّجُكَ

ابنتی ام الفضل پس حضرت امام خطبه را باین نحو ادا فرمود الحمد لله
اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد
سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی
الانام ان اغناهم بالحلال من الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا الایامی
منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من
فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت
عبد الله المامون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت
محمد علیه الصلوة والسلام وهو خمس مائة درهم جیادا فهل زوجتها
یا امیر المؤمنین بها علی الصداق المذکور پس مامون گفت نعم قد
زوجتک یا ابا جعفر ام الفضل بنتی علی الصداق فهل قبلت النکاح
وامام علیه السلام فرمود قد قبلت ورضیت به عدد اولاد امجادش
امام علی متوکل وموسی وفاطمه وامامه وبروایت دیگر حکیمه است و
عقب آنحضرت از دو پسر بود علی هادی وموسی مشهور بمبرقع در دار المؤمنین
قم وفات یافت واولاد او را رضوی میگویند وعقب موسی از احمد
است ونسابه دستوری گویند محمد بن ابراهیم معقب است وانتساب
بنی جوشاب از اوست وفات آنحضرت در دویست بیست هجری واقع شد
بزهر المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون الرشید لعنة الله علیهما وبقولی

بزهر

بزهر ام الفضل زوجه اش در ماه ذی قعده سال مذکور وبعضی روز سه
شنبه یازدهم ذی قعده گفته اند وعمر شریف آنحضرت بیست وپنجسال
ودو ماه کبری بود موافق مشهور وامامت آنحضرت هفده سال و
بود وابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش هفت سال وچهار
ماه ودو روز داشت وامامتش هجده سال کم بیست روز بود ودر کشف
الغمه از طریق مخالفان نقل کرده اند که وفات آنحضرت روز سه شنبه پنجم ماه
مذکور واقع شد ومحمد بن سنان گوید که عمر شریف آنحضرت بیست و
پنجسال وسه ماه بود ودوازده روز وولادت آنحضرت در سال صد
ونود وپنج هجرت بود وباید در خود هفت سال وسه ماه زندگانی کردند
ووفات آنحضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجة الحرام دویست
وبیست وسه از هجرت واقع شد وبروایت دیگر در وقت وفات والد
بزرگوار نه سال وچند ماه داشتند ودر کتاب دلائل حمیری مذکور است
که عمر شریف آنحضرت بیست وپنجسال وسه ماه ودوازده روز بوده
ودر روز سه شنبه ششم ماه ذی حجة الحرام سال دویست وبیست هجری
وفات یافتند وبعد از پدر بزرگوار نوزده سال وپنج روز زندگانی کردند
ودر بیست وهشتم محرم یا در روز سه شنبه بیست وپنجم ذی الحجه الحرام
مدفون شدند در مقابر قریش نزد جد امجدش در بغداد والله یعلم

باب دوازدهم در احوال خجسته مآل امام علی متوکل علیه الصلوة والسلام
کنیت انحضرت ابو الحسن است وفقیه وهادی را نیز بر انحضرت اطلاق
میکنند والقاب انحضرت نقی ونجیب ومرتضی وعالم وامین ومؤتمن و
طیب ومتوکل وحسن عسکری است وانحضرت در اول مشهور بمتوکل
بود ولقب خلیفه نیز متوکل بود از ان منع فرمودند ونام مبارک انحضرت
علی است ودر توریت بطودات ودر انجیل پیرمار کیاره ودر کتاب اشکل
حق بین ودر کتاب انکلیون عزیز ودر کتاب هند وان عبد الکریم ودر
کتاب قبالا عبد المجید ودر کتاب لاهیشا بخیار ودر کتاب کلوبین عارف
ونقش نگین انحضرت بروایت فضول مهمنا الله ربی وهو من عصمنی
من خلقه بود وبروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود والده ماجدش
جواد ومادرش ثمانه مغربیه بود وانحضرت اسمر اللون ومعتدل القامت
بودند شاعرش عوف بود ودیلمی ودربانش عثمان ابن سعید ومعاصرش
از خلفای ناحق واثق ومعتز ومستعین ومتوکل ومنتصر بود ولادت
باسعادت انحضرت در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ذی الحجة الحرام
سال دویست ودوازده از هجرت وجمع کثیری در سال دویست وچهارده
هجرت گفته اند ودر مصباح شیخ بیست وهفتم ذی الحجه است وبروایت
ابن عباس در دوم یا پنجم روز سه شنبه ماه مبارک رجب واقعشد ٥

عدد اولاد امجاد انحضرت امام حسن عسکری بود وحسین ومحمد وجعفر
ملقب بکذاب زیرا که تمار باز طنبور نواز ویکدختر عالیه عقب انحضرت از جعفر
است واو مکنی بود بابو عبد الله واورا ابو بکر ابن شیر نیز میگفتند صد وبیست
فرزند داشت وعقب او از شش پسر است اسمعیل مشهور بحریفا وطاهر و
یحیی صوفی وهرون وعلی وادریس اما ناصر ومحمد وابو البقا از فرزندان ادریس
است وابو الغنایم دقاق وابو العلا از اولاد طاهرند وابو الفتح
نسابه از نسل یحیی صوفی است واعقاب وی در مصرند وسادات حلب
از بلاد شام اولاد هرون ابن جعفرند ومحمد نازک اولاد او را نازوک خوانند
که از نسل علی ابن جعفر است واعقاب ادریس ابن جعفر را قاسم گویند نسبت
بجد ایشان قاسم ابن ادریس وفلتات مدود وبنی کعب ومواجدهم از
قاسم اند شهادت انحضرت باتفاق در سال دویست وپنجاه وچهار
یا پنج واقع شد وروز وفات در شنبه سیم ماه رجب بود وبروایت
ابن خشاب بیست وپنجم جمادی الثانی وبروایت دیگر بیست وهفتم
ماه مذکور بوده ودر انوقت سن شریف انحضرت چهل سال وچند ماه
گفته اند ودر حین وفات والد بزرگوارش شش سال وپنجماه تقریبا داشتند
ومدت امامت انحضرت سی وسه سال وکسری بود از انجمله پنج سال
ونه ماه در ایام حکومت واثق عباسی بود وچهار ده سال ونه ماه در

حکومت متوکل وشش ماه در حکم رانی پسرش مستنصر وسه سال ونه ماه
در پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین وتتمه در خلافت معتز ابن متوکل
بودند وبعد از ان متوکل ملعون انحضرت را بسرّمن رای طلبید وقریب به
بیست سال در انجا توطن فرمودند ومعتمد عباسی لعین انحضرت را بزهر
شهید کرد لعنة الله علیه وبعضی نسبت این امر را بمعتز میدهند وبمستنصر
هم میدهند واین قول توقف دارد ومرقد مطهرش در سامره است باب
سیزدهم در احوال خیر مآل جناب مستطاب امام حسن الثانی الملقب
بعسکری علیه الصلوة والسلام است رنگ روی مبارکش کندم گون
بود وچون افتاب میدرخشید معاصرینش از عباسیان معتز بود ومعتمد
ودربان انحضرت عثمان ابن سعید بود وحاجب وشاعر ودربانش ابن
رومی بود کنیت مبارکش ابو محمد وفقیه نیز بر انحضرت اطلاق میکنند
وگاهی مخاطب بابن الرضا میکفتند والقاب مبارک انحضرت زکی
وعسکری وخالص وسراج بوده ونام مبارک ایشان حسن است ودر
تورات نوفلیس ودر کتاب ذوهر قتل ودر کتاب انجیل فرنکان داود
زینت ودر کتاب یونانیان کلاب ودر کتاب زند ارمس ودر کتاب
باشکل معظم رای ودر کتاب هندوان مروارید ودر کتاب جولت
تارا ودر کتاب انکلیون راه نما ودر صحیفه اسمانی مؤمن بالله ومرشد

الی الله ودر کتاب فرنکان حبش صافا ودر کتاب جاماسب نجی الکوی
ونقش نگین انحضرت بروایت فصول مهمه سبحان من له مقالید
السموات والارض بود وبروایت کفعمی کفی بالله شهیدا ولادت
باسعادت انحضرت در مدینه مشرفه در روز جمعه هشتم ماه ربیع
الثانی واقع شد وبعضی دهم ماه مذکور کفته اند وبعضی شنبه چهارم
وبعضی یکشنبه همین ماه کفته اند در سال دویست وسی ودو هجری
وشیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست وسی نقل کرده ودر طریق
دیکر بیست وسیم ماه ربیع الثانی سنه اثنین وثلثین ومائتین
بوده ووالد ماجدش امام علی نقی علیه الصلوة والسلام ومادران
حضرت ام ولد بود ونام او حریث است وبعضی سوسن کفته اند و
بعضی غزاله وبعضی سلیله کفته اند وولد جلیل القدرش صاحب
الامر علیه الصلوة والسلام است وبس شهادت باسعادت انحضرت
علیه السلام بزهر معتمد عباسی لعنة الله علیه در روز یکشنبه ماه ربیع
الاول وبعضی ربیع الثانی سال دویست وشصت هجری کفته اند در
سامره در همانخانه عقب پدر بزرکوارش مدفون است وعمر شریفش
بیست وهشت سال بوده لعنة الله علی قاتله وقاتل ابائه وغاصبی
حقوقهم اجمعین الی یوم الدین باب چهاردهم در احوال خیر مآل حضرت

خاتم اوصیا یعنی قائم ال محمد صلی الله علیه واله بدانکه جمیع طوایف
ام از بنی ادم خاصه اهل کتاب که عبارتست از مجوس و یهود و نصاری
و کافران حربی و مرتاضان هندوان و براهمه و جوکیان و ستاسیان
و اهل خطا و صرصر و خانبالغ و چین و تمامی حکما یونانیان و فلاسفه
و سوفسطاییه و کهنه و اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد و سه فرقه
مذهب مسلمانان بتخصیص قاطبه سنیان بی ایمان بوجود شریف آنحضرت
امام علیه الصلوة والسلام قایلند الا قلیلی از نصاری و فرقه از فرنگان
که در خصوصیات انحضرت خلاف کرده اند که انشاء الله در مقام خود بیان
میشود کنیت انحضرت ابو القاسم است و نام مبارک او م ح م د است
و حرام است که در ایام غیبت انحضرت بنام مبارک یا بلقب و یا بکنیت
تنها یاد کنند یعنی نباید که باسم تنها یا لقب تنها یا کنیت تنها انحضرترا
یاد کنند بلکه اتفاقی شیعه است که انحضرترا یاد کنند بلقب مثل صاحب
الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحیه و غایب و قلیل و منتظر و غریم
و حجت و قائم و مهدی و منصور و خلف صالح و نام مبارک انحضرت
مجتمعا نخوانند بلکه مفرده بخوانند و بنویسند و در این قول توقف
هست که جهت ان چیست و نام مبارک انحضرت در بسیار جا از قران
مجید مذکور است که ببرودمز خطاب نموده مثل نجم و عصر و فجر که در

اول

اول سور قران بلفظ قسم واقع شده و در سوره البقره بلفظ غیب مراد
از انحضرت است و در صحف ابراهیم علی نبینا واله وعلیه السلم صاحب آیات
و در زبور سیزدهم حقیق یعنی قائم و در توریة بلغت ترکوم اوقید موا
و در توریة عبرانی ماشع و در انجیل مهمید اخر و در کتاب فرنکان مسیح
الزمان و در کتاب زمزم زردشت سروش ایزد و در کتاب ایستاغ که تفسیر
ان زند و پازند بهرام است و بروایت دیکر بنده یزدان که تفسیر ان عبد الله
است و در کتاب نواصیب سنیان مهدی و در کتاب ارماطس شماطیل
و در کتاب هزار نامه هندوان لندیطارا و در کتاب جاماوان خوارند مجوس
خسرو و در کتاب اژی پیغمبر مزان الحق و در کتاب برزین انفارسیان پرویز
و در لغت فرنکان الامان و در لغت ماچار فیروز و در کتاب قبروس رومیان
فردوس الاکبر و در کتاب کند ذال صمصام الاکبر و بلغت کبران عجم کیقباد دوم
و در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه میکوید که فارسیان او را ایزد شناس و ایزد
نشان میکویند و در کتاب باتنکل راهنما و در کتاب ماریا فین رندان فریس
و در کتاب شاکونی ایستاده و خداشناس و در کتاب کرکانجنا و در کتاب
و بدبراهمه منصور و در کتاب پرلیومیو قائم و در کتاب شعیای پیغمبر
فرخنده و در کتاب ذوهر بقیة الله و در کتاب انکلیون برهان الله و در
کتاب قطره قاطع و نقش نکین انحضرت انا حجة است حلیه مبارک انحضرت

بسیار خوش روی و خوشموی و معتدل قامت و کشیده بینی و کشاده
پیشانی و برخد راست مبارکش خال سیاهی دارد و در بانش محمد ابن
عثمان بود و معاصرش معتمد عباسی بود علیه اللعنة احوالات خیر ثبت
ایات انحضرت از طرق براهمه و هندوان بدانکه صاحب کتاب پاتنکل
که از کتب اعظم کفرهٔ هند است مدت ایام عالم که عمر دنیا باشد گفته
چهار طور است و هر طوری چهار کور است و هر کوری چهار دور است
و هر دوری چهار هزار سال که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال
باشد چون دور تمام شود دنیای کهنه نو شود و زنده کردد و صاحب
ملت تازهٔ پیدا شود از فرزندان دو پیشوای جهان که یکی ناموس پیغمبر
اخر الزمانست که مراد دختر پیغمبر صلی الله علیه و اله باشد و دیکری صدیق
اکبر یعنی وصی و برزکتر که بشن نام دارد و بشن بلغت ایها نام مبارک
امیر المؤمنین است و نام صاحب این ملت بلغت هندوئی است راه
نما است و بحق پادشاه شود و خلیفهٔ رام حق باشد که رام بمعنی بلغت
ایشان بمعنی خداست و ان پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه
خضر علیهما السلام حکم ران باشد و ان را معجزهٔ بسیار باشد و هر که
پناه باو برد و دین بدان او را اختیار نماید سرخ رو باشد در نزد
رام و دولت و سلطنت او بسیار کشیده شود و او عمرش از فرزندان

ناموس

ناموس اکبر زیاد تر باشد و اخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای
محیط و سراندیب و قبر بابا ادم علیه السلام و جبال القمر و شمال هیکل
الزهرة تا سیف البحر اقیانوس را مسخر کند و بتخانهٔ سومنات را خراب کند
و تا میان کابل بتخانهای او را خراب کند و جکرنات بفرمان او بیخن اید
و بخاک افکند پس او را بشکند و بدریای اعظم انداز د و هر بتی که در جهان
باشد بسوزاند و شاکمونی که باعتقاد کفرهٔ هندوان پیغمبر صاحب کتاب
است کویند که او بر اهل خطا و ختن مبعوث شده و مولد او شهر کیلوس
است او کوید که دولت دنیا و حکومت ان بفرزند سید خلایق دو جهان
کشن بزرکوار تمام شود و کشن بلغت ایشان نام حضرت رسالت است
و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند
و بر ابرها سوار شود و فرشتکان کارکنان او باشند و پریزادان و
ادمیان در خدمت او و حکم او باشند و از سودان که زیر خط استوا است
تا عرض لسعین که زیر قطب شمالست و ما وراء اقلیم هفتم و سایر
اقالیم و کلستان ادم که مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا
یکدین شود و نام او ایستاده و خدا شناس است و در کتاب ناسک
که نام یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هند است و اعتقاد ناسک و اتباع
او این است که ادمی همچو کیاه میروید و خشک میشوند و از هم

میر بنید او گوید که دور دنیا تمام شود بپادشاهی که در اخر الزمان
که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از فرزند پیغمبر اخر الزمان باشد و
حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها پنهان
باشد همه را بیرون آورد و از آسمانها و زمینها خبر دهد و در کتاب وید
که براهمه آنرا آسمانی میدانند و ماهی شود که نامه یکی از صاحب شریعتان
کفره هند است و اتباع او گویند ماهی شود را کبی نزاییده و هرگز پدر
وزن و فرزند دارد و در جزیره یاقوت میباشد باعتقاد ایشان و
گویند وجود او از سه جسم آفتاب و ماه و آتش او در باب خرابی دنیا
گوید که پادشاهی در اخر الزمان پیدا شود که امام خلایق باشد و نام
او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او همه کس را
از مؤمن و کافر بشناسد و همه کس او را بشناسند پس هرچه او از خدا طلب
کند باو برسد و صاحب کتاب وشن که کفره هند او را پیغمبر صاحب
کتاب میدانند و مترجم آن کتاب و راوی آن جوکست و جوک از جمله
پیران و بزرگ هندوانست و مریدان جوک دعوای اسلام و تشیع او را
میکنند و گویند کتاب امیر المؤمنین که بلغت ایشان نام آنحضرت
کنکر است و نام او کتاب قار وقست در نزد جوک بوده و بخدمت آنحضرت
رسیده بود و آنچه درویشان و مرتاضان را ضرور است از عبارت

و زهد و ترک و تجرید و قاعده زندگانی همه در انجا است تا خدا شناسی
و بخط کوفی است جوک در تفسیر کتاب وشن میگوید که دور آخر دنیا
بکسی بگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام
او خجسته و فرخنده باشد و خلق را بحکم جان تن که خدا است زنده کرده
و شباه کار آن که در دینها اختراع کرده باشند مواخذه فرماید و آنها را
بسوزاند و عالم را نو کند و هر بد کاری را سزا دهد و ملک گرد دولت
او باشد که عبارت از چهار هزار سال باشد و پاره از مزخرفات آن کتاب را
جوک نقل کرده بود از قول دانای هجن هندوان و از تجسم باری تعالی و
تناسخ و دور بود بیان نموده و این قول را از کتب براهمه که معتمد علیه ایشان
بود نوشته شد و براهمه صاحبان این کتاب را پیغمبر و از کتابهای آسمانی
میدانند و جماعت قرام که عجم و اکثر براهمه او را پیغمبر میدانند در کتاب دانک
میگوید که بعد از آنکه مسلمانی در اخر الزمان موقوف و معدوم گردد
و در اخر عمر دنیا اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان
و تعدی حاکمان و ریای زاهدان و بی دیانتی امینان و حسد حسودان
بر طرف و این افعال ظاهر شود و دنیا مملو شود از ستم و ظلم و اسلام
بر طرف گردیده جز نامی از او نمانده باشد و پادشاه و حکام بی رحم شوند
و رعیت بی انصاف گردند و در خرابی یکدیگر بکوشند و عالم را کفر و ضلالت

بگیرد انوقت دست غیرت الهی بدر آید وجانشین آخر جهان طار را که محمد
است ظاهر گرداند واو مشرق ومغرب عالم را بگیرد وهمه جهان را بگردد دوست
کشان جهان را بگیرد وبکشد وخلایق را هدایت کند وان در حالتی باشد که
ترکان امیر مسلمانان باشند وحق وراستی از کسی قبول نکنند والله یعلم

اقوال مجوس وگبران این طایفه کتاب زند وپازند را اسمانی میدانند و
زردشت را نبی میدانند واین زردشت پسر پورشب ابن تبیراست و مادر
او دغدو بیه نام دارد واز نسل فریدون است گویند او حکیمی بود وشاگرد
افلاطون حکیم بوده چون علم بیاموخت در حدود سبلان در کوهی منزوی
شد واذوقه در انجا جمع کرده در انجا ماند وبعضی گویند که خودرا بر هیأت
مردن ساخت وزیر زمینی بساخته اند وپر از اذوقه کردند وچون بدخمه گذاشتند
او از انجا بدان زیر زمین شد وبریاضت مشغول گردید وکتابی ساخت
واو را زند نام نهاد وبعضی گویند که چون شنیده بود از کتب انبیای سابق
واخبار ایشان که خداوند عالم با پیغمبری در شجره که اتش داشته باشد
سخن گوید که مراد موسی باشد او پیوسته ارزو میکرد تا انکه شیطان ملعون
در اتش کده با او سخن گفت که منم خدا وترا پیغمبر کردم برو بسوی قوم و زند
لغت شیطانست که انچه میگفت زردشت مینوشت وچون سی سال
از پادشاهی گشتاسب گذشت از کوه برامد ولباس اتش پرستی بر خود

مرتب

مرتب ساخت ونزد گشتاسب رفت ودعوی نبوت کرد گشتاسب علما را
جمع نمود ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس را بگدازند
ودر سر او بریزند چنان کردند چون ان دارویی ساخته بود وبر خود مالیده
بود دفع ضرر اتش از خود کرد گشتاسب واسفندیار وبشوتن بملت وی
درامدند اما بهمن او را گرفت ودر زندان کرد روزی با سپاه خود سواره
از در زندان میگذشت ناگاه چهار دست وپای اسب بهمن بشکمش چسبید
واز اسب افتاد بهمن بترسید ودین زردشت را قبول کرد وبعضی گویند
که در سال سیم حکومت گشتاسب پیدا شد واو خادم یکی از ملاحده اهل
فلسطین بود بسبب دروغ وخیانتی که از وصادر شده بود او را اخراج
کردند واو مبروص بود وعاقبت بآذربایجان آمد ودین مجوس احداث
شد اما رستم ابن زال واولاد واعوان او ایمان بزردشت نیاوردند
وفریب او را نخوردند ورستم اسلام اختیار کرده بود وقتی که کیخسرو او را
بنزد حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام برسالت فرستاد وحضرت او را
طلبید نزد کیخسرو نرفت وعاقبت از انحضرت گریخت وبجانب اصطخر
فارس رفت واخر بدعای انحضرت در برف کشته شد وگویند کیخسرو و
عجم قبل از سلطنت گشتاسب اتش را عبادت نکردند وشریک بحق تعالی
قرار نمیدادند وبرزخ درمیان خلایق ومخلوق نمیدانستند بلکه مکانی

چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از آسمان بفرمان خدای آمد
و قربانی ایشانرا میسوخت و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت
مقبول نبود هم چنانکه در ایام حضرت آدم و ایام حضرت موسی علیهما
السلام این قاعده بود و بعضی گویند زردشت اذربایجانی بوده و نام
اصلی ان ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده و بعضی گویند که شاگرد
ارمیای پیغمبر علیه السلام بوده و علم نجوم را خوب میدانست و مدتی
مسافرت کرد و روم و هند و مصر را دید و در آن بلاد با حکما صحبت
میداشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات اموخت و کتابی ساخت
بلغت فرس قدیم وانرا ایستاغ نام نهاد و هیچکس انرا نمی فهمید با وجود
با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است و بعضی او را پیغمبر میدانستند
معنی آنکتابرا نمی فهمید و زردشت مدعی او بود که کتاب خدا را کسی نمی
فهمد و نمیداند مگر پیغمبر خدا و بعد از آن انرا تفسیر کرد و زند نام نهاد
و ان تفسیر را تفسیر دیگر کرد و مسمی بپازند نمود و آخر الامر ببلخ رفت و
گشتاسب را باین خود دعوت نمود و معجزه او آتش بدست گرفتن و بدن روی
آتش رفتن بود و گشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا کرد و در هر یک
ازینها خادمان بسیار تعین و بجهة انها وظیفه قرار داد اول آذر گشسب
آتشکده بلخ را ساخت دیگر نوبهار آتشکده حوالی قزوین را و نوش آذر آتشکده

مارستان اصفهان را و نام برزین آتشکده فارس را و در خشن آتشکده
خراسان را و وخش آتشکده کرمانرا و خود بسوی آتشکده اذربایجان
رفت و کتاب زند و پازند را برغم فارسیان لوحی ساخته و شهرت
داد که بر زردشت نازل شده وانرا نوشتند و بر دوازده هزار پوست
گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی
گویند در ایام نوشیروان حکم آن کتاب منسوخ شد وانچه از احادیث
ظاهر میشود جاماسب پیغمبر ایشان بود و کتاب ایشان اصل دارد و نام
ان کتاب گوسب است لیکن گبران این کتابرا سوختند و پیغمبر خود را کشتند
و اینک الحال در میانست و گبران دارند شبیه آنکتابست و بعضی گویند
زردشت بزبان سریانی نام ابراهیم خلیل علیه السلام است و نام این کتاب
صحف است و بروایت دیگر برزین و آذر و زردشت پیشوایان ملت
انحضرت بودند و بعضی گویند که گبران کتاب خود را بعد از حضرت
ابراهیم محرف کردند و بعضی همین کتابرا صحف میدانند و بعضی زند
پازند را دو نسك از صحف میدانند غرض در زند و پازندی که الحال
در میان است و در سایر کتب گبران اسامی ائمه معصومین علیهم السلام
و احوالات ایشان هست و گبران گویند که ایستاغ که اصل آنکتابست نود و هشت
بر بیست و یك نسك قرار داده و اسم نسك اینست اول فرنگان دیگر

وند بداد و پشت واو زنگی و جوز او و ذال هینو فرو خورده و اشتا و
خشت وهادخت وزند و پازند وکوش و دیبادین و پوری و سپر
سوور و سفید روش ودج وزامیاد و اسم ابراهیم علیه السلام را پهلوی
بچند طریق میخوانند اول زرمان دیگر زرذان و زرمان برزلت و ابراهیم
زردشت و ابراهام و ابراهم و ابراهیم و ابرهم و براهوم و اسم زردشت
را نیز بچندین طریق خوانده اند زراداشت زردهوش زردتشت زراتشت
زرادش زردش و کشتی که معتمد علیه ایشانست در انجا احوالات حضرت
قائم علیه السلام را ایراد مینماید هرچند که مجوس از راه عناد منکر حقیقت
این دین اند اما چون از اخبار و وقایع اینده بوده است انبیای عظام و
حکما و موبدان و دانشمندان بحقیقت ایشان خبر داده اند و در کتب خود
ضبط و جمع نموده اند کتاب کومسب که ان جومسب پیغمبر است و انکتاب
از اوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبر وارد شده
است که اصل این کتاب بر دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند
از انکتاب چند ورقی در کتاب ازادبخت نوشته بود بیان نموده کتاب
جاودان خرد از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند
کتاب پیمان فرهنگ که از مه آباد اولین پیغمبر عجم است بزعم ایشان و
امت او را مه آبادیان میگویند کتاب ارژنگ زندقه مانی نقاش که

در زمان شاپور ابن اردشیر بوده و ابن مقفع خراسانی ترجمه انرا
نموده و نام انکتاب را که ترجمه کرده شرح براجیل هندسه گذاشته
کتاب تنکلوش لوقای حکیم رومی کتاب صد در از احکام دین زردشت
که صد فصل دارد کتاب سندباد حکمت علمی و عملی کتاب دساتیر مه آبادیان
گویند اسمانیست کتاب ارداویرف که نام موبدیست که در زمان
اردشیر ابن بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دبستان مزدک
که در ایام قباد در اثبات دین و مذهب اتش پرستی بیان کرده کتاب طرقم
که از تصنیفات جاماسب است کتاب دمزم از تصنیفات زردشت که او را
ستاره میگویند کتاب قسطا و قسطنطنیه که ابن لوقا ساخته در دین اتش پرستی
کتاب شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکما و دانایان عجم است و
در این کتب باقوال مختلفه و لغات مشکله بیان احوال انحضرت را نموده
اند که ظهور و خروج خواهد کرد و تصریح باین معانی جاماسب حکیم در کتاب
فرهنگ الملوک که از اسرار العجم نیز میگوید و از کتابهای مخفیه مجوس است بلکه
او را بمنزله الهامی که صحیفه باشد میدانند و باصطلاح گبران جاماسب نامه میگویند
و احکام زیج و حوادث و وقایع گذشته و اینده را در انجا ثبت کرده اند و این
کتاب را و چند جلیل الشان کرمان برای فقیر فرستاده نه جزو بود که بپوست نوشته
بودند و اکثر خطوط ان شبیه بخط یونانی و معقلی و داودی و بخط فارسی

بود و منشی او بعضی مندرس بود و ظاهر میشد که در زمان شاپور ذو
الاکتاف نوشته بودند تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را
دیده باشد بلکه نامی شنیده اند دران کتاب جاماسب از زبان زردشت
نقل میکند که در فصل گاهنبارها و گاهنبارها هر دو بکاف عجمی و گاهنبار
ان شش روز یست که باصطلاح ایشان یزدان عالم را افرید و هر دو
روز را گاه میگویند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد وان خور روز
باشد که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گوید که یزدان ازین روز
تا شصت روز افرینش اب را تمام کرد و گاه گاهنبار سیم بیتی شهیم نام
دارد وان هشتاد روز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم باشد گوید
که یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز افرینش زمین را باتمام رسانید و
گاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد وان هشتاد روز است که بیست
و ششم مهرماه قدیم باشد گوید که یزدان ازین روز تا سی روز افرینش
نباتات و رستنیها را تمام کرد و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد
وان اول مهر روز است که شانزدهم ماه قدیم باشد گوید که یزدان ازین
روز تا هشتاد روز حیوانات را افرید و حیوانات دویست و هشتاد
و دو نوع اند صد و هفتاد و دو چرنده و صد و ده نوع پرنده و گاه گاهنبار
ششم همسپد نام دارد وان اهنود روز است که اول روز خمسهٔ مسترقه

قدیم باشد و ازین روز تا هفتاد و پنج روز افرینش ادم که بزعم ایشان
کیومرث باشد افرید و در اخر این فصل احوالات انبیا و ملوک را میگوید
که چند نفر اند و در چه زمان بهم میرسند و دین ایشان چیست و در زمان
ایشان
باشند و چه بر سر ایشان می اید و امت بچه قسم با ایشان پیش میکنند
تا به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و میگوید این پیغمبر عرب باشد و اخر
پیغمبران است و در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم
او بیشتر شتر سواران باشند و با بندگان چیزی بخورد و بروش بند
بنشیند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل پیش رو ببیند و دین
او اشرف همه دینها باشد و کتاب او باطل کرده اند هر کتاب اسمانی را و
دولت تاجیک را بر باد دهد و دین مجوسی و پهلوی را برطرف کند و
تا برسد تمام اتشکده ها را خراب کند و تمام شود روزگار پیشدادیان
و کیان و اشکانیان و ساسانیان و از فرزندان دختر او پیغمبر که خورشید
جهان و شاه زمان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که
جانشین اخر او پیغمبر باشد در میان دنیا که مکه باشد و دولت او تا بقیامت
متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و اسمان جفت شود و
زمین باب فرو رود و کوهها برطرف شود پس اهرمن کلان که ضد یزدان
و بنده عاصی او است او را بگیرد و در حبس کند و سمندغ و قرنج و حبائل

وقفند دیشان اهرمن را بگیرد و مشابند که عبارت از ملایکه است
با و فرود اید و خلایق را ایزدان خوانند و تمام مذهب او برهان قاطع
باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر شوند بشتر و سروش فاسمان
که عبارت از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشد و نازل شود با و بهرام
فرشته که موکل بسافران باشد و فرخ زاد ملک که موکل بر زمین باشد
و بهمن ملک که موکل بر کاوان و گوسفندان باشد و اردمز ملک موکل بر
آتش باشد و روان بخش که روح القدس باشد زنده کرداند خلق بسیاری از
بدان و نیکان را و آن پادشاه نیکان را جزا دهد و بدان را سزا دهد و زنده
شوند از خوبان و پیغمبران بسیار چون ملکان پدر خضر و مهراسب پدر
الیاس و لقوماس پدر ارسطاطالیس و آصف ابن برخیا وزیر جشاسب
که سلیمان پیغمبر است و ارسطوی ماقدونی و سام ابن نوا فریدون که
نوح علیه السلام است و شمسون عابد و سولان و شموئیل و شاوول
و بیناس و جاماس و پیغمبران زنده شوند و زنده شود عابر ابن شالخ و
حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغربست که
بدعای حنظلة ابن صفوان غایب شد و دیگر از بدان گیتی و دشمنان خدا
و تمام کافران را زنده کند و سوددیس که نمرود است او را با یرغ و قرج
بسوزانند که فرعون و قارون باشند و زنده کردانند هامان وزیر

فرعون را و او را نیز بسوزانند و زنده کردانند سامری را که اسرائیلیان
را کمراه کرد و او را بسوزانند و ضحاک علوانیز را از چاه دماوند بیرون آرند
و او را دیوان مظالم بکنند و بسوزانند و بخت النصر را در هفت که بیت
المقدس باشد و خراب کرده بود زنده کردانند و بسوزانند و زنده کردانند
شماس را که دین پهلو را برهم زد و آتش را شریک خالق کردانید و مکیفت
که برزخ میانه خالق و مخلوق است او را بسوزانند و زنده کردانند سدوم
قاضی شهر لوط را و انقف قاضی ترسایان را و یعقوب مجتهد نصاری
را و بسوزانند ایشان را و زنده کردانند نعباغ اهرمن را که عمل اغلام را در
میان قوم لوط بهم رسانید او را بسوزانند و زنده کردانند زروان را ندارد
که او را کار بر فرض است و اعتقاد او این باشد که یزدان اشخاص بسیار
از روحانیان که احداث نموده و شید رنگ را که او خواهش طبع را اله
میداند ایشان را بسوزانند و زنده سازد صاحب نامی را که او ستاره
پرستی را وضع کرده بود و زنده کردانند میلان را که او اصل مبدا را شش میداند
نور و ظلمت و معدن جامع که سبب امتزاج و اختلاط است و زنده
کردانند کون بکاف عجمی را که او اصل وجود را از سه عنصر میداند آب و
آتش و خاک و هر سه را قدیم میداند و همه ایشان را بسوزانند و از پادشاهان
اقوام خودش جمعی را زنده کرده اند که فتنها در دین کرده باشند و خوبان

بندگان یزدان را کشته باشند العلم عند الله کمان فقیر اینست که پادشاهی
که جاماسب میگوید بنی عباس و امویان و سلاطین جور این طایفه باشند
وخونابن بندگان یزدان مراد شیعیان باشد اینها را بالتمام بکشد و دیگر
زنده کند رستم ابن زال را و در خدمت او باشد و کیخسرو را زنده کند و
دیوان همه بدان را بکشد و همه را بکشد و بسوزاند و باد را گوید که خاکستر هاء
اینها را بدریای محیط ریزد و همه متابعان اهرمن و تباهکاران را بکشد
و نام ان پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان و شاه زنان که او دختر
سین باشد و سین نام محمد است صلی الله علیه و آله بلغت پهلوی و
ظهور او در آخر الزمان باشد و عمر هفت کرکس داشته باشد و چون
خروج کند عمر او سی قرن باشد و از زمان تازیان بر فارسیان
غلبه کند و شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عثمان خراب شود و
اکثر بدست سلطان تا زیك درآید و جنك کند و زور را بکشد یعنی
دجال پلید را و گویند آن کوری باشد خر سوار که دعوای خدائی بکند و
او از گوشه دنیا کناك دزچین تا درهخت که بیت المقدس باشد همه
را بهرام بگیرد و کشتاسب ابن لهراسب را زنده کند و بردار کشد و حجاب
صنایی که عیسی باشد و اسکندر ابن دارا با او باشد و ایشان را بفرمان
فرستد بجنگ و رستم را بمصر فرستد و سپید بزرکی که بدان پادشاه

باشد

باشد برود و قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را بگیرد و علمهای ایمان
و مسلمانی در انجا برپا کند و عصای سرخ شبان با هود ارکه موسی باشد
با او باشد و هر جا را چون اشاره کند بگشاید و انگشتر و دیهیم سلیمان
با او باشد و سلیمان پیغمبریست از اسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان
و درندگان در فرمان او خواهند بود و این بهرام ثانی او و از فرزندان
زردان بزرك که حضرت ابراهیم است خواهد بود و او است ایزد کشب
یعنی خداپرست و اناباك بزرك یعنی صاحب جبروت و بزرگی او مثل
جماسب و او است کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرك
جبار و شیر و بیر یعنی شکوه مند که دیو دین یعنی شیطان لعین از او
بگریزد و خدیو کیهان است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی بهتر از همه
پادشاهانست و از فرزند دختر سین است و او در مدت پانصد قرن
با یارانش پادشاهی کند و برود تا بمقدونیه که دار الملك فیلقوس است
و در ساحل بحر اقصا نوس خیمه زند که آخر زمین دنیا است و همه جها را
بگیرد کند و کیش گبری و دین زردهوشتی و آیین ساسانی و کیانی
نماند در دنیا و پیغمبران خدا و مشاسند و موبدان و حکیمان و یزدان
و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان
سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب برگردد و داخل ظلمات

شود وجزیرهٔ نسناس را خراب کند واسرافیل صاحب بوق نزد او اید
تا اینجا بود کلام جاماسب وتتمهٔ کلام سود ودر جزوهای دیکر احوال ملوک
اسلام بود از ترکان وعجمان وعباسیان ووقایع هر سال که رو میدهد
وتغییر وتبدیل پادشاهان ومنقرض شدن ایشان واساس این کتاب
واستخراج وقایع در بعضی از دورها اکر اراده فصل باشد بطریقهٔ صفحهٔ جفر
است وچون این علوم از اسرار مخفیه است از اظهار کردن بقیهٔ احوالات
اینده وکذشته زبان را کوتاه میکند باقی والله یعلم **اقوال** یهودان لعنهم
الله میکویند که حقیقت مهدی اخر الزمان وخروج خواهد کرد اما مسلمانان
میکویند که از فرزندان اسمعیل است غلط است واز فرزندان اسحق علیه السلم
است دلیل بر انکه در کتابهای ما نوشته اند که حضرت داود یازده پسر
داشت ویکی از انجمله سلیمان بود که پادشاه جن وانس بود در اول دنیا
وبرادری داشت ماشع که بلغت عبری مهدی باشد او پادشاه شود
در اخر دنیا واو در زمان حضرت داود غایب شد پس در اخر الزمان پیدا
شود ومهدی همین ماشع مذکور است وحقیقتا این اخبار را در توریت
بحضرت موسی ع کفته وسایر انبیا خبر داده اند اما یهودان دروغ
میکویند در توریت این اقوال نیست بلکه در انجا نوشته اند که ماشع از
فرزندان مؤد مؤد یعنی محمد است واز اولاد اسمعیل علی وشالون است

یعنی

یعنی اسمعیل ع ویهود بوجود حضرت مسیح قائلند که از اسمان نزول
میکند وبعضی از یهود مسیح ع را قطامه میدانند که دجال باشد و
قائلند که ماشع قطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوای خدائی
کند وبعضی یهود خذلهم الله قطامه را خدا دانند **مقالات** نصاری
خذلهم الله که مراد عیسویان باشد اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی ونسطوری
ویعقوبی وبعضی لوانی را فرقهٔ چهارم کرفته اند وملکانی ولوانی
وفرق ایشان بوجود انحضرت قائلند وبعضی از ایشان میکویند
در انجیل وکتابهای ما نیست اما شنیده ام از علما وبزرکان خود
که در اخر الزمان ظهور میکند وقائلند که عیسی خواهد امد ودجال
را خواهد کشت وبالشکر شیطان جنک خواهد کرد ویعقوبی و
نسطوری قائل نیستند اما داودی از فرقهٔ یعقوبیه وجمعی از فرنکان
پرتکالیه قائل نیستند وهمچنین داودی بنبوت حضرت عیسی قائلند
نه بالوهیت وولایت او وهم چنین به نبوت پیغمبر ما قائلند به الوهیت
وولایت او ومیکویند حق است وان مبعوث بود بر عرب وبر عجم و
اسرائیلیان مثل هود میکویند حق است وان پیغمبر مبعوث خواهد شد
بعد از این وان پیغمبر موعود مهدی است وخواهد امد وقائلند که انجیل
اسمانی نیست بخلاف همه نصاری که انجیل را اسمانی میدانند وداودی

کویند مهدی ظهور میکند و عالم را خواهد کرفت و عیسویانرا خواهد
کشت و پادریان وکشیشان و خلیفها و اناتی که روغن بلسان بر
پیشانی میمالند و پربرعوض کلاه برخویشها میبندند که زمین را
شیار کنند و تخم بکارند و ایشانرا باین عذاب میکشند و دیکر جزیه
از نصاری قبول نمیکنند الا اسلام یا کشتن و احوالات ائمه علیهم السلم
در انجیل داودی هست و اکثر دانایان کرجی وارس و بلغار و حبش
وزنکبار و فرنکان انکلیس و الامان و پرتکال قائلند بوجود شریف
انحضرت و در کتاب ارمیای پیغمبر و دنیال پیغمبر و کتاب کلوبین و کتاب
سندره مسیحیان مسطور است که چون ماه از فاران طلوع کند
دوازده دانه پیشماز داشته باشد که بعد از او بجای او حکم کند انوقت
ذلت مسیحیانست و برهم خوردن دین ایشان و جزیه بایشان بدهند
و خار کردند و شهر بشهر کردند و دوازدهم ایشان صاحب عالم شود
و علم بر قدس خلیل و ناصره زند و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و یهودانرا
بکیرند و بدار زنند و مسیحیانرا در زیر پا کذارند و اوخراب کند انیان
را و اودالیان در فرنک شهریست که حضرت شمعون علیه السلام
در انجا اسوده است و بابورا بکشد و بابر نفس ناطقه عیسی و اعلم علمای
نصاری است که در انجا میباشد و هر کس که میمرد دیکری بجای او می

نشاید پس هیکل دالیانرا خراب کند و پادشاهان فرنک ذلیل شوند
و افتاب بر پشت او باشد و دجال از کوه کرملو بیرون اید و بر خردی از
کوشی بزرک چون کوه سوار باشد و با صاحب جنک کند و از زمان ایسوس
که مراد مسیح باشد از بر کین که اسمان باشد بزیر اید و حواریین پیش پیش
او جنک کند و بروایت دیکر ایشوع ناصری فرود اید یعنی عیسی و بانک
ناقوس در عالم کم شود و زنجیرها در کردن مسیحیان کنند و کویند ایقوم
فکر خود کنید که جزا داده میشوید و بر دار کشیده میشوید از دست لشکر
دم ید یعنی اسلام و راه کریز نخواهد داشت بجز شمشیر ایشان و کردن
شما مقالات اهل سنة علیهم اللعنة جمهور عامه قائلند بوجود انحضرت و
میکویند مهدی حقست که ظهور میکند ولیکن رافضیان او را امام مفترض
الطاعة میدانند نه چنین است او از فرزندان رسول خداست ولیکن
پادشاهی خواهد امد که سر امد همه پادشاهان باشد و بعضی از ایشان کویند
هنوز متولد نشده اما اکثر علمای اهل سنة و کشیشان ایشان چون ابو
ابو عبد الله و محمد ابن یوسف ابن محمد کنجی شافعی در کتاب بیان و ابو المظفر
سبط جوزی در کتاب خصایص و خطیب دمشق و اسکندرانی و ما قلانی
و ابن ابی الشوراب قاضی بغداد عباسی و احمد ابن حنبل در مسند و ابن اثیر
در جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة و خوارزمی

در کتاب اربعین وظاهر قول محیی الدین جبلی در کتاب فتوحات ودر
فصول مهمه وحافظ ابو نعیم وظاهر قول ثعلبی که از رؤسای مفسرین ایشان
است تصریح نموده اند وهمگی بر انند که انحضرت متولد شده وعلاء
الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است ودرویشان او را شیعه و
سنیان او را از خود میدانند او را رد کرده است قول شیعه وسنی را و
بخلاف اجماع طرفین نقل کرده در تصنیفات خود که جماعتی از اهل قبله که
ایشانرا روافض میگویند ایمان نزد ایشان این است که اعتقاد کنند که
م ح م د ابن حسن عسکری زنده است ومهدی است بیرون خواهد امد خدا
میداند که انگاه که او غایب شد ودر طبقه ابدال درامد وهمچنان عمر
یافت تا قطب شد ونوزده سال قطب بود خدا میداند که او مرده است
ودر مدینه رسول الله او را دفن کردند ودرویشان نوربخشی باین
اعتقادند با انکه لاف تشیع میزنند وعلاء الدوله نیز باین اعتقاد است
واو را پیر خود میدانند وقاضی زکریای کشیش بکده استنبول که در زمان
سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود وسرامد علمای اهل سنت روم است
حاشیه بر کشاف نوشته در تفسیر ایه کریمه ولقد عهدنا الی ادم من قبل
فنسی ولم نجد له عزما میگوید که ائمه ناقصه میگویند که مراد از این ایه
که حضرت ادم فراموش کرد حضرت صاحب الامر است که عزم نداشت

دراقرار کردن بوجود وظهور انحضرت وائمه زاد در خصوص مهدی
میدانند حقا بیت که این ایه مراد مهدیست ونجرة رفضه در الله
لهم صاحب امام مفترض الطاعة میدانند ودر این باب غلو بسیار
دارند واین را نمیدانم ولیکن بر من ثابت شده که حضرت صاحب الامر
ظهور میکند وچهار نفر از صحابه کبار که خلفای ثلثه ومعویه باشد زنده
میکند که امرای انحضرت باشند واز پیشینیان چهار نفر نیز که مساعی
جمیله در دین بظهور اورده باشند زنده میکند که مسلمانانرا
تعلیم مسایل وفرایض نمایند وگمان دارم که این چهار نفر فقهای اربعه
باشند ابو حنیفه وشافعی ومالکی واحمد ابن حنبل مؤلف گوید که
قاضی مسلک را است گفته است حضرت چهار نفر اولرا که زنده میکند
هر کدام را سر دار طایفه میکند وبدرکی از درکات جهنم میفرستد و
چهار فقیه را با کتابهای تصانیف ایشان در دم یلها خواهد انداخت
وار شاگردان قاضی خرم اغلی پیری که قائم مقام سلطان روم است و
باصطلاح ایشان قائم مقام نایب شد در حاشیه این حاشیه گفته است
که اجماع جمیع مسلمانان واهل حل وعقد برانند که شیخین افضل خلقند
بعد از رسول الله از کجا که مهدی ایشانرا زنده خواهد کرد وامیر الامرای
خود خواهد گردانید وکلام استاد ما دال بر تشیع او میباشد پس

مهدی افضل از شیخین باشد و مؤمنی از طایفهٔ ارناوت که از عسکر
سلاطین روم‌اند و بر تشیع دران بلاد معروف میبود در بغداد بفقیر
کفت که در استنبول در زمان یلدرم بایزید از مکه ملوک آل عثمان در
مسجدی که حال مشهور است برایا صوفیه و سابق برین بتکده و کلیسا
اعظم نصارای روم بوده و این بتکده ایست که در اسلام مسجد نموده‌اند
و دست بعمارت او نکذاشتند و یکطرف این را از ته دریا بالا اورده‌اند
بلکه نصف این مسجد بر روی دریا است اورده‌اند که در دنیا ازان عظیم
تر مسجدی نیست در انجا لوحی یافتند و دران لوح سطری چند نقش بود
بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته بودند در زمان
ارماطس پادشاه یونان که کل مخنوم در زمان او بهم رسید و دران
لوح اسامی شریف چهارده معصوم صلوات الله و سلامه علیهم را
ثبت و یکسطر در اخر لوح در مذمت معویه و عمر علیهما اللعنة نوشته بودند
و در انجا نیز نوشته بود که مهدی اخر الزمان از امت مرحوم است و از
فرزندان دختر احمد صلی الله علیه و اله که مسیح با حواریین خواهند امد
و با او اقتدا کنند در حالتی که دنیا مملو از ظلم باشد و او پر از عدالت کند
بعد از ترجمه بر بایزید خواندند از سبب سیاهی رو سوالی عمر و معویه
ان لوح را بدریا انداختند و مقالات غیر ایشان از غلاة و خوارج و

ملاحده این امت و تناسخیه اهل اسلام در وجود انحضرت
خلاف ندارند اسمعیلیه استاد مهدویت را بمهدی از فرزندان اسمعیل
ابن جعفر صادق ع میدهند و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه
مغرب بود ناوسیه از شیعه میکویند که حضرت صادق ع مهدی این
امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار کیسانیه کویند
امام بعد از امام حسین ع محمد حنفیه است و مهدی موعود او است و زنده
است و در کوه رضوی از کوههای یمن در کهف عقیق غایب شده است
و چون دجال خروج کند و دجال را بکیرد و بکشد و جهانرا پر از عدل و داد
کند و قومی از ایشان کویند که محمد حنفیه خدا است و مختار و مسیب و سید
ابن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید نزد حضرت صادق ع
امد و توبه کرد و دین و علم از او فرا کرفت جارودیه از زیدیه کویند که مهدی
محمد ابن عبد الله ابن الحسن ابن علی ابن ابی طالب ع او زنده است و در اخر
الزمان خروج میکند زیدیه کویند مهدی این امت محمد ابن ابو القاسم
ابن عمر ابن علی ابن علی ابن الحسین بود خداوند طالقان که معتصم عباسی
باشد او را بکرفت و حبس کرد تا بمرد عباسیان بطرویه از شیعه این اسنادم
را با ولاد حسن ابن امیر المؤمنین ع میدهند و بعضی از بطرویه ابن الحنفیة
را امام میدانند و بعضی از سفهای شیعه و عباسیان میکویند که

بعد از پدر وفات یافت و بعضی از عامهٔ ملاعین بر این رفته اند که آن
حضرت متولد شده و غیبت او از جانب خداست که خلق بضلالت افتند
تعالی الله عن ذالک و بعضی گفته اند که او خود غیبت اختیار کرده بدون
سببی و جهتی و همین مفسدهٔ ضلالت لازم می اید شیعه اثنی عشری
میگویند که غیبت انحضرت سبب قلت اعوان و انصار است و یکی
از جهة اعوان خود که معتمد عباسی و خلیفهٔ جور آن زمان دشمن آن
حضرت بودند و دیگر از ظلم و ستم جعفر کذاب که عمش بود و هجوم
عامه که مبادا او را بگیرند و بکشند از مردمان گریزان شده و صلاح
حال خود و بنا بمصلحت وقت غیبت اختیار کرده اقوال العامة فی
الغیبة اکثر قائل نیستند که انحضرت غیبت اختیار کرده و میگویند اگر
غایب بود در این مدت میبایست پیدا شود و دیگر نمی باید انقدر عمر
داشته باشد و اگر زنده بود بایست او را ببینند جواب انست که
شما قائلید خود که بسیار کسی از نیکان و بدان در جهان زنده اند
و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال و پنج هزار سال دارند پس
اگر انحضرت عمر طویل داشته باشد و زنده باشند استبعادی ندارد
و بعید نیست و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد
از آن بدر آورد و سبب بر ظاهر شدن انحضرت بحسب موجود شدن

مصالح چند است که خداوند عالمیان میداند و بس که انحضرت
خودش نیز دیده اند و از نیکان کسی که زنده است ادریس پیغمبر است و
او در بهشت است دیگر حضرت خواجه خضر است که در بیابانها
میباشد و راهنمائی گم گشتگان می نماید و دیگر حضرت الیاس که
در دریاها میباشد دیگر رجال الغیب اند که با عتقاد اهل تصوف
و غیره اکابر ایشان چهل نفر اند از اقطاب عمرهای بسیار دارند و در
گرد جهان میگردند و هر کدام که از ایشان میمیرند دیگری قطب میشوند
و از مردودان ابلیس لعین است و دیگر از بدان که دجال ابن صید است
دجال که مخلوق شده است و زنده است بروایت در جزیرهٔ از جزایر
طبرستان می باشد که انجزیره شصت فرسخ در شصت فرسخ است و هر روز
حقتعالی انجزیره را علف میرویاند و انخر میخورد و میگوید که سیر نشدم
احوالات دجال بی مال خسران و بال علیه اللعنة و النکال بدانکه دجال
ساحریست کافر از فرزندان ادم ع است و از جنس دیوان و جنیان
نیست و در علم سحر دانا و در نهایت مهارتست و در زمان حضرت
رسالت ص متولد شده و از عبد الله ابن عمر علیه اللعنة مرویست که روزی
رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخواستند و رفتند و اصحاب
در ملازمت انحضرت بودند تا بدهی که انرا خزدک میگویند و بروایتی

با جمع تشریف برد تا بدر خانه رسید در خانه را زدند پیره زنی از
خانه برآمد گفت چه میخواهی یا ابا القاسم آنحضرت فرمود یا ام عبد الله
رخصت میدهی که عبد الله را ببینیم پیره زن گفت او را چه می بینی دیوانه
ایست کثیف خبیث و بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی می
گوید حضرت فرمود که چنین باشد پیره زن گفت پس در آیید چون داخل
خانه شدیم دیدیم سر بقطیفه برده و خود بخود حرف میزند حضرت
رسالت باو گفت چه می بینی گفت می بینم حقی و باطلی و تختی بر روی آب پس
آنحضرت فرمود بگو اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله آنملعون
در جواب آن گفت بلی اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تو باین
امر از من سزاوارتر نیستی پس حضرت با جمع بیرون آمد و روز دیگر
همانوقت آمدند بهمین خانه و در زدند پیره زن بدر آمد و رخصت داد
که داخل شوید پس داخل شدند دیدیم که آنملعون در بالای درختی بر
آمده و باواز بلند چیزی میخواند پیره زن گفت حرف مزن و از درخت بزیر
آی که محمد آمده است پس ساکت شد و حضرت رسول شهادت گفت
باز همان جواب شنید و روز سیم آمدیم آنملعون از پی در میان گوسفندان
بود و آوازی میکرد چون آواز کلاغ و بعد از گفتگوی سابق حضرت باو
گفت اخسأ و بعد از آن فرمودند که ترا مهلتی داده اند بآرزوی خود

خواهی رسید و آنچه مقرر شده از تو بفعل خواهد آمد و در هر سه روز
آنحضرت باصحاب خود میفرمودند که خدا تعالی این زن را از رحمت خود
دور کند اگر او نمیبود من خبر میدادم که این او است و در روز آخر فرمود
که حقتعالی هیچ پیغمبر را بدنیا نفرستاد که قوم خود را از دجال نترسانیده
باشد و لیکن او در این امت ظاهر گردانید و او لعنه الله بیرون
خواهد آمد بر خری سوار که عرض ما بین دو گوش خران یک میل باشد
و بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب همراه او ملعون است
و مردم و تابعان خود را اسیر میکند و اکثر تابعان آنملعون زنان و
اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که
قدمش بزمین نخواهد رسید و انا ربکم الاعلی خواهد گفت هر گاه کسی
امری در آنوقت بر او مشتبه شود باید که بداند که خدای او اعور نیست
و بر خر سوار نمیشود و ابن بابویه رحمه الله بعد از نقل این حدیث گفته
که عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر را مینمایند
و از بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد میکنند و بطریق
دیگر مرویست که روزی آنحضرت بدهی که در دو فرسخی مدینه مشرفه
بود رسیدند و فرمودند که ولادت دجال در این ده خواهد بود
و نام پدرش صیاد بن صید است و نام مادرش کاهنه هر دو یهود

باشند و یهود دجال را قطامه گویند و بروایت دیگر پدر دجال دائی
نام دارد و مادرش میمونه و بروایت دیگر فاطمه و کنیت او ابو یوسف
بود و یهود آن ملعون را پیغمبر میدانند و چون ظهور میکند او را خدا
میگویند و بروایت دیگر چون مکان تولد آن ملعون را حضرت خبر دادند
فرمودند که در روز جمعه یا چهارشنبه وقت آفتاب زرد متولد
شود و چون بر زمین آید فی الحال بنشیند و حرف زند و خود را وصف
کند و هر چه هر کس بخاطر گیرد بگوید و ساعت بساعت بزرگ شود و
یک چشمش مثل دانهٔ انگور که بر سر آب آمده باشد باشد و چشم دیگرش
ممسوخ بود یعنی هموار و با رویش هموار بود و دو ریش دراز داشته باشد
و پدر و مادر او را دجال نام کنند و دجال یعنی دروغ گوی فریبنده
است و چون آنحضرت اینمقالات صادق را بیان فرمودند بعنا صلعم
دران ایام عبدالله ابن مسعود و محمد ابن مسلم بران ده گذارشان افتاد
آشوب و غوغائی شنیدند ایشان از سبب آن پرسیدند که چه
حکایت است مردم ده گفتند که تولدی شده ایشان بدرانجا نه
رفتند دیدند که بر پیشانی آن ملعون بخط قادر یزدانی نوشته اند
الکافر بالله و بروایت دیگر ک ف ر جدا جدا نوشته بودند بعد
از ملاحظه ایشان از آنجا بشرف خدمت حضرت رسالت پناه صلی

الله علیه و آله رفته کیفیت آن حکایت را چنانکه دیده و ملاحظه کرده بودند
بعرض رسانیدند روز دیگر آن سرور با ابن مسعود و عمر بآن ده تشریف
بردند و بدر خانهٔ دجال رسیده عمر حلقه بر در زد دجال بیرون آمد
ایشانرا بدرون خانه برد و در وقت رفتن حضرت رسالت با [illegible]
تمهید نموده بودند و سورهٔ الر او حم دخان را بخاطر گرفتند تا دجال را امتحان
کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال مربع نشسته
و بادزنی در دست گرفته خود را باد میزد و لحظه بلحظه بزرگ میشد
و با مردم از هر باب سخن میکرد حضرت فرمود ای دجال شهادت ده که
من رسول خدا ام و بروایت دیگر آنملعون گفت ای محمد تو شهادت ده
که من خدا ام سید عالم فرمود دمرت یا ملعون یعنی هلاک شوی
ای دور افتاده از رحمت خدا و مرتبه دیگر او را بشهادت دعوت
فرمود جواب حضرت را هذیان گفت مرتبه سیم آنحضرت باز فرمود
که بگو لا اله الا الله و محمد رسول الله دجال ملعون همان بیهوده اول
و دوم را گفت چون حضرت از اسلام آن ملعون مایوس شد آنچه در
خاطر مبارک گرفته بود استفسار فرمود دجال باستعجال گفت الرا
و حم دخان حضرت مقدس نبوی فرمود قاتلک الله پس عمر
شمشیری زد بر سر دجال اصلا در او تاثیر نکرد و شمشیر برگشت و بر

سر عمر جها را انکشت نشست وخون بر سر و روی عمر فرو ریخت حضرت
فرمود ای عمر تو نتوانی برای قضای خدا چاره بر انکیخت بعد از ان دست
مبارک بر جراحت او کذاشتند بصحت مبدل کشته کویا اثر جراحت هرکز
نبوده ام از انجا حضرت بیرون امده بمدینهٔ مشرفه عنان توجه فرمودند و
دجال بد فعال از عقب انحضرت نعلین عدوان خود را پوشیده و عصای
طغیان را بر کرفته بجانب مدینه امد چون خلایق ان خلقت غریب و هیبت
عجیب را دیدند کروه کروه و فوج فوج برای دیدن او بر سر او جمع شدند دجال
چون ان همه جمعیت خلق را دید بر سر کوهی دوید و سنکی کران برداشته
بر سر راه ایشان کذاشت وان خلق را در میان ان کوه محبوس کرد ابد عمر
عنان عزیمت در تافته ترسان و کریزان بخدمت حضرت رسالت امد
وحقیقت مقدمه را بعرض مقدس حضرت رسانید حضرت متوجه
متوجه انکوه شد و دست مبارک بدعا برداشته کفت خدایا شر این
بد فعال را تا وقتی که خود میدانی از امت من دفع کن فی الحال مرغی از
مرغزار اسمان بفرمان قادر منان فرود امد دجال را بچنکال خود کرفته
بهوا برد و هر چند ان ملعون ابتهال و تضرع نمود حضرت متوجه ان
ملعون نشده ان مرغ دجال را بدریای طبرستان رسانده در جزیرهٔ انجا
انداخت و در انجا مقید و محبوس ساخت و در کتاب صحاح المصابیح

ونزهة الریاض ذکر کرده اند که تمیم داری روزی در خدمت حضرت
رسالت پناه عرض کرد که ما سی کس بودیم در کشتی و بطلاطم امواج
وطوفان کشتی شکسته شد هر یک خود را بتخته پارهٔ چسبانیدیم بجزیره
افتادیم و بروایت دیکر کشتی ما یکماه در دریا سرکردان و متحیر بودیم
اخر بجزیره رسیدیم در انجا چیزی دیدیم اخر اینقدر بزرک بود که
اکر کسی پیش سرش ایستاده بود دمش را نمیدید سرش مثل سر شتر
و رویش مثل روی ادم و پشتش چون پشت کاو و تمام بدنش کل
کل بقدر درهمی کفتم سبحان الله هرکز حیوانی باین صورت ندیده
ام اخر بزبان امد و کفت دجال که سوار من خواهد شد از من عجیب
تراست کفتم کجا است کفت در این قصر رفتم شخصی را دیدم که بان
بزرکی کسی را ندیده بودیم یک چشمش ممسوخ بود بروجهی که چون ذره
شکاف نداشت و چشم دیکرش چون ستاره میدرخشید و در میان
دو دوشش موی بر امده بود مثل نیزه و بر پیشانیش نوشته کالکافر
بالله و از پاشنهٔ پاش تا زانوش بزنجیر بود و دست راستش بر کردن
بغل بسته میان اسمان و زمین معلق بود کفت تمیم داری توئی کفتم
بلی و احوال چند از من پرسید و بعد از ان کفت محمد را دیدهٔ کفتم کدام
محمد را کفت نبی تهامی عربی که تولدش در مکه بود و بمدینه هجرت

نموده صاحب لوا و شفاعت و حوض کوثر و کرامت چون باو برسی
تصدیق او بکن و برا و ایمان بیاور و این نصیحت که بتو کردم بهیچکس
نکردم و بروایت مصابیح پرسید که عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت
آخر بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان اطاعت کردند گفت خیر
ایشان در این است بعد از آن گفت مرا نزدیکست اذن خروج بدهند
و همه روی زمین را چهل روز بگردم بعد از آن الاغش را که نامش جساسه
بود طلبید و بروایت دیگر لغانه پیش آمد و زانو را بر زمین گذاشت
او گفت این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آورده ما بران سوار
گشته یکساعت بمدینه رسیدیم پس تمیم داری نصرانی بود بخدمت
آنحضرت آمد و ایمان آورد و در اخبار آمده که سه سال پیش از خروج آن
ملعون حق سبحانه و تعالی در سال اول آسمان را امر فرماید که ثلث باران
را نگاه دارد و زمین را فرماید که ثلث زرع و گیاه نرویاند و سال دیگر آسمان
و زمین هر کدام دو ثلث برکت و رحمت را قطع کنند و سال سیم قطره
باران نیاید و یک برگ گیاه نروید و بعد از آن دجال خروج نماید
و معلوم میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد
و بروایتی آنست که هیجده روز بعد از ظهور آنحضرت خروج کند و وقتی
که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و باواز بلند فریادی کند که آوازش

هزار فرسخ رسد و بار دیگر نعره زند که همه ابرار و اشرار بشنوند و سه
روز و نیم و بروایت دیگر چهل روز بر سر آنکوه توقف کند تا اسباب
ضلالتش مهیا شود و شیطان لعین قائد و راه نما و همه کاره او باشد
و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن حمار سوار شود و مرویست که حمار
دجال کل کل رنگ و چهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا
سم سفید و میان هر دو گوش آن چهل میل فاصله دارد و در سایه
گوش آن چهل هزار کس راه روند و بلندی قدش از زمین هفت فرسخ
است و درازیش سی فرسخ و هر گامش یک میل و در میان دو گوشش
جمع کثیری بنشینند و مسافت مابین دو گامش چهار فرسخ است و
آن ملعون عصائی از نقره بدست گیرد که طول عصا یکفرسخ باشد و
بسحر و افسون از هر موی خرش آواز نغمه و سازی بر آید و یک کوه بزرگ
از طرف راستش با او بهر جا که رود روان شود که در نظر خلایق باغی
نماید در غایت آراستگی و نهایت پیراستگی پر از انواع نعمتها و میوها
و از هر جانب نهرهای آب جاری که ارواح بینند گمان از دیدن آن
پرواز کند از بهشت نام کند و از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش و مار
و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف عذاب باشد و از آن دوزخ
نام کند و باواز بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شما ام و پروردگار

بی همتایم هر کس اطاعت من کند و بمن ایمان آورد او را داخل بهشت
خود کردم و بانواع نعمتها متنعم سازم و هر کس اطاعت من نکند بدوزخش
اندازم غرض که در مدت چهل روز روی زمین را طی کند و جمع کثیری
از حرامزادگان و یهودان بروی بگروند و همه جها را مسخر کند بجز کعبه
معظمه و مدینه مشرفه و بیت المقدس که چون خواهد داخل آنجاها شود
ملائکه بامر الهی با حربهای عذاب برو حمله کنند و نگذارند که نزدیک
بآنجا گردد و حضرت عیسی از آسمان فرود آید بر پیش حضرت صاحب
صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام و آنوقت وقت نماز باشد که آن
حضرت اقتدا بحضرت صاحب الامر نماید و بعد از آن بامر آنسرور متوجه
حرب دجال گردد با حربه که از آسمان آورده باشد بر آن ملعون حمله کند
و آن حرامزاده ملعون بگریزد پس خدای تعالی زمین را امر کند که او را بگیرد
و نگذارد که بجائی رود و آنحضرت او را بکشد و اصحاب و متابعان
آن ملعون که در پناه هر درختی و کوهی و در بوادی پنهان شده باشند
زمین باواز بلند ندا کند که در اینجا است بیائید و ایشانرا بکشید و
بروایت دیگر آنست که حضرت خود آن ملعون رئیس اهل ضلالت
را بجهنم فرستد و کیفیت قد و قامت و هیئات آن ملعون را حضرت
رسالت پناهی فرموده اند که قامت دجال بیست ذرع است و البته

دو

رو و ازرق چشم و دو پیش آن ملعون دو شاخ است و دهنش بدبو و
ناخنهای برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد
بود و بروایتی آن ملعون بحضرت خضر بر میخورد آنحضرت باو میگوید
دجال کافر توئی آن ملعون حضر را شهید میکند تا سه مرتبه پس حقتعالی
آنحضر را زنده میفرماید و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است
که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان رسول خدا صلی
الله علیه و آله متولد شد و رسول الله با جماعتی سه مرتبه بخانه آن
ملعون رفت و باو فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و برسالت من بیاور
پس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد پس حضرت فرمودند که خدا بر پیغمبرانش
احوال این ملعون را خبر داده که هر گاه خروج کند دعوای خدائی کند کور
است و بدانید که خدای شما یکچشم کور نیست و چون خروج کند
بر خری سوار باشد که میان دو گوشش ثلث فرسخ باشد و اکثر تابعان
دجال اولاد زنا و یهودان و زنان و صحرانشینان باشند و یهودان
بضرب سنگ مسلمانانرا بکشند و اول یهودان بخدائی او اقرار نمایند
و بطریق مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجال زد و برگشت
و بر سر نشست و بدجال ضرری نرسید حضرت امیر علی را بطلبید و فرمود
که دجالرا باصفهان ببند از پس امیر ع دجالرا فی الحال باصفهان انداخت

دردهی که اورا یهودیه میکویند واز انجا خروج خواهد کرد و یک چشم او
کوراست و چشم دیکر درمیان پیشانی اواست واز جناب مقدس امیر
المؤمنین منقولست که فرمود بیرون می اید دجال دبرخری سوارست
که ما بین کوشهای او هفتاد کز است وظهور ان ملعون در سالی خواهد
بود که قحط شدید باشد وهر کام حمارش یکمیل خواهد بود وتابعونش
جماعتی اند که طیلسانهای سبز میپوشند وکویا طیلسان سبز کسوت
یهود انست وحضرت صاحب علیه السلام در بلاد شام اورا در روز
جمعه در عقبه فیق بقتل میرساند وبروایت شافعی بردهی که انرا لد کویند
از مضافات فلسطین اورا بقتل میرسانند وبروایتی انکه حضرت مسیح
علیه السلام اورا در صخره بیت المقدس میکشد علامات ظهور دجال بد
فعال که در کتاب خرایج از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که روزی
خطبه میخواندند وبعد از فراغ فرمود سلونی قبل ان تفقدونی صعصعه
ابن صوحان قد راست کرد وپرسید که یا امیر المؤمنین کی دجال بیرون
خواهد امد انحضرت فرمود که این علمیست از اسرار مخفیه وشاید که
رخصت اظهار ان نباشد اما از نشانها وعلامتها هست که هر یکی بهم
متصل است فوت کردن وسهل شمردن نماز وبرطرف شدن امانت
ورواج یافتن کذب وحلال دانستن دروغ وافترا وفروختن دین

بدنیا

بدنیا وقطع صله رحم نمودن وربا خوردن وتابع هوا وهوس شدن
ومشورت با زنان کردن وسفها را امور عظیمه فرمودن وخون
ریختن را سهل شمردن وعلم ضعیف بودن وبظلم فخر کردن وامرا فاجر
شدن ووزرا ظلم کردن وعلما خیانت بیشه نمودن وظاهر شدن
شهادت زور ومنارها را بلند کردن ومسجدها را کنکره دار ساختن
ومصحفها حلی وحلل بهم رساندن وتهمت وبهتان شایع شدن
واثم وطغیان رونق بهم رساندن وصفهای نماز درهم رفتن و
بهم پیوسته نبودن ودلهای مردمان از هم دیکر متفرق بودن و
از هم دور بودن ونقض عهد را سهل شمردن وخلف وعده را سهل
کرفتن وشریک بودن زنان با شوهران در امر تجارت بجهت حرص بدنیا
واواز فاسقان بلند بودن وکفیل مهمات ورئیس قوم رذل ترین
شخص بودن واز فساق وفجار ترس واندیشه داشتن وبتقیه با
ایشان سلوک کردن وتصدیق دروغ کو وکذاب نمودن هرچند
کاذب صادق باشد وخاین امین وزنان بمردان مانند شدن
ومردان بزنان تشبه جستن ومردان بمردان وزنان بزنان رغبت
نمودن وزنان چون مردان برزین سوار شدن ودر زمینها سیر کردن
وکواهی دارند کان پیش از انکه از ایشان کواهی طلبند وکواهی راست

راکوش نکردن وفتوی دهند مفتیان بناحق وعمل دنیا را باخرت
ترجیح دادن وکرکان نمیش پوشیدن (پوست) ودر دل ازاری بودن پیران
دلها ازمردار بدبوتر است وازصبر تلخ‌تر پس برشماست که‌ازان قسم
روزکار خود را ازمیان برکناری کشید وچون حدیث طولانی بود
بهمین قدر که ضرور بود اکتفا نمود دیکر ازانکسانیکه اهل سنه میکویند
زنده است ضحاک علوانی مشهور بماردوش که در چاه دماوند فریدون
اورا حبس کرده وهنوز مقید ومحبوس است کوکرد احمر کویند ازبخار
دهن ان ماران که بردوشهای ضحاک است وان کوکرد در قعر
چاه است وکسی نتواند که ازحرارت دهن انماران بیرون اورد وحق
تعالی ضحاک را باین عذاب معذب ساخته دیکر هاروت وماروت
است که بهیکل بشر درچاه بابل معلق اویخته اند دیکر میجاست که
سامری باشد کویند هنوز در بیابانها میکردد چون سخی بود حقتعالی
وحی فرستاد بحضرت موسی که اورا مکش وبعضی ازایشان بسبخ شمر
ملعون قائلند که بصورت سکی است ودر بیابانها تشنه میکردد وبعضی
این سک را در سامره (سمت) دررودخانه بط دیده اند دیکر سیمرغست
که عنقای مغربست وبدعای حنظله ابن صفوان علیه السلم غایب
شد دیکر ان شتریست که باعتقاد ایشان جنازه حضرت امیرالمؤمنین

است

است وهنوز در بیابانها میکردد دیکر بچهٔ ناقهٔ صالح است که کویند
هنوز درمیان کوههای شام میباشد ونالہ میکند وقافله حاج که
بان راه میروند سازها میزنند ونعرها واوازها میکشند که شتر
ایشان صدای بچهٔ ناقه را نشنوند که اکر بشنوند همه شتران بمیرند
دیکر اکثر عقلا میکویند که ققنس مرغیست که هزار سال عمر میکند و
چون وقت مردنش میشود هیمهٔ بسیار جمع میکند وبروی ان می‌نشیند
وناله میکند وبال خود را برهم میزند واتش ازبالهای او برهیمه میزند
واو مرغ میسوزد ولادت باسعادت انحضرت درشب جمعه پانزدهم
ماه شعبان وبعضی هشتم ماه مذکور کفته اند ودرکشف الغمه ازطرق
مخالفان بیست وسیم ماه مبارک رمضان واقع شده درسال دویست
وپنجاه وپنج یا شش هجری وپدر بزرکوارش امام حسن عسکری علیه السلام
است ومادر انحضرت ملیکه دختر یشوعان فرزند قیصر روم بود و
ازنسل شمعون وحمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب بنرجس خاتون
وبعضی کویند مریم دختر زید علویه است واین قول درنهایت ضعف
است وانحضرت درحین وفات پدر بزرکوارش پنجساله بود که
برتبه بلند امامت سرافراز شدند احادیث ظهور انحضرت صلوات
الله علیه ازطرق عامه که ایشان ازصحاح سته استخراج کرده اند که هر یک

ازان صحاح را اهل سنه بمنزلهٔ قران مید انند بچند حدیث اکتفا
مینماید الاول ما نقل ابو هریره عن النبی صلی الله علیه واله انه قال
لا یقوم الساعة حتی یملك رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیة
وجبل دیلم ولو لم یبق یوم لطول الله تعالی ذلك الیوم حتی یفتحهما
الثانی عن ابی هریره قال قلت لرسول الله لکل نبی وصیا وسبطین
فمن وصیك وسبطاك فسکت ولم یرد علی جوابه فانصرفت حزینا
فلما کان الظهر قال ادن یا اباهریره منی فجعلت ادنو واعوذ بالله
ومن غضب رسوله قال ان الله بعث اربعة الاف نبی وکان لهم
اربعة الاف وصیا وکان لهم اربعة الاف سبطا فو الذی نفسی
بیده لانا خیر الانبیاء ووصیی خیر الاوصیاء وان سبطی خیر الاسباط
کانوا من ولد یعقوب وکانوا اثنا عشر رجلا فان الائمة بعدی اثنی
عشر من اهل بیتی علی اولهم واوسطهم علی واخرهم مهدی هذه
الامة الذی یصلی عیسی ابن مریم خلفه الا ان من تمسك بهم بعدی
فقد تمسك بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الثالث
عن عمر ابن الخطاب قال انی سمعت رسول الله یقول الائمة بعدی اثنی
عشر تسعة من صلب الحسین منها مهدی هذه الامة من تمسك
بعدی بهم فقد استمسك بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله

الرابع عن ابی هریرة قال صلی لنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علینا
فقال معاشر اصحابی من احبنا اهل البیت حشر معنا ومن استمسك
بالاوصیاء من بعدی فقد استمسك بالعروة الوثقی فقام الیه ابوذر
فقال یا رسول الله فکم الائمة بعدك قال عدد نقباء بنی اسرائیل فقال
کلهم من اهل بیتك فقال کلهم من اهل بیتی تسعة من صلب الحسین
والمهدی منهم الخامس ابی امامة قال قال رسول الله صلعم لما عرج بی
الی السماء رایت مکتوبا علی ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بعلی ابن ابی طالب ونصرته به ثم بعده الحسن والحسین و
رایت علیا علیا علیا ثلث مرات ورایت محمدا محمدا مرتین وجعفرا
وموسی والحسن والحجة اثنی عشر مکتوبا بالنور فقلت یا رب اسما
من هؤلاء فقد قرنتهم فی فنودیت یا محمد الائمة بعدك والاوصیاء من
ذریتك السادس عن عایشه قالت کان لنا مشربة وکان النبی
اذا جاء جبرئیل لقاه فیها فلقیه رسول الله مرة وامرنی ان لا یصعد
الیه فدخل الحسین ابن علی ولم یعلم حتی غشیهما فقال جبرئیل من هذا
فقال رسول الله صلی الله علیه واله ابنی فاخذه النبی فجعل علی فخذه فقال
جبرئیل اما انه سیقتل قال رسول الله صلی الله علیه واله الله اکبر ومن
یقتله قال امتك قال رسول الله امتی قال نعم امتك وان شئت اخبرتك

بالارض التي يقتل بها فاشار جبرئيل الى الطف بالعراق واخذ تربة
حمراء فاريناه اياه فقال هذه من تربة مصرعه فبكى رسول الله صلعم فقال له
جبرئيل لا تبكيه فسوف ينتقم الله منهم بقائمكم اهل البيت فقال رسول
الله صلعم حبيبي جبرئيل من قائمنا اهل البيت قال هو التاسع من صلب الحسين
ويخرج الله من صلبه ولدا وسماه عبده عليا خاضع لله خاشع ثم يخرج
من صلب علي ابنه وسماه عبده محمدا قانت لله ساجد ثم يخرج من
صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفرا ناطقا عن الله صادقا في الله
ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده موسى واثق بالله محب في الله و
يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا الرضا بالله والداعي الى الله و
يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمدا الراغب في الله والذاب عن
حرم الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا المكتفي بالله والولي
الى الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن بالله مرشد الى
الله ويخرج من صلبه ابنه كلمة الحق ولسان الصدق مظهر الحق حجة الله
على بريته له غيبة يظهر الله به الاسلام واهله ويخفي به الكفر واهله
السابع عن خوارزمي باسناده عن سعد ابن بشير عن علي ابن ابيطالب
قال قال رسول الله صلعم انا واردكم على الحوض وانت يا علي الساقي والحسن
الرايد والحسين الامر وعلي ابن الحسين الفارط ومحمد ابن علي الناشر

وجعفر ابن محمد السابق وموسى ابن جعفر محصي المحبين والمبغضين و
قامع المنافقين وعلي ابن موسى زين المؤمنين ومحمد ابن علي منزل اهل
في درجاتهم وعلي ابن محمد خطيب لشيعته ومزوجهم الحور العين و
الحسن ابن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي شفيعهم
يوم القيمة حيث لا يؤذن الا لمن يشاء ويرضى الثامن ما نقلا ابو داود
الترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى ابي سعيد الخدري رضي الله
عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول المهدي مني
اجلاء الجبهة اقنى الانف يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
وظلما التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب الجرح و
التعديل قال اتيت ابي سعيد الخدري فقلت له هل شهدت بدر
فقال نعم فقال الا تحدثني بشيء مما سمعته من رسول الله صلعم في علي وفضله
قال بلى اخبرك ان رسول الله صلعم مرض مرضة وفقد منها فدخلت عليه فاطمة
تعوده وانا جالس عن يمين رسول الله صلعم فلما رات ما برسول الله صلعم من الضعف
خنقها العبرة حتى بدت دموعها على خدها فقال لها رسول الله
ما يبكيك يا فاطمة قالت الضيعة يا رسول الله صلعم فقال يا فاطمة اما
علمت ان الله اطلع الى الارض اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانيه
فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واخذته وصيا اما علمت انك

بكرامة الله اياك زوجتك بمن اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم
سلما فضحكت واستبشرت فاراد رسول الله ان يزيدها مزيد الخير
كله الذي قسم الله لمحمد وال محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية
اضراس يعني مناقب ايمانه بالله ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه
الحسن والحسين وامره بالمعروف ونهيه عن المنكر يا فاطمة انا اهل
بيت اعطينا ست خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد
من الاخرين غيرنا نبينا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء
وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عم ابيك ومنا سبط
هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدي الامة الذي يصلي عيسى خلفه ثم
ضرب على منكب الحسين فقال من هذا مهدي الامة قال ابو عبد الله
محمد ابن يوسف ابن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل **العاشر** ما اخرجه ابو داود وبسنده في صحيحه يرفعه
الى علي ابن ابي طالب عليه الصلوة والسلام قال رسول الله لو لم يبق من
الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملاء الارض عدلا
كما ملئت جورا **الحادي عشر** ما رواه ايضا ابو داود وفي صحيحه يرفعه
بسنده الى ام سلمة زوجة النبي صلى الله عليه واله ورضي عنها قالت سمعت
رسول الله يقول المهدي من ولدي من عترة فاطمة **الثاني عشر**

ما رواه القاضي ابو محمد الحسين ابن مسعود البغوي في كتابه المسمى
بشرح السنة اخرجه الى امامان البخاري ومسلم كل واحد منهما بسنده
في صحيحه الى ابي هريرة قال قال رسول الله كيف انتم اذا نزل فيكم و
امامكم فيكم **الثالث عشر** اخرجه ابو داود والترمذي بسندهما في صحيحهما
يرفعه كل واحد منهما بسنده الى عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه واله لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم
حتى يبعث رجلا من اهل بيتي يواطي اسمه اسم ابيه يملاء الارض قسطا و
عدلا كما ملئت جورا وظلما **الرابع عشر** ومنها في رواية اخرى ان رسول
الله قال يلي رجل من اهل بيتي يواطي اسمه اسم هذه عن ابي داود والترمذي
الخامس عشر ما نقله ابو اسحق احمد ابن محمد الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده
الى انس ابن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة
الجنة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسن والحسين والمهدي **السادس عشر**
ما نقل صاحب كتاب فصول مهمة وكشف الغمة عن ابي داود انه قال
قال رسول الله لا يذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي
يواطي اسمه اسمي قالا ابن طلحة وصاحب فصول مهمة قال الشيخ ابو عبد الله
محمد ابن يوسف ابن محمد الكنجي الشافعي من كتاب البيان من اخبار صاحب
الزمان من الدلالة على كون المهدي حيا باقيا منذ غيبته الى الان و لا

امتناع فی بقائه کبقاء عیسی ابن مریم والخضر والیاس من اولیاء الله و
بقاء الاعور الدجال وابلیس اللعین من اعداء الله وقال هؤلاء ثبت
بقائهم بالکتاب والسنة **وازاصحاب** کسانی که از اصحاب احادیث مهدی
علیه السلام را ذکر کرده اند عبدالله ابن عباس وعبدالله ابن مسعود و ابو
سعید الخدری وابوذر الغفاری وسلمان الفارسی وجابر ابن عبدالله
الانصاری وانس ابن مالک وابوهریره وعمر ابن الخطاب وزید ابن ثابت
وزید ابن ارقم وابو امامة وواثلة ابن الاسقع وابو ایوب انصاری وعمار ابن
یاسر وحذیفة ابن اسید وعمران ابن الحصین وسعد ابن مالک وحذیفة
ابن الیمان وابوقتادة انصاری واز زنان حضرت فاطمة وام سلمة صلوات
الله علیهما وعایشه میباشند ودر جامع الاصول از صحیح بخاری مسلم و
ابوداود وترمذی از ابوهریره روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
واله فرمود بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اواست که نزدیک
است نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصارا را بشکند
وخوکها را بکشد وجزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول
نکند پس گفتند که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود
در میان شما فرزند مریم وامام شما از شما باشد ودر صحیح از جابر مرویست
که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد

وغالب خواهند شد تا روز قیامت پس فرمود که فرود خواهد آمد عیسی
ابن مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما
بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است وحافظ ابونعیم
احمد ابن عبدالله اصفهانی که از اکابر علمای اهل سنت است چهل حدیث
در باب مهدی جمع نموده است ودر باب مهدی جمع نموده است ودر کشف
الغمه وفصول مهمه وغیره ذکر کرده اند بحذف اسانید بیان مینماید **اول**
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی هادی
از امت من خواهد بود اگر عمرش کوتاه باشد تا هفت سال والا هشت سال
واگر نه نه سال نعم خواهند کرد در زمان او خلایق نعمتی که هیچ بدکار و نکو
کار هرگز نکرده باشند از آسمان همیشه بارش خواهد آمد وذخیره نخواهد
زمین کرد هیچ دانه وعلفی **دوم** بسند مذکور از آنحضرت منقولست که
فرمود مملو خواهد گشت زمین از ظلم وجور وبعد از آن مردی از عترت
من بیرون خواهد که دنیا را پر از راستی وعدل خواهد کرد واو مالک
زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال **سیم** بسند مذکور از آن
حضرت منقولست که فرمود مملو خواهد قیامت قایم نخواهد شد تا
بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که مملو سازد زمین
را از عدل وداد چنانچه مملو از جبر وظلم شده باشد پیش از مدت هفت

سال **چهارم** زهری از علی ابن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول
خدا روزی فاطمه را گفت المهدی من ولدک **پنجم** علی ابن هلال از
پدرش نقل نموده گفت بخدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی
که دنیا را وداع میفرمود دیدم که دخترش فاطمه صلوات الله علیها
بر بالینش نشسته و میگرید تا آنکه آوازگریه اش بلند شد پس حضرت سر
بطرف آنحضرت کرده فرمود که ای حبیبهٔ من چه چیز ترا میگریاند پس
فاطمه عرض کرد که از مفارقت شما و ضایع شدن ما اهل بیت بعد از
شما که خلق عالم ترا فراموش کنند و با ما جور و ستم روا دارند و خوار و زار
نمایند پس حضرت فرمودند که ای حبیبهٔ من مگر ندانستهٔ که حقتعالی
نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید از جمیع اهل زمین پدر تورا و
او را برانگیخت برسالت و بعد از آن ترا و اختیار نمود از جمیع اهل
عالم شوهر ترا و بمن وحی فرمود که ترا با او عقد کنم و تو پارهٔ تن منی و حق
تعالی بما عطا کرده هفت خصلت که پیش از ما هیچکس عطا نکرده و بعد
از ما هیچکس نخواهد کرد یکی آنکه مرا ختم انبیا کرده و من در نزد حقتعالی
خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دوست ترین جمیع خلقانم در پیش حکام
عالمیان و افضل انبیا و اشرف بنی آدم منم و پدر تو ام دیگر وصی من
بهترین اوصیا است و فاضلترین همه خلق اولین و آخرین و تمام اصفیا است

و او شوهر تو است و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهدا است و دوست
ترین نزد خدا حمزة ابن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تو است
و دیگر آنکه جعفر او را حقسبحانه و تعالی دو بال با او کرامت فرموده که با ملائکه
در بهشت طیران مینماید و بهر جا خواهد میرود و می آید پسر عم تو و
برادر شوهر تو است و از ما است و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند
که آن هر دو پسران تو حسن و حسین اند و سیدان شباب اهل بهشتند
و بخداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود
مهدی امت من در آنوقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها
ظاهر گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط نه هیچ بزرگی رحم بر خوردی
و نه کوچکی رعایت بزرگی نماید در آنحال حقتعالی بر انگیزاند از این هر دو سبط
آنکسی را که قلعهای ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دلهای غفلت
را بردارد و براه دین حق در آورد چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای
فاطمه ای نور دیدهٔ من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عزت جلت
وعظمت بتو از من و از همه کس رحیمتر و مهربانتر است بجهة نزدیکی که ترا
با من هست و بجهة نگرانی که تو را در دل من و مرا با تو هست و بتحقیق که
حقتعالی زوج تو را بحسب و نسب شریفتر و عظیمتر و بمنصبش عزیزتر
و باحکام دانا تر و در حکم عادل تر و بر عایا رحیمتر افریده و من از حقتعالی

درخواسته ام که تو اول کسی باشی از اهل بیت که بمن ملحق شوی ششم
خذیفه از عبدالله عمر روایت کرده که گفت از انحضرت شنیدم که فرمودند
مهدی از دهی بیرون می اید که انرا کرعه میکویند هفتم ایضاً خذیفه
روایت کند که انحضرت فرمود بدرستی که مهدی مردی خواهد بود
از اولاد من که روی ان درخشنده و نورانی باشد چون ستارهٔ پرنور
هشتم باز خذیفه از انحضرت روایت نموده که فرمودند مهدی موعود
از فرزندان من خواهد بود که رنك وروی مبارك او برنك مردم عرب
باشد وجسم وجثهٔ او مثل اولاد بنی اسرائیل و بر طرف راست روی او خالی
باشد که کوئی ستارهٔ درخشندهٔ نورانی است که پر سازد روی زمین را
از نور عدالت بعد از انکه از ظلم وجور پر شده باشد وراضی باشند
بخلافت او اهل زمین واهل اسمان ومرغان روی زمین نهم
ابو سعید خدری از انحضرت روایت نمود که فرمود مهدی از ما اولاد
ما خواهد بود واز جملهٔ علامتهای او بینی کشیده است وپیشانی پر نور
دهم ابو سعید نیز از انحضرت روایت کرده فرمودند که مهدی
موعودی از ما واهل بیت ما است ومردی خواهد بود از امت من که
او را بینی خوش اندام کشیدهٔ خوش نما بوده باشد وروی زمین را پر
از عدل خواهد ساخت بعد از انکه از جور پر شده باشد یازدهم

ابوامامهٔ باهلی از انجناب مقدس روایت نموده که میان شما واهل
روم چهار فتنه ومصالحه خواهد بود بر دست مردی که از اهل
هرقل باشد بفعل خواهد امد یکی از حضار مجلس برخواسته کفت یا
رسول الله امام در ان روز که خواهد بود فرمود که امام خلق در ان روز
مهدی خواهد بود از فرزندان من وچهل سال حکم او باشد روی
او مثل ستارهٔ درخشنده خواهد بود ونورانی ودر طرف راست روی
او خال سیاهی باشد واو مشابهت بمردان بنی اسرائیل باشد و کنجهای
روی زمین وزیر زمین را بر دارد وشهرهای شرك وکفر را بتمامی
تصرف کند وجمیع قلعهای روی زمین را فتح نماید ومسخر نماید حدیث
دوازدهم عبدالرحمن ابن عوف از انحضرت روایت نموده که فرمود
مهدی را حق تعالی بر می انکیزاند واز عترت وذریت منست واز
نشانهای او انست که افرق الثنایا باشد یعنی دندانهای پیشش باز
واز هم باز باشد واجلی الجبهه باشد یعنی پیشانی کشاده وروی
زمین را از عدل پر خواهد ساخت ومال در نزد او قدری نداشته
باشد وهر کس بقدر ضرورت واحتیاج واستحقاق میداده باشد
سیزدهم ابو امامه از انحضرت روایت نموده که انجناب روزی خطبه
میخواندند در اثنای ان ذکر دجال را فرموده کفتند که مدینه کثافتهای

خود را بیرون خواهد انداخت چنانکه کوره کثافتهای اهن را دور می
کند و ان روز را اخلاص تام خواهد بود بعد از ان ام شریک برخواسته کفت
یا رسول الله در ان روز عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چون می
شود انحضرت فرمود که اکثر ایشان کشته خواهد بود و امام خلق
در ان روز مهدیست که مرد صالحیست از ذریت من **چهاردهم** ابو سعید
خدری از انحضرت روایت نموده که انحضرت فرمود که بیرون خواهد
امد مهدی از امت من و او را بر می انگیزانم برای مردمان و حقتعالی
ظاهر و پیدا میسازد از برای او و متابعان او در زمان او از همه متنعمات
که از انها بخورند و تعیش نمایند تا وقتی و حیوانات و چهارپایان را اب
و علف بسیار باشد و زمین بیرون خواهد داد هر روئیدنی که در بطن
داشته باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چنانچه باید
و شاید و فقیری در عهد او نمی ماند **پانزدهم** ابن عمر روایت کند از ان
حضرت صلعم که شنیدم که فرمود بیرون خواهد امد مهدی در حالتی که
ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در ان ابر ندا میکرده باشد
که این مهدیست و خلیفه حق تعالی زنهار که تابع او شوید و فرمان بر
داری او کنید و مخالفت او را جایز مدارید **شانزدهم** ایضا از ابن عمر از
انحضرت صلعم روایت نموده که فرمود مهدی بیرون خواهد امد و بر سر او

ملکی

ملکی باشد که ندا میکرده باشد که این مرد مهدی ال محمد است وراه
نماینده زنهار که تابع شوید او را **هفدهم** ابو سعید از انحضرت صلعم روایت
نمود که فرمود انحضرت صلعم که بشارت باد شما را ای اصحاب که مهدی
مبعوث خواهد شد در امت وقتی که اختلاف و شورش در میان
مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه
پر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از او ساکنان اسمان
و زمین و قسمت خواهند کرد مالها و خزینهای زمین را بر مردمان
از تابعان بسویت و هر صاحب حقی را بحق خود خواهد رسانید
هیجدهم ابن عمر کوید از انحضرت شنیدم که میفرمود قیامت قائم نخواهد
شد تا انکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام
او نام من باشد و مملو کند روی زمین را از عدل و داد چنانچه مملو
شده باشد از ظلم و جور **نوزدهم** از حذیفه یمانی مرویست که جناب حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند که باقی نماند از دنیا مکر یکروز که
البته حقتعالی بر خواهد انگیخت در دنیا مردی که اسم او اسم من و خلق او
بعینه خلق من و کنیت او ابو عبد الله باشد **بیستم** از ابن عمر مرویست
و کفت که رسول خدا صلعم فرمود که دنیا باخر نمیرسید تا انکه حقتعالی بر انکیزاند
مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم

بدر من و مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده
باشد از بغی و ظلم **بیست و یکم** از ابو سعید خدری منقولست که انحضرت
فرمود نباید که ظلم و دشمنی روی زمین را پر کند و بعد از ان بیرون اید
مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه پر از ظلم
و جور شده باشد **بیست و دوم** زبیر ابن عوام از جناب انحضرت روایت
کرده که گفت شنیدم از انحضرت که فرمود ظهور خواهد کرد مردی از
اهل من که موافق باشد اسم او باسم من و خلق او بخلق من و زمین را پر
از قسط و عدالت کند بعد از انکه پر از ظلم و ستم شده باشد **بیست و سیم**
ابو سعید از انحضرت روایت نموده که فرمودند بعد از این زمانها
اختلافی و اختلاطی بهم رسد و فتنها از همه اطراف ظاهر شود و
در اخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را بر طرف نماید
و اختلافها باتفاق بدل کند و او را عطاها و بخششها موافق حق و
عدالت باشد و از ال من باشد **بیست و چهارم** ابو سعید از انحضرت روایت
نموده که فرمود بیرون اید از اهل من مردی و عمل نماید بر سنت من و
نازل سازد حق تعالی باران رحمت خود را از اسمان بر زمین و زمین بیرون
دهد برکتهای خود را از برای او و مملو کند زمین را از عدل و حساب
و راستی چنانکه پر شده باشد از جبر و تعدی و عمل کند بهمین طریق

هفت

هفت سال و انسالی که برای او مقرر شده نزول کند در بیت المقدس
بیست و پنجم ثوبان از انحضرت روایت کرده که هر گاه دیدید که رایتها
و علمهای سیاه از طرف خراسان می اید رو با ان کنید که خلیفه خدا مهدی
است **بیست و ششم** ابن عباس روایت نموده که در خدمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله بودم جمعی از جوانان بنی هاشم امدند چون چشم
انحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و اب در دیدهای
مبارک بگرداند پس ایشان گفتند یا رسول الله صلعم چرا ما همیشه در
چهره شما چیزیکه می بینیم مکروه طبع ما است انحضرت فرمودند بدرستی
که ما از ان اهل بیتیم که حق تعالی اختیار کرده است از برای ما اخرت را و
او را بر گزیده است بجهت ما و بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها
و محنتها خواهد رسید و در ازار و محنت خواهند بود تا انکه قومی از
جانب مشرق بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق
باشند و بایشان نمیداده باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان
تنگ سازند و چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول
نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو سازد زمین را
از عدل چنانچه قبل از ان مملو باشد از ظلم پس باید که از شماها کسی در
یابد انقوم را و بجانب ایشان شتابند و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا

بسینه وزانو اگرچه راهش بروی برف باشد **بیست و هفتم** حذیفه
روایت کند که از انحضرت شنیدم و فرمود که وای بر این امت از پادشاهان
جبابره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت
ایشان نکنند و مؤمن متقی در ان حال بزبان با ایشان در خواهند ساخت
و بدل از ایشان گریزان خواهند بود تا چون حقتعالی خواهد که بقدرت
کامله خود باز اسلام را عزیز سازد جبابره را با بکذ بکر اندازد که فساد
کنند بعد از انکه اسلام ضعیف و فاسد شده باشد بصلاح باز ارد
پس خطاب کرد بمن که ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا
یکروز که البته حقتعالی دراز میکرداند ان روز را تا انکه حاکم دنیا شود
مردی از اهل بیت من که فتحهای عظیم در دست ان ظاهر شود و اسلام
را رواج دهد و قوی کرداند و کفر را برطرف کند و الله سبحانه و تعالی
وعده نموده و وعده او سبحانه خلاف نمیشود و حق تعالی سریع الحساب
است **بیست و هشتم** ابو سعید روایت نموده که از انحضرت شنیدم که
میفرمود تنعمی خواهند کرد امت من در زمان مهدی صاحب الزمان
که تا از روز از اولاد ادم کسی انقسم تنعمی نکرده باشد و اسمان بر اهل
ان زمان پی در پی خواهد بارید و زمین در شکوفه خود هیچ روئیدنی را
پنهان ننماید و انچه در بطن او پنهانست بیرون خواهد داد **بیست و**

نهم انس ابن مالک روایت کرده که کفت از رسول خدا شنیدم که فرمودند
که ما بنو عبد المطلب از سادات اهل جنتیم و مجملی از مفصل بر زبان معجز
بیان اورده فرمودند که ان منم و برادرم علی و عم من حمزه سید الشهداء و
پسر عمم جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین از اولاد فاطمه و مهدی
هادی اخر ما اهل بیتم از اولاد حسنین صلوات الله علیهم اجمعین
سی ام ابو هریره روایت نموده که از ان حضرت شنیدم که فرمود اگر
باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد
مردی از اهل بیت من و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید **سی و
یکم** ثوبان از انحضرت روایت نمود که شنیدم که فرمود در اخر الزمان
فتنه بسیار شود تا انکه سه کس از یک پدر بر سر خلافت کشته شوند
و بهیچ یک نرسد و بعد از ان رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهاد
کنند که هیچ قومی نکرده باشند و ان خلیفه خدا مهدی ال منست هرگاه
بشنوید که او خروج کرده بشتابید بسوی او و بیعت کنید با او که او خلیفه
الهاست **سی و دوم** ایضا ثوبان از جناب مقدس انحضرت روایت نموده
که انحضرت فرمود که رایات سیاه از طرف مشرق پیدا شود که گویا دلهای
انها قلعهای اهنین است چون بشنوید که انها می ایند بشتابید و ملحق
شوید با انها اگرچه رفتن بزانو باشد بر روی برف و یخ **سی و سیم** بسند خود

ازحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که فرمود که یا
رسول الله آیا مهدی آخر الزمان از آل محمد است یا از غیر محمد پس حضرت
رسول الله صلعم فرمودند البته او از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه
فتح این دین را بما عطا فرموده ختم آنرا نیز بما خواهد کرد و از ما خواهد
بود چنانچه مردمان بسبب ما از شرک خلاصی یافتند ببرکت ما نیز از
فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی الفت می اندازد
میان دلها بعد از آنکه از هم دور افتاده باشد بسبب فتنه و فساد سی
و چهارم عبدالله ابن مسعود روایت کرده که البته حق سبحانه و تعالی دراز
از آنحضرت شنیدم که فرمود باقی نمیماند از دنیا مگر شبی یا روزی که
البته حق سبحانه و تعالی دراز خواهد کرد آنرا تا مالک شود مردی از اهل
بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و
روی زمین را پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و
جور و قسمت کند مالهای روی زمین و زیر زمین را در میان مردم
بسویت و راستی پس حق تعالی ببرکت آنحضرت دلهای مردم را بهم
مهربان سازد و خوف و بیم و فقر و حسد و دشمنی را از دلهای ایشان و خلقها
بدر خواهد کرد و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال
و تعیش و تنعم خلق بحیثیتی خواهد بود که مثل آن کسی ندیده باشد

سی و پنجم ابو هریره از آنحضرت روایت نموده که گفت شنیدم که
آنحضرت فرمود قیامت قائم نشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل
بیت من که قسطنطنیه و جبل دیلم را تصرف نماید و اگر باقی نماند مگر
یکروز از دنیا که البته حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شرک و کفر را
تماما فتح نماید و از کفر و شرک اثری در روی زمین نماند سی و ششم
قیس ابن جابر از پدرش از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود که
زود باشد بعد از من خلفا و امرا و بعد از امراء ملوک جبابره زمین را
مالک و هر یک بناحق بناهای بد و خلاف امر خدا گذارند و ظلم و فتنه و
و فساد نمایند و مبدع بدعتهای بد شوند و در قتل و فساد بابلت
دیگر تاخت و تاراج مال و اموال ضعفا و بیچارگان و در بند ربودن اینها
و انواع تعدی و بحساب بهم نگر نمودن و از حرام اندیشه نکردن و
مفتخر بودن باعمال ناپسند خود و در افعال خیر کاهل بودن و معاونت
بکارهای ناپسند یکدیگر کردن و مرتکب بگناه شدن و اندیشه از عقاب
و نکال او نداشتن پس بیرون آید از اهل بیت من مردی که زمین را پر
از عدل و راستی و حساب نماید و دفع جبر و ظلم و شرک و کفر را از عالم
بر اندازد و اوست مهدی از اهل بیت من سی و هفتم ابو سعید روایت
کرده که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در

عقب سر او عیسی ابن مریم بعد از آنکه او خروج نماید و عیسی از آسمان
نزول کند **سی و هشتم** جابر رضی الله عنه از آنحضرت روایت کرده
که شنیدم که نازل میشود عیسی ابن مریم از آسمان پس میگوید امیر
قوم که مهدی آخر الزمان است بعیسی ابن مریم که بیا با هم نماز کنیم
پس عیسی گوید بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این از
کرامتهای حقتعالی است که باین امت کرامت فرموده است و پس در
پی سر آنحضرت نماز کند **سی و نهم** محمد ابن ابراهیم از ابو جعفر منصور
دوانقی از پدرش از جدش عبد الله ابن عباس نقل کرده اند که در خدمت
آنحضرت بودیم و شنیدیم که فرمود ضایع نخواهد ماند و هلاک نخواهد
شد قومی و امتی که من در اول و عیسی ابن مریم در آخر و مهدی در
وسط ایشان باشد **حدیث چهلم** سلمان فارسی از آنحضرت روایت
نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است صلوات الله علیها تمام احادیث
وائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام شیعیان خود را امر بصبر فرموده اند
و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور آنحضرت را عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت را از زمان ادراک و ملازمت آنحضرت را
زیرا که فتنهای عظیم در ظهور آنحضرت بهم میرسد و خلق بسیار از
دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت

که آنحضرت چرا غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده
در غیبت متصور است بسند معتبر منقول است که حضرت امام زکی
حسن عسکری نوشتند بشیخ علی ابن بابویه قمی رضی الله عنهما بسم الله
الرحمن الرحیم پناه میبرم بخدا و بندگان و سپاس و ستایش مر خدای
راست که پروردگار جهانیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران است
و آتش جهنم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق بباطل است و نیست
عداوت و دشمنی ما مگر بر ستمکاران و نیست خدائی مستحق عبودیت
مگر آن خدائی که سزاوار پرستش و بندگیست و بهتر از هر بندگانست اما بعد
بدرستی که وصیت میکنم ترا ای شیخ من و محل اعتماد من ابو الحسن علی
قمی توفیق دهد ترا خدا و برساند بخشنودی خود و بگرداند از صلب تو
فرزند صالح و شایسته بپرهیزکاری و ترسیدن از خدا تعالی و بر پا داشتن
نماز و دادن زکوة واجب پس بدرستی که خدا تعالی قبول نمیکند نماز را
از کسیکه زکوة ندهد و وصیت میکنم تو را ببخشیدن گناهان و فرو
خوردن خشم و غیظ و صله رحم بجا آوردن و مواسات کردن اموال
خود با برادران و سعی کردن در حوائج ایشان در دشواری و آسانی
و حلم نمودن نزد جهل و غضب و امر کردن بمعروف و نهی از منکر پس
بدرستی که خدا تعالی بزرگست و برتر و غالبست میفرماید لا خیر فی کثیر

مِنْ نَجْوٰیهُمْ اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ
اجتناب نمودن از همهٔ فواحش و بر تو باد بنماز شب و کسی که سبک شمارد
او را و سبک کرده اند نماز را یعنی اعتنائی در آوردن بوقت معین و
کذاردن او ننماید آنکس از ما نیست یعنی که ترک کند و عمل بنماز نکند و
امر کن جمیع شیعه را تا آنکه عمل کند و بر تو باد بصبر و شکیبائی و انتظار
کشیدن فرج آل محمد است و همیشه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند
بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من که پر کند روی زمین را از عدل و داد و
بنیاد ظلم و ستم را براندازد پس صبر کن ای ابی الحسن علی و امر کن جمیع پیروان
مرا بصبر پس بدرستی که زمین از خدا است بمیراث میدهد بکسی که می
خواهد و عاقبت از برای پرهیزکارانست و سلام بر تو و بر همهٔ شیعیان ما
و رحمتها و برکتها بر شما باد اسامی وکلای آنحضرت صلوات الله علیه و
جماعتی که دیده بودند آن حضرت را بسند صحیح مرویست که حضرت امام حسن
عسکری علیه الصلوة و السلام آنحضرت را بخاص شیعیان خود مینمودند
و از آنحضرت مسائل میپرسیدند و آنحضرت صبح و از جواب مسائل
ایشان را امداد و مشکلات ایشان را حل میفرمود تا هفتاد و سه سال آنحضرت
بشیعیان خود توقیعات میفرستادند و وکلای آنحضرت بشیعیان می
رسانیدند و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میگویند و بعد از آن

غیبت کبری آنحضرتست و وکلای ثابت الوکالهٔ آنحضرت چهار نفر بودند
اول ایشان عثمان سعید عمری است که حضرت امام حسن عسکری ع
علیه الصلوة و السلام او را وکیل کرده اند و بعد از آن پسرش وکیل بود محمد
ابن عثمان چون وفات محمد ابن عثمان نزدیک شد و جماعتی بسیار از اکابر
شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود
در جواب گفت که بعد از من وکیل حسین ابن روح نوبختی است چون وفات
حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من وکیل علی ابن محمد سمریست چون
علی ابن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی
وصیت نما در جواب گفت که لله هو امر بالغه و بکسی وصیت نکرد و ایشان را
خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن وقت سنه سیصد و بیست
و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از سمری ادعای وکالت نمود
اکابر شیعه او را کافر میدانند و از این جهة حکم بر کفر حسین ابن منصور کرده
اند که ادعای وکالت میکرد و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت نقل
کرده که حسین ابن منصور بقم آمد و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی
وکالت حضرت صاحب الامر علیه السلام را مینمود تا آنکه علی ابن بابویه قمی
بوی آزار بسیاری نمود و او را از قم اخراج کرد و روایت کرده است علی
ابن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمه از محمد ابن عبدالله کوفی که جماعتی

حلاج

بسوی ایشان از ناحیهٔ مقدسه توقیعات بیرون امده و بعضی که
وکلای انحضرت بوده اند بدین ترتیب است از بغداد عمری و پسرش
بود و حاجز بلالی و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد ابن علی ابن مهزیار
و از اهل قم محمد ابن اسحق و از همدان محمد ابن صالح و از اهل ری دو مرد
اسدی و شامی و از اذربایجان قاسم ابن علا و از نیشابور محمد ابن
شاذان و از غیر وکلا که بخدمت انحضرت رسیده اند و انحضرت را دیده
اند و دلایل امامت انحضرت برایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم
ابن ابو جلیس بود و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی القزاز و
النیلی و ابو القاسم ابن رئیس و ابو عبد الله ابن فروخ و مسرور الطباخ
مولی ابی الحسن و احمد و محمد پسران حسن و اسحق و کاتب از بنی نوبخت
و صاحب الفرا و صاحب صرهٔ مختومه و حاجز و شاد ریان و از نصره ابو
الادیان و از همدان محمد ابن کشمرد و جعفر ابن حمدان و از دینور حسن
ابن هرون و احمد برادرش و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از ضیمره
زیدان و از قم حسن ابن نصر و محمد ابن محمد و علی ابن محمد ابن اسحق و از پدرش
حسن ابن یعقوب و احمد ابن اسحق و سعد ابن عبد الله و از اهل ری قاسم
ابن موسی و پسرش و پسر محمد ابن هرون و صاحب الحصاد و علی ابن محمد و
محمد ابن کلینی و ابو جعفر الرفاء و از قزوین مرداس و علی ابن احمد و از فارس

دو مرد بودند که اسم ایشان را بیان نکرده و از شهرزور ابن خال و با زمی
کوید مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و رقعة البیضا
و ابو ثابت و از نیشابور محمد ابن شعیب ابن صالح و از یمن فضل ابن یزید و
حسن پسر او و جعفری و ابن صالح الاعجمی و الشمشاطی و از مصر صاحب
المولودین و صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد ابن الوجناء و از
اهواز حصینی عدد سیصد و سیزده تن که در خدمت انحضرت حاضر
میشوند موافق احادیث معتبره بسیار بلکه اجماعی شیعه است که جمعی از بزر
کان
مؤمنان که مرده اند در زمان انحضرت زنده میشوند و جمعی از خاصان
شیعیان که زنده اند بخدمت انحضرت حاضر میشوند و منکر ایمعنی و منکر
متعه و منکر حج تمتع مع طواف نساء کافر است و این کفر است در مذهب
شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس علیهم السلام
و بروایت دیگر اسمعیل صادق الوعد پس حزقیل ابن یحنفر حاضر میشوند
و بروایات متکثرهٔ بسیار همهٔ انبیا حاضر میشوند تا ادم علیه السلم و چهار
تن از فرزندان حسن ابن علی و چهار تن از مکه و مثل ان از یمن و سه نفر از
اذربایجان و مانند ان از بنی غزره و سه نفر از بنی خسیبه و چهار کس از بنی
تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد عقیل و
مثل ان از واسط و هفت تن از بصره و مثل ان از دیلمان و مانند ان از

کیلان وهفت تن از مازندران ودوازده تن از طالقان ومثل ان از
کوهستان وشش تن از ناحیهٔ بصره وچهار تن از خورستان ومثل ان
از جرجان ومانندان از ری ودوازده تن از قم وسیزده تن از نواحی
قم وسه تن از اصفهان وچهار تن از کرمان وسه تن از مکران وسه
تن از غزنین ومانندان از ماوراء النهر ومثل ان از حبشه ودوازده تن
از کوفه ونواحیان وسه نفر از دامغان وچهار نفر از خار ومثل ان از کوه
پایهری ومثل ان از نیشابور ودوازده نفر از سبزوار وهفت نفر از طوس
ونواحیان وچهار نفر از مصر وهفت تن از شیراز ودو نفر از طبرستان و
سه نفر از حلب وچهار نفر از شوشتر که این جمله سیصد وسیزده تن باشند
که از میان رخت خواب خود شب کم شوند وبخدمت انحضرت حاضر کردند
وبروایت دیکر انجماعت زنده شوند ودر خدمت انحضرت حاضر شوند
وسلمان فارسی ومقداد وابا ذر وعمار یاسر ومالك اشتر ومحمد ابن حنفیه
وابو دجانهٔ انصاری وحذیفة الیمان وجابر وسایر صحابهٔ عظام از جمله
سیصد وسیزده تن میباشند مکان انحضرت در این ایام بطریق مخالفان در
اکثر کتب ایشان انست که نام قریه که حضرت صاحب الامر علیه صلوات
الله وسلامه ساکن کرعه وبطریق دیکر دو شهر است در مشرق ومغرب که
ماوراء اقالیم است ونام یکی از انها جابلسا ودیکری جابلقا است ودر کتاب

نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان تمکن حضرت در جزیرهٔ از جزیرهٔ
مغربیست که از اعلقیه خواند وهریك از اولاد ذکور انحضرت طاهر و
قاسم وابراهیم وهاشم وعبد الرحمن سلام الله علیهم در جزیرهٔ از ان جزایر
حاکمند وزوجهٔ انحضرت از دختران ابی لیث است ودو انکشتر در
دست مبارك انحضرتست یکی از حسن ابن علیٰ ونقش ان انی واثق
برحمتك است ویکی از حضرت امام حسین ونقش نکین او انی
مستجیرك یا امان الخائفین است ومؤید این قول ان شخصی که
در شام بوده نقل کرده که حزین از شهرهای شام است وسید صاحب مجد
شیعه از مردم ان ولایت کفته که ما در مکه بودیم وشخصی را دیدیم کرد
بازار میکردید وزری در دست داشت ومیخواست چیزی بخرد
وکسی از او این زر را نمیکرفت بد وکفتم چه حالتست ترا کفت چند درهم
دارم وکسی از من بر نمیدارد چون کنم کفتم بنمای زر را چون نکاه کردم
سکهٔ ان زر این بود الله ربنا ومحمد نبینا والمهدی امامنا از او پرسیدم
که تو از کجائی کفت از بلاد مغربیم در میان دریای اخضر ما را پادشاهی
هست که نام او مهدیست واین سکه بنام اوست وعمر بسیار دارد من
کفتم که این مهدی کیست واز کدام طایفه است انکشت بلب کزید و کفت
حرف مزن اکر تو شیعهٔ میدانی که کیست من ان درهم را از او کرفتم الله اعلم

نه باده بود ودر عوض درهم شامی دادم باو وچون بولایت امدم ان
دراهم راهر یك برسم تبرك از من بردند ودیکر شخص فرنکی که جدید الاسلام
وطبیب بود که میکفت من در اکثر جزایر دریای اخضر سیاحت وبرسم
تجارت میرفتم بحوالی اکثر جزیره که میرسیدم در میان دیده بان که عبارت
از دوربین باشد نظر میکردم شهری عظیم میدیدم وبنظر وسیع مینمود
وهمه انشهر عریان بودند ودر کنار دریا امد وشد میکردند وبهم بر می
امدند وداد وستد میکردند وکاه بود که بی دوربین هم میدیدم چون
چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم وعلامت شهری نبود وکاه بود که
تشخیص میکردم از دور که مردها ریش سیاه وسفید وسرخ مو بودند و چون
نزدیك میرفتم که نیك ملاحظه کنم اثری از انها نمیدیدم ودر کتاب اربعین
محمد ابن علی العلوی الحسینی بسندی که متصل است باحمد ابن محمد ابن یحیی
الانباری میرساند واو روایت کرده وکفته که در سال پانصد وچهل وسه
هجرت در ماه مبارك رمضان در بلدهٔ طیبه مدینة الاسلام وزیر سعید
عالیشان عون الدین یحیی ابن هبیره مرا با جمع کثیر بضیافت طلبید وبعضی
از خواص را بتقریب امدن باران توقف داشت ومانع از رفتن انها کردید
که حرکت نمایند ومهمانان همکی بصحبت قرار کرفتند واز هر جا سخنی وحکایتی
نقل میکردند تا سر رشتهٔ کلام بمذهب وادیان کشید وبحسب اتفاق از

اول

اول مجلس تا اخر در پهلوی وزیر عدیم النظیر مردی بود عزیز وبا وقار وبا
تمکین تمام نشسته که در امدت او واندیده بودم ووزیر با او در کمال ادب
سلوك میکرد وبا او در مقام توقیر واحترام بود چون حرف مذهب در
میان امد وزیر کفت جمعی قلیلی اند از شیعه ودر نظر دیکران خار وذلیلند
واهل سنت وجماعت بسیارند ومعزز ومعتبر اند امرد عزیز خواست که
بروز بر ظاهر سازد که قلت وکثرت دلیل بر حقیقت وحقیت وبطلان مذهب
نیست وزیر کفت طال الله بقاءك اکر رخصت باشد حکایتی که من بر واقعشد
وبرای العین مشاهده نموده ام معروض دارم والا ساکت باشم وزیر
عالیشان تاملی کرده کفت بفرمایید تا منتفع شویم او مرد عزیز کفت بدانید
که نشو ونمای من در شهر ماهیه بود که انشهری عظیم است در غایت
عظمت وبزرکی چنانکه هزار ودویست ضیاع وقریه دارد وکثرت مردم
انشهر ونواحی را حصری نیست وهمه نصرانی اند ودر انجا ودر جزایر بسیار
است وصحاری ان شهر منتهی بنوبه وحبش میشود وعدد خلقش را بغیر
از خدا کسی نمیداند وهمه نصاری اند وسکان حبشه ونوبه هم حدی ندارد
وانها نیز نصاری اند بر ملت عیسی وکمان دارم که عدد مسلمانان در
پیش انها همچو عدد حبشیان باشد نسبت بدوزخیان وانها را که
عرض کردم بغیر از اهل فرنك وروم وعراق وحجاز ند چنانچه بر شما هم

ظاهر است بعد از آن خواست که بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل
حقیت است سنی از شیعه بیشتر است پس نه چنین خواهد بود باید که
دلیل بر حقیت مذهب باشد و دلیل از کثرت بر قلت نباشد و گفت قبل
ازین به بیست و یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینهٔ ماهیه بیرون رفته
سفر دریا اختیار کردیم و قاید تقدیر بمقتضای خدا کشتی انجا که خواهد برد
اگر ناخدا اجامه بر تن درد کشتی ما را بجزیره رساند و از انجا گذشته بر ساحلی
و مدینهٔ عظیم با اشجار و انهار رسانید چون از ناخدا پرسیدیم که این
ولایت از دیده کجاست و چه نام دارد گفت والله که من هم مثل شما
هرگز اینجا را ندیده ام و نه از کسی هم شنیده ام که دیده باشد چون بشهر اول
رسیدیم شهری دیدیم در نهایت نزاهت و آب و هوای در کمال لطافت
و مردم را دیدیم در غایت پاکیزگی نام شهر پرسیدیم گفتند مدینهٔ مبارکه
از والی آن پرسیدیم گفت فلان از مقر سلطنت سوال کردیم گفتند شهریست
زاهره نام از اینجا تا بانجا از راه دریا پانزده روز راهست و از راه خشکی
بیگاه پای تخت سلطان انجاست گفتیم عمال و گماشتگان حاکم کجا اند که
اموال ما را به بینند و عشور و خراج خود را بگیرند تا ما مشغول بخرید
و فروخت مال خود شویم گفتند حاکم ما را ملازمی نمیباشد تجار خراج
خود را برداشته بخانهٔ حاکم میبرند و ما را بخانهٔ او دلالت کردند چون

درآمدیم

درامدیم مردی دیدیم صوفی صفت صافی سیرت در زی صلحا جامه
از پشم پوشیده و عبائی در زیر خود انداخته دواتی و قلمی در پیش خود
گذاشته کتابت میکرد سلام کردیم جواب مرحبا گفت و اعزاز و اکرام
نمود صورت حال تقریر کردیم گفت بشرف اسلام رسیده اید یا نه گفتیم
بعضی مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقیند فرمود که اهل ذمه
جزیهٔ خود را بدهند و مسلمانان باشند تا تحقیق مذهب ایشان بشود
پس پدرم جزیهٔ خود را و مرا و سه نفر دیگر را دادند نه نفر دیگر نصرانی و
نه نفر یهود نیز جزیهٔ خود را دادند پس استکشاف حال مسلمانان را کردند
چون ایشان بیان عقیدهٔ خود کردند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان
تمام عیار بر نیامد فرمود که شما در زمرهٔ اهل اسلام نیستید بلکه در
سلک خوارج منتظم میباشید و مال شما بر مومنان حلال است هر که
ایمان بخدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا حضرت صاحب
الامر مولای ما ندارد در زمرهٔ مسلمین نیست و داخل خوارج است
مسلمانان که این را شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند سر
بجیب تفکر فرو برده بعد از تامل استدعا نمودند که احوال ما را بسلطان
نوشته اجماعت را بزاهره فرستد شاید انجا فرجی رو دهد استدعا
بزرای قبول افتاد فرمود بزاهره روند و این ایه را خواند لِيَهْلِكَ مَنْ

هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة وما ايشانرا بجهة مصاحبت
ايام گذشته تنها نتوانستيم گذاشت وچون على بازاه نداشتيم معلى
از براى بلدى راه گرفتيم وروانه شديم روز چهاردهم بزاهره رسيديم
وشهرى ديديم وولايتى مثل بهشت مردان همه مؤمن ودينداد جمعى ما
را بخانهٔ سلطان راهنمائى كردند وبقصرى درميان باغ پر از اشجار
وانهار درآوردند جوانى ديديم با لباس درويشانه بر مسندى نشسته
وجمعى با دب تمام درخدمت او كمربسته تا رسيدن مؤذن بانگ نماز
گفت وآن باغ پر از مردم شد سلطان امامت فرمود وبعد از اداى
نماز مردم متفرق شدند پس بجانب ما سلطان ملتفت شده فرمودند كه
تازه وارد شده ايد گفتيم بلى مازاد لذارى فرمود ومرحبا گفتند واز سبب
ورود پرسيد ما احوال گذشته را عرضداشت كرديم چون برحال ما مطلع
شدند خطاب بمسلمانان كرده فرمود كه مسلمانان چندين فرقه اند شما
از كدام گروهيد دران ميان شخصى بود روزبهان نام بر مذهب شافعى
متكلم شده اظهار عقيدهٔ خود را نمود فرمودند كه از اينجماعت كدام باتو
متفق اند گفت همه شافعى اند الا يك شخص حسان ابن ثابت نام او است
واو مالكى است خواست كه او را براه نجات دلالت كند سلطان فرمود اى
شافعى باجماع قائلى يا عمل بقياس گفت بلى يا ابن صاحب الامر ومردم اورا

اينچنين خطاب ميكردند پس سلطان فرمود كه اى شافعى آيهٔ مباهله را
خوانده وميدانى گفت بلى فرمود كدامست خواندند فقل تعالوا ندع
ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل الى آخر سلطان فرمود
كه ترا قسم ميدهم بقرآن كه مراد پروردگار عالم ازاين آيه چه كسانند روز
بهان خاموش شد سلطان فرمود كه بخدا قسم ميدهم ترا كه در سلك اصحاب
كسا بغير از مصطفى ومرتضى وحسن مجتبى وحسين سيد الشهدا وبتول
عذرا فاطمهٔ زهرا ديگر كسى بود روزبهان گفت نه يا ابن صاحب الامر والله كه
اين آيه نازل نشد مگر درشان ايشان واين آيه مخصوص نبود از غير ايشان وبعضى
ديگر از آيات واحاديث بيك فصاحت وبلاغت لسان وطلاقت
زبان بيان فرمودند كه حضار مجلس را ديدها گريان وسينها بريان شده
شافعى برخواست وگفت اغفر اغفر يا ابن صاحب الامر مذهب عالى را بيان
فرمائيد واين سرگشتگان وادى ضلالت را هدايت فرمائيد فرمود
طاهر ابن محمد ابن حسن ابن على ابن محمد ابن على ابن موسى ابن جعفر ابن محمد
ابن على ابن الحسين ابن على ابن ابى طالب فكل شئ احصيناه فى امام
مبين درشان ايشان نازلست والله كه مراد رب العالمين از امام
مبين نيست الا امير المؤمنين كه خليفهٔ بى فاصلهٔ خاتم النبيين است و
هيچكس را نرسد كه بعد از حضرت مقدس نبوى مرتكب امر خلافت شود

بغیر از شاه ولایت وخطه ایوان هدایت وائمه کریمه ذریة بعضها من
بعض در شان ما است وحق تعالی ما را باین مرتبه عالی اختصاص داده
پس فرمود که ای شافعی ما از اهل بیت رسولیم ومراد از اولوالامر مائیم
روزبهان چون استماع این سخنان از شاهزادهٔ عالمیان نمود بیهوش
شد بعد از ساعتی که بهوش امد گفت الحمد لله فادخلنی بالاسلام ونقلنی
من التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام ورفقای روزبهان بتمامی
از کافران ومسلمانان بان دولت وسعادت رسیدند پس امیر ورد اهل
دین فرمود که ما را بدار الضیافه بردند وکمال اعزاز واحترام ورعایت
نمودند وتا هشت روز برخوان احسان شاهزاده مهمان بودیم ومردم
بدین ما می امدند ومهربانی میکردند وغریب نوازی مینمودند وبعد
از هشت روز رخصت گرفتند مردم کرما را اضیافت نمایند وشرف
قبول ارزانی داشته تا یکسال هر روز مهمان کسی بودیم وهر یک انواع
محبت وکرمی میکردند واطعمهٔ لذیذ والبسه لطیف بما میدادند وطول
وعرض انشهر دو ماه راه بود وگفتند که از این شهر گذشته مدینه ایست
که انرا ابقه گویند وحاکم انشهر قاسم ابن صاحب الامراست طول وعرض
ان برابر این شهر است وخلق انشهر در کمال صلاح وسداد ورفاهیت و
فراغ بال مانند مردم این شهر وچون از ان شهر بگذرند بشهر دیگر رسند

مثل این شهر انرا صافیه گویند سلطان انشهر ابراهیم ابن صاحب الامراست
وبهمه زینت دینی ودنیوی اراسته وبعد از ان شهریست طلوم وانی
انشهر عبدالرحمن ابن صاحب الامراست در حوالی ان رستاق بسیار و
ضیاع کثیر وطول وعرض ان دو ماهه راهست وخلایق بسیار دارد ومنتهی
ان شهر شهری که انرا مباطیس گویند حاکم انشهر هاشم ابن صاحب الامراست
مسافت ان چهار ماهه راهست القصه طول وعرض ان ممالک یکساله
راه بیشتر است وسکنهٔ ان ممالک نامحدود بالتمام شیعهٔ اثنی عشری
ومؤمن وهمه متفق بتولای ائمه معصومین صلوات الله علیهم وتبرا
از مشایخ ثلثه می نمایند مجموع نماز را بخضوع وخشوع میگذارند وروزه
میدارند وزکوة وخمس مال وزراعت خود را میدهند واز مناهی دور
میباشند ومدار ایشان بترویج واحکام دین وپیروی رسول رب العالمین
وامر معروف ونهی از منکر میکنند وهر که مستطیع شود بزیارت بیت الله
الحرام میروند ودر علت وعدد زیاده از کافهٔ مردمان عالمند واین
ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد وحکامش اولاد انحضرت میباشند
وچون کمان مردم ان بود که در انسال بقدوم بهجت لزوم ان خطه را منور
سازند انتظار بسیار بردیم وما را ان دولت وسعادت میسر نشد و
رخصت حاصل کرده روانهٔ دیار خود شدیم اما حسان وروزبهان در

انجا ماندند بامید آنکه اندولت و سعادت را دریابند و چون آنمرد
عزیز حکایت را تمام کرد وزیر برخواسته بحجرهٔ خاص رفت و یکیک
از حضار را طلبید و از او عهد و پیمان میگرفت که این حکایت را بجائی
و پیش نامحرمی اظهار نکنند و مبالغه و الحاح بلکه ببعضی وعید و تهدید
هم مینمود که افشای این راز ننمایند و ما نیز مکرر که میرسیدیم برمز و ایما و
اشاره باد انشب و انقصه را مینمودیم والله یعلم ظهور آنحضرت صلوات
الله وسلامه علیه و علی آبائه الکرام و عجل الله فرجه در روز شنبه
عاشورای محرم الحرام که هم نوروز عجم باشد ظاهر میشود و بروایت دیگر
مطلق عاشورا و در سال طاق یا سه یا پنج یا نه ظاهر میشود و علی
ابن عبدالله از عبدالرحمن ابی عبدالله از ابی الجارود و او از جناب مقدس
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت نموده که فرمود قائم آل محمد
در این امت مالک روی زمین خواهد شد و سیصد و نه سال
پادشاهی روی زمین از جن و انس خواهد کرد و همانقدر که اصحاب
کهف را مدت توقف در خواب بود تا روزی که بیدار شدند حق تعالی
کشاده میکرد از شرق و غرب زمین را بجهة آنحضرت و از ترس شمشیر
او دینی نخواهد ماند الا دین محمد و در روایت دیگر چهل سال و در
روایت دیگر هفت سال آنحضرت سلطنت فرماید که هر روزش برابر

ده روز و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود
و بطریق عامه نیز یکسال وارد شده و شیخ ابن مسعود عیاشی که از
ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید
مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند بیان خلافت
و مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را فرمود که یا ابا لبید بتحقیق که
حروف مقطعات که در اول سورهای قرآنست علم بسیار در بطون
آنها هست بدرستی که الله تعالی فرو فرستاده الم ذلک الکتاب را پس حضرت
محمد صلی الله علیه و آله اظهار پیغمبری خود را نمود تا آنکه نور حقیقت
او هویدا شد و کلمهٔ حق اسلام ثابت و محکم گردید و در روزی که آنحضرت
متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود پس
کشف بیان این در کتاب خدا هست و در حروف مقطعه نیست آنکه
نزد منقضی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که المص
الف یکیست و لام سی و میم چهل و صاد نود پس این مجموع صد و شصت
و یک میشود پس بود خروج امام حسین ابن علی در الم الله چون مدتش
تمام شد پس خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس و نزد منقضی شدن
این حروف و خروج خواهد کرد قائم ما نزد منقضی شدن این حروف بالمرا
پس بفهم و نگهدار و مخفی بدار انتهی و بنای این حدیث بر حساب ابجد

اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بوده و ابجد ایشان
چنین است صعفض قرشت ثخذ ضغش یعنی صاد را شصت
و ضاد را نود و سین را سیصد و ظا را هشتصد و غین را نهصد
و شین را هزار میگیرند و در باقی حروف با مشهور موافقند پس اوّل
تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه را از جمیع فواتح بیرون آورند
با آنکه مکررها را بیندازی یعنی از الم و الرا و حم و غیر اینها که مکرر
واقع شده است بگیرا حساب کنی و حروف مبسوطه را با زبر و بینات
حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف بگیری و لام سه و میم را سه بدین
طریق الف لام میم الف لام میم کاف ها یا عین صاد طا ها
طا سین یا سین صاد حا میم عین سین قاف نون حرفهای
ایشان را که میشماری صد و سه می شود و از خلقت حضرت آدم
تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق احادیث معتبر شش
هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هر هزار سال مبدا تاریخست
و از اول هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این حروف صد
و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الف لام میم که در اول سورة
البقره است اشاره است بر بعثت حضرت سید البشر و چون حضرت
فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم می شود

و اوّل دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور
دولت عبد المطلب تا ظهور دولت حضرت خاتم النبیین نزدیک
بهفتاد و یکست که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قران
بعد از الم البقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین
علیه السلم است زیرا که از ابتدای ظهور امر رسالت تا خروج آنحضرت
قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحساب ترتیب سور قرانی المص است
و آن اشاره بخروج بنی عباس است هرچند خروج ایشان باطل بود و
بحساب ابجد مغاربه صد و سی و یکست و از اول بعثت تا اوایل ظهور
دولت ایشان صد و سی و یکسال بود هرچند تا بعثت ایشان بیشتر
بود و احتمال دارد که از ابتدای این تاریخ از نزول سورهٔ اعراف باشد پس
با بعثت ایشان نیز موافق می اید و توضیح این بنای حساب المص بر ابجد
مغاربه است که در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده حاصل می
شود و امّا آنکه قیام آل محمّد نزد المراست بنج ال لام را است که در قران
مجیداست همه را حساب باید کرد بقرینهٔ آنکه در الم یکی که مراد بود جزو
آیه بعد را ضم فرمود در هر دو موضع و در الرا چون همه مراد بود بیان
نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود و چون مبدا تاریخ از
اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چند می

ماند امید که حق سبحانه وتعالی در این زودی زود جمیع مؤمنان را دیده
بغبار موکب انحضرت منور کرداند بمحمد واله الطاهرین خاتمه
در احوالات ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین واثبات
امامت ایشان ودران دو مقصد است مقصد اول دراثبات
امامت ایشانست بدلایل عقلی قطع نظر از افادهٔ قوانین حکمت و طریقهٔ
متکلمین نموده ودران چند حجت است اول انکه عدد نقبای بنی
اسرائیل که اوصیای حضرت موسی ع بودند دوازده نفر بودند لابد باید
که اوصیای رسول خدا نیز دوازده باشند واسامی نقبا اینست یوشع
ابن نون کالوبین یوقنا والیسع ابن اخطوب یونس ابن متی حزقیل ذی
الکفل اشموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر ابن شرحیا داود است
علیهم السلم دیگر انکه حواریین حضرت عیسی ع که اوصیای انحضرت
بودند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای حضرت رسالت
دوازده باشند واسامی حواریین اینست شمعون حمون الصفا که نصا یحیی
او را بندوروس میکویند ویوحنای ابن زبد ولوقا ومتی ومرقوس
که او را ابن تلمی اندروس میکویند برادر شمعون ویعقوب ابن زبدی
ویهودای ابن شمعون اسخر یوطی ویونس وصادق وصدوق و
فیلقوس وشمعون قنانی وحضرت خالد وحنظله وجرجیس از

اوصیای بعد حواریین اند وبعضی حضرت سلمان فارسی را از اخرین
اوصیای حضرت روح الله میدانند دیگر انکه عدد اسباط حضرت
اسرائیل علی نبینا واله وعلیه السلام دوازده بودند پس باید که عدد
اوصیای رسول خدا دوازده باشند واسامی ایشان این است یوسف
ابن یامین یهودا روبیل شمعون ساخار یشجر نفتالی دان قهاب
جاد لاوی وبسوی دیگر انکه عدد بروج دوازده است پس لازم
دارد که عدد اوصیای انحضرت نیز دوازده باشند اسامی بروج
حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو
حوت دیگر انکه شمار ماهها دوازده است باید که اوصیای ان
حضرت دوازده باشند اسامی شهور محرم صفر ربیع الاول ربیع
الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان شهر رمضان شوال
ذیقعدة الحرام ذی حجة الحرام دیگر انکه عدد سال نزد منجمین واهل
خطا وحکما دوازده است لازم دارد که اوصیای انحضرت دوازده
باشند واسامی عدد سال این است سچقان ئیل اود ئیل بارس ئیل
توشقان ئیل لوی ئیل ییلان ئیل یونت ئیل یچی ئیل تخاقوی ئیل
ایت ئیل تنکوز ئیل دیگر انکه اعاظم انبیا دوازده اند لازم است که
اوصیای انحضرت نیز دوازده باشند اسامی شریف اعاظم انبیا

سلام الله علیهم اجمعین ادم نوح ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب
یوسف موسی داود وسلیمان وعیسی محمد دیگر انکه عدد کتابهای
اسمانی دوازده است پس لازم دارد که اوصیای انحضرت دوازده باشند
سفر ادم مجموعهٔ یوشع صحف ابراهیم توریت موسی زبور داود
انجیل عیسی فرقان محمد مصحف فاطمه دوازده صحیفهٔ مختومه کتاب
جفر جامع کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا واله
وسایر الانبیاء والمرسلین دیگر انکه سلاطین انبیا دوازده اند پس باید
که اوصیای انحضرت دوازده باشند ادم شیث ادریس نوح
ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع ذی القرنین محمد
صلی الله علیهم اجمعین دیگر انکه اعاظم ملائکهٔ مقربین دوازده
است پس باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند اسامی ملائکه
اینست جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل روح سطاطائیل
اسمعیل سحطائیل منصور رضوان مالک دردائیل مقصد
دوم در دلائل نقلی از صحاح سته عامه بعرض ابراد می نماید که
حجت بر کوساله پرستان باشد که مبادا کویند رافضیان برای خود
تفسیر و تاویل نموده اند و نقل بالمصدر از کتب ایشان شده و احادیث
مهدی علیه الصلوة والسلام همین حکم دارد الاول فی روایت مسلم

من

من حدیث عامر ابن سعد ابن ابی وقاص کتبت الی جابر ابن سمره مع غلامی
نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله قال سمعته یوم جمعه عشیة
رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة ویکون علیکم
اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش الثانی عنه عن عامر الشعبی عن جابر ابن سمرة
قال انطلقت الی رسول الله ومعی ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة فقلت لابی ما قال قال کلهم
من قریش الثالث من مسند احمد ابن حنبل ابن مسروق قال کنا مع عبد الله
جلوس فی المسجد تقریبا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود هل حدثکم
نبیکم کم یکون من بعده خلیفة قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل الرابع
ما رواه ابن الاثیر فی جامع الاصول فی الفصل الاول من الباب الاول من
کتاب الرابع من حروف الخا وهو کتاب الخلافة من الصحیح والمسلم و
الترمذی وابی داود وعن جابر ابن سمرة قال سمعت النبی یقول یکون بعدی
اثنا عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش
الخامس وفی روایة لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا
ثم تکلم بکلمة خفیفة علی فسال ابی ماذا قال رسول الله صلی الله علیه
واله قال کلهم من قریش السادس وفی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول
الله فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنی عشر خلیفة

ثم تكلم بكلمة خفيفة على فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش
السابع وفي اخرى لا يزال في الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم تكلم كلمة
خفيفة على فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش الثامن وفي اخرى لا
يزال الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم ذكر مثله التاسع وفي رواية
الترمذي قال قال النبي يكون بعدي اثنا عشر اميرا ثم ذكر مثله
العاشر وفي رواية ابي داود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
واله يقول هذا الدين قائما حتى يكون عليكم اثنى عشر خليفة يجتمع
عليه فسمعت كلاما من النبي لم افهمه فقلت لابي ما يقول قال كلهم
من قريش الحادي عشر وفي اخرى لا يزال هذا الدين عزيزا الى اثنى عشر
خليفة قال فكبر الناس وضجوا ثم قال كلمة خفيفة الثاني عشر وما ذكرته
من اذعان الناس بكمالات الائمة عليهم السلام يدل عليه مع الاشتهار
في الالسن والنقل في الكتب ما نقلته من فضل ابن روزبهان وما
ذكره ابن ابي الحديد في مقام تعداد المفاخر الذي كان بين بني هاشم
وبني امية الذي بعد من قريش ومن غيرهم ما بعده الطالبون عشرة
في نسق كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع طاهر زاك فمنهم
خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن هكذا الى عشرة وهم الحسن ابن علي
ابن محمد ابن علي ابن موسى ابن جعفر ابن محمد ابن علي ابن الحسين ابن علي ابن

ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين وهذا لم يتفق لبيت من
بيوت العرب ولا من بيوت العجم وبخاري در جزو اخر صحيح و مسلم
بنه سند وابو داود در مسند خود باسانيد مختلفه اين احاديث
را روايت نموده اند واكثر سنيان چون علاجي ندارند قائلند كه
مراد از ايشان ائمه اثنى عشر جماعت رافضيه اند و با جمعي از فضلاي
ماوراء النهر ودانشمندان بخاري در اين زمان فقير را صحبت
مباحثات واقع شد واز ايشان پرسيديم كه اين خلفاي دوازده
كدامند گفتند همين دوازده امام شما اند وهر كه انكار ايشان كند
كافر است وخود نيز گفتند كه اگر خلفاي اربعه را بگوئيم ايشان خامس
ندارند واگر خلفاي بني عباس وبني اميه را بگوئيم ايشان اضعاف
اين عدد اند و چون كسي ايشان را خليفه خدا و رسول تواند گفت با اين
ظلمها وستمها كه از ايشان ومتابعان ايشان صادر شده و تا حال
الحمد لله رب العالمين جمعي از ايشان مؤمن وشيعه حضرات ائمه
اثنى عشر صلوات الله عليهم اجمعين شده اند والله يهدي من
يشاء الى صراط مستقيم وقد فرغت من تسويد هذه الرسالة العجالة
مع وفور الاشتغال وتخلخل الاحوال على سبيل الاستعجال في مشهد
امام المؤمنين ومولى المسلمين وبضعة سيد المرسلين علي ابن موسى

الرضا عليهم الصلوة والسلام فى اواخر شهر ذيحجة الحرام سنة خمس
وسبعين بعد الالف وكتب بيمناه الفانية البالية المذنب الخاسر
ابن محمد تقى محمد باقر عفى عنهما وقد اتفق تحريرها فى عشر الاخر من الشهر
المقدم على الشهر الاخر من السنة الرابعة من العشر السادس من المائة الثالثة
من الالف الثانى وانا العبد الاثم محمد محسن الخادم ابن محمد على القاينى غفر الله
لهما اللهم اغفر لى ولوالدى ولمن استغفر
لى بحق محمد واله الاطهار

